



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مخازن التعليم

نویسنده:
محمد صادق علی خان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخازن التعليم

نویسنده:

محمد صادق علی خان

ناشر چاپی:

مطبع فاروقی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶۹	مخازن التعليم
۶۹	مشخصات کتاب
۶۹	[دبیاچه]
۷۰	[مقدمه]
۷۱	منزل اول در قواعد
۷۱	اشاره
۷۱	میل در معرفت طب
۷۱	اشاره
۷۱	طب
۷۱	اشاره
۷۱	علمی و عملی
۷۲	رفیق اول در قواعد جزء علمی
۷۲	اشاره
۷۲	طریق اول در امور طبیعی
۷۲	اشاره
۷۲	فرسخ اول در ارکان
۷۲	اشاره
۷۲	اول نار
۷۲	دوم هوا
۷۲	سوم ماء
۷۳	چهارم ارض
۷۳	فرسخ دوم در مزاج

- ۷۳ اشاره
- ۷۳ یکی معتدل مزاجی
- ۷۳ دوم خارج ازین اعتدال
- ۷۳ فرسخ سوم در اخلاط
- ۷۳ اشاره
- ۷۳ اول در معده
- ۷۴ دوم در جگر
- ۷۴ سوم در عروق
- ۷۴ چهارم در اعضا
- ۷۴ کیموس
- ۷۴ اشاره
- ۷۴ اول دم
- ۷۴ دوم بلغم
- ۷۴ سوم صفرا
- ۷۴ چهارم سودا
- ۷۵ خون طبیعی
- ۷۵ اشاره
- ۷۵ یکی آنکه سرخ‌رنگ بود
- ۷۵ دویم آنکه بوی متعفن و بوی ترش و مانند آن ندارد
- ۷۵ سیوم آنکه معتدل القوام باشد
- ۷۵ چهارم آنکه شدید الحلاوت باشد
- ۷۵ غیر طبیعی
- ۷۵ اشاره
- ۷۵ یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون

- ۷۵ دویم آنکه معتدل القوام بود
- ۷۵ غیر طبعی من جهت طعم چهار است
- ۷۵ اشاره
- ۷۶ حلو
- ۷۶ مالح
- ۷۶ حامض
- ۷۶ عفس
- ۷۶ تفه
- ۷۶ فرسخ چهارم در اعضا
- ۷۶ اشاره
- ۷۷ دو قسم است ۱ مفرد و ۲ مرکب
- ۷۷ اعضاء رئیسه
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ اول قلب
- ۷۷ دویم دماغ
- ۷۷ سیوم کبد
- ۷۷ فرسخ پنجم در ارواح
- ۷۷ فرسخ ششم در قوی
- ۷۸ اشاره
- ۷۸ بر سه قسمست طبعی و نفسانی و حیوانی
- ۷۸ طبعی بر دو قسم است
- ۷۸ یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوه القریبه بفعل برای بقاء شخص
- ۷۸ دوم آنکه متصرف باشد برای بقاء نوع
- ۷۸ اما قوت نفسانی دو قسمست محرکه و مدرکه

- ۷۹ و قوت حیوانی
- ۷۹ فرسخ هفتم در افعال
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک
- ۷۹ دوم مرکب و او آنست که تمام شود بدو قوت
- ۷۹ طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ صحت
- ۸۰ مرض
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ و ضرر فعل بر سه قسم است تغییر و نقصان و بطلان
- ۸۰ مرض بر دو قسمست
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ مفرد
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ ۱ حار ۲ بارد ۳ رطب ۴ یابس
- ۸۰ مرکب
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ ۱ حار رطب ۲ حار یابس ۳ بارد رطب ۴ بارد یابس
- ۸۱ امراض ترکیب نیز چهار قسم است
- ۸۱ اشاره
- ۸۱ ۱ امراض خلقت و ۲ امراض مقدار و ۳ امراض حدد و ۴ امراض وضع
- ۸۱ امراض خلقت نیز چهار قسم است
- ۸۱ یکی امراض شکل

۸۱	دوم امراض مجاری
۸۱	سوم امراض تجاویف
۸۱	چهارم امراض سطوح
۸۱	امراض مقدار دو قسم است
۸۱	یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان
۸۱	دوم آنکه کم شود مانند هزال مفرط
۸۱	امراض عدد نیز دو قسم است
۸۱	یکی آنکه زیاده شود عضو
۸۲	دوم آنکه بنقصان باشد
۸۲	امراض وضع
۸۲	اشاره
۸۲	تفرق اتصال
۸۲	خدش
۸۲	جراحت
۸۲	قرحه
۸۲	اما مرض مرکب
۸۲	طریق سوم در اسباب
۸۲	اشاره
۸۳	بادی گویند
۸۳	واصله گویند
۸۳	و اسباب بادی صحت
۸۳	و اسباب بادی مرض
۸۳	و اسباب ضروری
۸۳	اشاره

- ۸۳ یکی هوا
- ۸۴ دوم از سته ضروریه ماکول و مشروبست
- ۸۴ سوم از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی
- ۸۴ چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانیست
- ۸۵ پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است
- ۸۵ ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباسست
- ۸۵ اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست مانند اندفان و تمرغ در رمل نافع است استسقاء و ترهل را و مانند مالیدن روغنهای
- ۸۵ اشاره
- ۸۵ و اما اسباب مضاد مجرای طبعی
- ۸۵ و اسبابی که به نسبت اسباب مذکوره جزئی‌اند
- ۸۵ بعضی از آن مسخن‌اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج
- ۸۶ و بعضی مبرداند و آن کل مسخنات‌اند
- ۸۶ و بعضی مرطب‌اند مانند
- ۸۶ و بعضی مجفف‌اند مانند استعمال محلات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا از
- ۸۶ مفسدات شکل منحصرست در سه قسم
- ۸۶ یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسقط
- ۸۶ دوم آنکه وقت ولادت بود مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبعی خارج نشود
- ۸۶ سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت غندق
- ۸۶ طریق چهارم در دلالت و او آنست که دلیل گرفته شود باو بر حالت بدن انسان بعضی علامات
- ۸۶ اشاره
- ۸۶ علامات امزجه ده اجناس‌اند
- ۸۶ یکی ماخوذ از ملمس است
- ۸۷ دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
- ۸۷ سوم شعرست کثرت و غلظت و جعودت

- ۸۷ چهارم لون بدنست
- ۸۷ پنجم هیئت اعضا است وسعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت
- ۸۷ ششم کیفیت انفعال اعضاست سرعت انفعال از هر کیفیتی که
- ۸۷ هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند بر
- ۸۷ هشتم نوم و یقظه
- ۸۷ نهم فضول مندفعه
- ۸۸ دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند و
- ۸۸ اما علامت امزجه مرکبه
- ۸۸ اما علامات امزجه عارضه
- ۸۸ و اما علامات امراض ترکیب
- ۸۸ از علامات کلیه
- ۸۸ اشاره
- ۸۹ و بول
- ۸۹ [مبحث] نبض
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ و اجناس ادله نبض نه است
- ۸۹ جنس اول ماخوذ است از مقدار عرق و اقسام آن نه است
- ۸۹ اشاره
- ۸۹ طویل
- ۸۹ قصیر
- ۸۹ معتدل
- ۸۹ عریض
- ۹۰ ضیق
- ۹۰ معتدل

- ۹۰ مشرف
- ۹۰ منخفص
- ۹۰ معتدل
- ۹۰ جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف و معتدل
- ۹۰ قوی
- ۹۰ ضعیف
- ۹۰ معتدل
- ۹۰ جنس سوم زمان حرکت
- ۹۰ اشاره
- ۹۰ سریع
- ۹۱ بطی
- ۹۱ معتدل
- ۹۱ جنس چهارم قوام آله بود
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ صلب
- ۹۱ لین
- ۹۱ معتدل
- ۹۱ جنس پنجم زمان سکون است
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ متواتر
- ۹۱ متفاوت
- ۹۱ معتدل
- ۹۲ جنس ششم ملمس آله
- ۹۲ اشاره

- ۹۲ حر
- ۹۲ بارد
- ۹۲ معتدل
- ۹۲ جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت
- ۹۲ اشاره
- ۹۲ ممتلی
- ۹۲ خالی
- ۹۲ معتدل
- ۹۲ جنس هشتم استوا در احوال آله
- ۹۲ اشاره
- ۹۲ مستوی
- ۹۳ مختلف
- ۹۳ جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جيد الوزن و ردی الوزن
- ۹۳ جيد الوزن
- ۹۳ ردی الوزن
- ۹۳ یکی مجاوز الوزن
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ و از انواع نبض مرکب
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض شهوق
- ۹۳ دوم صغیر و او مقابل عظیم است
- ۹۴ سوم معتدل و او متوسط بود
- ۹۴ چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
- ۹۴ ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو این

- ۹۴ هفتم منشاری است
- ۹۴ هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه تین بود گویا موجها است که
- ۹۴ نهم و ددیست؟
- ۹۴ دهم نملی است و مشابهه دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه
- ۹۴ یازدهم ذنب الفار
- ۹۴ دوازدهم مسلی
- ۹۴ سیزدهم ذو الفتره و او
- ۹۴ چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت
- ۹۵ اجناس ادله او نزد شیخ بوعلی و سایر متأخرین
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ جنس اول لونست و آن پنج قسم
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ قسم اول اصفر
- ۹۵ قسم دوم احمر
- ۹۵ قسم سوم اخضر
- ۹۵ قسم چهارم اسود
- ۹۶ قسم پنجم ابیض
- ۹۶ جنس دوم قوام است
- ۹۶ جنس سیوم صفا و کدورت است
- ۹۶ جنس چهارم رایحه است
- ۹۶ جنس پنجم زبد است
- ۹۶ جنس ششم مقدار بول است
- ۹۶ جنس هفتم رسوب است
- ۹۷ در [مبحث] براز

- ۹۷ استدلال از آن بچند وجه کنند
- ۹۷ یکی لونسست
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ طبعی او خفیف الناریه بود
- ۹۷ و شدید الناریه
- ۹۷ قلیل الناریه
- ۹۷ دوم مقدار است
- ۹۷ قلت براز
- ۹۷ کثرت براز
- ۹۷ سوم قوام است
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ و لزوجت براز
- ۹۸ و زبدی
- ۹۸ یابس
- ۹۸ رفیق دوم در قواعد جزء عملی بقول کلی
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ طریق اول در علم حفظ صحت
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ فرسخ اول در تدبیر ماکول
- ۹۹ فرسخ دوم در تدبیر مشروب
- ۹۹ فرسخ سوم در تدبیر حرکت و سکون بدنتین
- ۹۹ فرسخ چهارم در تدبیر نوم و یقطه
- ۱۰۰ فرسخ پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد
- ۱۰۰ اشاره

- ۱۰۰ حمام
- ۱۰۰ جماع
- ۱۰۱ فرسخ ششم در تدبیر فصول اربعه
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ ربیع
- ۱۰۱ و در صیف
- ۱۰۱ و در خریف
- ۱۰۱ و در شتا
- ۱۰۱ فرسخ هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع و مرضعه
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ حوامل
- ۱۰۲ اما تدبیر وضع حمل
- ۱۰۳ تدبیر مولود
- ۱۰۴ اما تدبیر رضاع و مرضعه
- ۱۰۵ فرسخ هشتم در بیان امراضی که بصبيان اكثر عارض می‌شوند
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ عطسه متواتر
- ۱۰۶ عطاش
- ۱۰۶ اجتماع الماء فی الراس
- ۱۰۷ تشنج
- ۱۰۷ کثرت البکا
- ۱۰۷ التفزع فی النوم
- ۱۰۷ زکام و نزله
- ۱۰۸ حول [۹]

- ۱۰۸ زرقه
- ۱۰۸ احتباس الشئ فی مجرى الانف
- ۱۰۸ قلاع
- ۱۰۸ صرير الاسنان فی النوم
- ۱۰۹ لذع لثه
- ۱۰۹ استرخای لهات
- ۱۰۹ سعال
- ۱۰۹ دبه ورم ریه
- ۱۰۹ فواق
- ۱۱۰ قی شدید
- ۱۱۰ اعتقال طبیعت
- ۱۱۰ مغص
- ۱۱۰ تولد دیدان
- ۱۱۱ خروج مقعد
- ۱۱۱ البول فی الفراش
- ۱۱۱ حمیات
- ۱۱۱ جدری و حصبه
- ۱۱۲ حمیقا
- ۱۱۳ حمره
- ۱۱۳ سعفه
- ۱۱۳ فرسخ نهم در تدبیر مسافران بڑی و آن مشتمل بر شش محل است
- ۱۱۳ محل اول در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی
- ۱۱۴ محل دوم در تدبیر مسافری که در گرما سفر کند
- ۱۱۵ محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند

- ۱۱۵ محل چهارم در تدبیر نگاهداشتن رنگ
- ۱۱۵ محل پنجم در تدبیر بازداشتن مضرت آبهای مختلفه
- ۱۱۶ محل ششم در بیان اشیائی که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است
- ۱۱۷ فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ ساحل اول در تدبیر علاجی که مخصوص بایشان است
- ۱۱۷ ساحل دوم در تدبیر غریق الماء
- ۱۱۷ زورق دوم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدریاند
- ۱۱۸ طریق دوم در علم علاج
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ فرسخ اول در تدبیر
- ۱۱۹ فرسخ دوم در علاج بالدوا
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ قاعده اول در کیفیت اختیار دوا
- ۱۱۹ قاعده دوم در اختیار وزن دوا
- ۱۲۰ قاعده سوم قانون وقت است
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ فائده اول
- ۱۲۱ فائده دوم در بیان قی
- ۱۲۱ فائده سیوم در بیان حقنه
- ۱۲۲ فرسخ سیوم در اعمال ید
- ۱۲۲ اشاره

- ۱۲۲ بیان اول در فصد
- ۱۲۳ بیان دوم در حجامت
- ۱۲۳ بیان سیوم در بیان علق
- ۱۲۴ منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ میل بدانکه نزد اطبا دواى مفرد آن را گویند که ترکیب صناعی درو نباشد
- ۱۲۴ رفیق اول در احکام ادویه مفرده
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ طریق اول کلام کلی در ادویه
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ فرسخ اول در بیان درجه ادویه
- ۱۲۴ فرسخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد
- ۱۲۵ فرسخ سیوم در بیان فعل ادویه
- ۱۲۵ فرسخ چهارم در شناخت قوت ادویه
- ۱۲۶ طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن متضمن بر بست و هفت فرسخ
- ۱۲۶ فرسخ اول در حرف الالف
- ۱۲۶ ابریسیم
- ۱۲۶ اترج
- ۱۲۷ اجاص
- ۱۲۷ ارز
- ۱۲۸ اروی
- ۱۲۸ اسطوخودوس
- ۱۲۸ آس
- ۱۲۸ اسارون

۱۲۸	اسفناخ
۱۲۹	اشنه
۱۲۹	افتیمون
۱۲۹	افستین
۱۳۰	افیون
۱۳۰	اقحوان
۱۳۰	اکلیل الملک
۱۳۰	آملج
۱۳۱	انبرباریس
۱۳۱	آبنج
۱۳۲	انفخه
۱۳۲	انجبار
۱۳۲	انناس
۱۳۲	انیسون
۱۳۲	اهلیج اصفر
۱۳۳	اهلیج هندی
۱۳۳	اهلیج کابلی
۱۳۳	فرسخ دوم در حرف الباء
۱۳۳	اشاره
۱۳۳	بابونج
۱۳۴	بادرنجبویه
۱۳۴	بالنگو
۱۳۴	پرسیاوشان
۱۳۴	بزرقطونا

- ۱۳۵ بسفایج
- ۱۳۵ بسباسه
- ۱۳۵ بسد
- ۱۳۵ بصل
- ۱۳۶ بطیخ
- ۱۳۶ بطیخ هندی
- ۱۳۶ بقله حامضه
- ۱۳۶ بقله الحمقا
- ۱۳۷ بقله یمانیه
- ۱۳۷ بلیلج
- ۱۳۷ بنفسج
- ۱۳۷ بورق
- ۱۳۸ بوزیدان
- ۱۳۸ بهمن
- ۱۳۸ بهندی
- ۱۳۸ بیض
- ۱۳۹ پادزهر معدنی
- ۱۳۹ پادزهر حیوانی
- ۱۳۹ پپتیا
- ۱۴۰ پهالسه
- ۱۴۰ فرسخ سیوم در حرف التاء
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ تانبول
- ۱۴۰ تربد

- ۱۴۱ ترنجبین
- ۱۴۱ ترمس
- ۱۴۱ تفاح
- ۱۴۱ تمر هندی
- ۱۴۲ توت
- ۱۴۲ تودری
- ۱۴۲ تورئ
- ۱۴۲ تین
- ۱۴۳ فرسخ چهارم در حرف الثاء
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ ثوم
- ۱۴۳ فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی و الفارسی
- ۱۴۳ جدوار
- ۱۴۴ جرجیر
- ۱۴۴ جزر
- ۱۴۴ جلنار
- ۱۴۴ خبطیانا
- ۱۴۴ جند
- ۱۴۵ جوز
- ۱۴۵ جوزبوا
- ۱۴۵ چائ خطائی
- ۱۴۵ چوب چینی
- ۱۴۶ فرسخ ششم در حرف الحاء
- ۱۴۶ اشاره

- حب النيل ۱۴۶
- حب بلسان ۱۴۶
- حجر الحیه ۱۴۶
- حجر الیهود ۱۴۷
- حسک ۱۴۷
- حفض ۱۴۷
- حلبه ۱۴۷
- حلتیت ۱۴۸
- حمص ۱۴۸
- حماض ۱۴۸
- حنظل ۱۴۹
- حنا ۱۴۹
- حنطه ۱۴۹
- فرسخ هفتم در حرف الخاء ۱۴۹
- اشاره ۱۴۹
- خبازی ۱۴۹
- خبه ۱۵۰
- خردل ۱۵۰
- خروع ۱۵۰
- خس ۱۵۰
- خشخاش ۱۵۱
- خشخاش ۱۵۱
- خصیة الثعلب ۱۵۱
- خطمی ۱۵۱

- ۱۵۲ خل
- ۱۵۲ خلاف بلخی
- ۱۵۲ خمر
- ۱۵۳ خولنجان
- ۱۵۳ خوخ
- ۱۵۴ خیارشنبر
- ۱۵۴ فرسخ هشتم در حرف الدال
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ دارصینی
- ۱۵۴ دارفلفل
- ۱۵۵ دجاج
- ۱۵۵ دراج
- ۱۵۵ درونج
- ۱۵۵ دم الاخوین
- ۱۵۵ فرسخ نهم در حرف الذال
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ ذهب
- ۱۵۶ فرسخ دهم در حرف الراء
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ رازیانج
- ۱۵۶ راوند
- ۱۵۷ رمان
- ۱۵۷ فرسخ یازدهم در حرف الزاء
- ۱۵۷ اشاره

۱۵۷	زبیب
۱۵۸	زراوند
۱۵۸	زرنباد
۱۵۸	زعفران
۱۵۸	زنجبیل
۱۵۹	زوفای یابس
۱۵۹	فرسخ دوازدهم در حرف السین
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	سپستان
۱۵۹	سرطان نهری
۱۶۰	سعد
۱۶۰	سفرجل
۱۶۱	سقمونیا
۱۶۱	سکر
۱۶۱	سلیخه
۱۶۲	سلق
۱۶۲	سماق
۱۶۲	سمسم
۱۶۲	سمن
۱۶۳	سنا
۱۶۳	سنبل
۱۶۳	سنگهاره
۱۶۳	سنگتره
۱۶۴	سورنجان

۱۶۴ سوس

۱۶۴ سیم

۱۶۵ سینپهل

۱۶۵ فرسخ سیزدهم در حرف الشین

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ شاهترج

۱۶۵ شبت

۱۶۵ شعیر

۱۶۶ شقاقل

۱۶۶ شلجم

۱۶۶ شمع

۱۶۶ شونیز

۱۶۷ شیرخشت

۱۶۷ فرسخ چهاردهم در حرف الصاد

۱۶۷ اشاره

۱۶۷ صبر

۱۶۷ صمغ

۱۶۸ صندل

۱۶۸ فرسخ پانزدهم در حرف الضاد

۱۶۸ اشاره

۱۶۸ ضان

۱۶۸ فرسخ شانزدهم در حرف الطاء

۱۶۸ اشاره

۱۶۹ طباشیر

- طین ارمنی ۱۶۹
- طین داغستان ۱۶۹
- طین مختوم ۱۶۹
- طین صوفی حمید ۱۶۹
- فرسخ هفتم در حرف العین ۱۶۹
- اشاره ۱۷۰
- عاقرقرحا ۱۷۰
- عسل ۱۷۰
- عنبر ۱۷۰
- عنب ۱۷۱
- عنب الثعلب ۱۷۱
- عناّب ۱۷۱
- عود ۱۷۲
- فرسخ هیزدهم در حرف الغین ۱۷۲
- اشاره ۱۷۲
- غاریقون ۱۷۲
- غافث ۱۷۳
- فرسخ نوزدهم در حرف الفا ۱۷۳
- فاوانیا ۱۷۳
- فجل ۱۷۳
- فرفیون ۱۷۴
- فرنجمشک ۱۷۴
- فستق ۱۷۴
- فضه ۱۷۴

- ۱۷۵ فلفل
- ۱۷۵ فودنج
- ۱۷۵ فیروزج
- ۱۷۶ فرسخ بستم در حرف القاف
- ۱۷۶ قاقله
- ۱۷۶ قثا
- ۱۷۶ قثد
- ۱۷۷ قرنفل
- ۱۷۷ قرفه
- ۱۷۷ قرع
- ۱۷۷ قسط
- ۱۷۸ قصب السكر
- ۱۷۸ قصب الذريره
- ۱۷۸ فرسخ بست و یکم در حرف الکاف
- ۱۷۸ کافور
- ۱۷۹ کبریت
- ۱۷۹ کتان
- ۱۷۹ کثیرا
- ۱۸۰ کرفس
- ۱۸۰ کراث
- ۱۸۰ کزبره
- ۱۸۱ کسیرو
- ۱۸۱ کثوث
- ۱۸۱ کمتری

- ۱۸۲ کمون
- ۱۸۲ کندر
- ۱۸۲ کهربا
- ۱۸۳ کهرنی
- ۱۸۳ فرسخ بست و دوم در حرف اللام
- ۱۸۳ لاجورد
- ۱۸۳ لبن
- ۱۸۳ لبن البقر
- ۱۸۴ لبن الضان
- ۱۸۴ لبن المغر
- ۱۸۴ لبن النسا
- ۱۸۴ لبن اللقاح
- ۱۸۵ لبن الاتان
- ۱۸۵ لبن الحامض
- ۱۸۵ لحوم
- ۱۸۵ لسان الحمل
- ۱۸۶ لسان الثور
- ۱۸۶ نور الحلو
- ۱۸۶ لولوء
- ۱۸۷ لیمو
- ۱۸۷ فرسخ بست و سوم در حرف المیم
- ۱۸۷ مامیران
- ۱۸۷ ماش
- ۱۸۷ ماعز

۱۸۸	مرزنجوش
۱۸۸	مرو
۱۸۸	مرجان
۱۸۹	مسک
۱۸۹	مشکطرامشیع
۱۸۹	مصطگی
۱۹۰	مقل
۱۹۰	ملح
۱۹۱	ملح اندرانی
۱۹۱	ملح اسود
۱۹۱	ملح العجین
۱۹۱	ملح هندی
۱۹۱	مومیا
۱۹۲	فرسخ بست و چهارم در حرف النون
۱۹۲	نانخواه
۱۹۲	نارجیل
۱۹۲	نارجیل بحری
۱۹۲	نارنج
۱۹۳	نشا
۱۹۳	نیل
۱۹۳	نیلوفر
۱۹۴	فرسخ بست و پنجم در حرف الواو
۱۹۴	ورد احمر
۱۹۴	فرسخ بست و ششم در حرف الهاء

۱۹۴	هندبا
۱۹۵	فرسخ بست و هفتم در حرف الیاء
۱۹۵	یاقوت
۱۹۵	یاسمین
۱۹۶	شموم
۱۹۶	مسکر
۱۹۶	هاضم
۱۹۶	منزل سیوم در معالجات
۱۹۶	رفیق اول در بیان تدبیر امراض
۱۹۶	رفیق دوم در بیان لغات مستعمله
۱۹۶	اشاره
۱۹۶	آبزن
۱۹۶	استنشاق
۱۹۷	اطریفل
۱۹۷	اکال
۱۹۷	اكتحال
۱۹۷	انکباب
۱۹۷	پادزهر
۱۹۷	پاشویه
۱۹۷	بخور
۱۹۷	برود
۱۹۷	تدهین
۱۹۷	تریاق
۱۹۸	تمریح

جاذب	۱۹۸
جالی	۱۹۸
جامد	۱۹۸
جوارش	۱۹۸
حقنه	۱۹۸
حمول	۱۹۸
خاتم	۱۹۸
خضاب	۱۹۸
دهنی	۱۹۸
ذرور	۱۹۹
رادع	۱۹۹
زروق	۱۹۹
سایل	۱۹۹
سعوط	۱۹۹
سکوب	۱۹۹
سم	۱۹۹
سنون	۱۹۹
شیاف	۱۹۹
ضماد	۱۹۹
طبیخ	۲۰۰
طلا	۲۰۰
عاصر	۲۰۰
غرغره	۲۰۰
غسال	۲۰۰

۲۰۰	فتیله
۲۰۰	فرزجه
۲۰۰	قابط
۲۰۰	قاتل
۲۰۰	قاشر
۲۰۰	قطور
۲۰۱	کاوی
۲۰۱	کشیف
۲۰۱	کحل
۲۰۱	کمد
۲۰۱	لاذع
۲۰۱	لخلخه
۲۰۱	لج
۲۰۱	لطوخ
۲۰۲	لطیف
۲۰۲	لعابی
۲۰۲	مابع
۲۰۲	مبرد
۲۰۲	مبھی
۲۰۲	مجفف
۲۰۲	مجمد
۲۰۲	محلل
۲۰۲	محلل ریاح
۲۰۲	محرق

- ۲۰۳ محکک
- ۲۰۳ محمر
- ۲۰۳ مخدر
- ۲۰۳ مخشن
- ۲۰۳ مدر
- ۲۰۳ مدمل
- ۲۰۳ مر
- ۲۰۳ مرخی
- ۲۰۳ مرطب
- ۲۰۴ مرقق
- ۲۰۴ مزلق
- ۲۰۴ مزوره
- ۲۰۴ مسدد
- ۲۰۴ مسقط
- ۲۰۴ مسکن
- ۲۰۴ مسهل
- ۲۰۴ مشتھی
- ۲۰۴ مصلب
- ۲۰۴ مصلح
- ۲۰۵ مضر
- ۲۰۵ مطبوخ
- ۲۰۵ مطفی
- ۲۰۵ معرق
- ۲۰۵ معطس

۲۰۵	معطش
۲۰۵	معض
۲۰۵	مغشی
۲۰۵	مغری
۲۰۶	مغلاظ
۲۰۶	مفتت
۲۰۶	مفتح
۲۰۶	مفجج
۲۰۶	مفرح
۲۰۶	مفشی
۲۰۶	مفرح
۲۰۶	مقطع
۲۰۶	مقوی
۲۰۷	مقی
۲۰۷	مکرب
۲۰۷	ملحم
۲۰۷	ملطف
۲۰۷	ملین
۲۰۷	مملس
۲۰۷	منشف
۲۰۷	منضج
۲۰۷	منفخ
۲۰۸	منفذ
۲۰۸	منوم

۲۰۸	موسخ قروح
۲۰۸	نطول
۲۰۸	نفوخ
۲۰۸	نقوع
۲۰۸	وجور
۲۰۸	هش
۲۰۸	طریق اول در امراض دماغ و سر
۲۰۸	اشاره
۲۰۹	صداع
۲۰۹	شقیقه
۲۰۹	سرسام
۲۰۹	ماشرا [۱۹]
۲۰۹	عصابه
۲۱۰	درد سر دموی
۲۱۰	لقوه
۲۱۱	فالج
۲۱۱	استرخاء
۲۱۱	تمدد
۲۱۱	اختلاج
۲۱۱	رعشه
۲۱۱	خدر
۲۱۱	سکته
۲۱۱	تشنج
۲۱۲	کزاز

- ۲۱۲ صداع بارد
- ۲۱۲ صرع
- ۲۱۲ دوار
- ۲۱۲ سدر
- ۲۱۲ کابوس
- ۲۱۲ لثیرغس
- ۲۱۲ سیات
- ۲۱۳ جمود
- ۲۱۳ نسیان
- ۲۱۳ مالیخولیا
- ۲۱۴ زکام و نزله
- ۲۱۵ طریق دوم در امراض چشم
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ شب‌کوری
- ۲۱۵ بیاض
- ۲۱۵ حول
- ۲۱۵ خیالات
- ۲۱۵ نزول آب
- ۲۱۶ قمل اجفان
- ۲۱۶ شعر منقلب و شعر زاید
- ۲۱۶ قروح چشم
- ۲۱۶ جرب
- ۲۱۶ دمه
- ۲۱۶ گل چشم

- ۲۱۶ شعیره
- ۲۱۷ سلاق
- ۲۱۷ ظفره
- ۲۱۷ غرب
- ۲۱۷ طرفه
- ۲۱۷ تکدر
- ۲۱۷ سبل
- ۲۱۸ وردینج
- ۲۱۸ روزکوره
- ۲۱۸ برده
- ۲۱۸ طریق سوم در امراض گوش
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ درد گوش
- ۲۱۹ دوی و طنین
- ۲۱۹ طریق چهارم در امراض بینی
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ خشم
- ۲۲۰ بواسیر انف
- ۲۲۰ قروح انف
- ۲۲۰ طریق پنجم در امراض دهان و لب و زبان
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۰ جوشش دهن
- ۲۲۱ آکله
- ۲۲۱ سیلان لعاب از دهن

۲۲۱	بخار
۲۲۱	ورم زبان
۲۲۱	بطلان ذوق
۲۲۲	ضفدع
۲۲۲	خشکی زبان
۲۲۲	ورم لب
۲۲۲	قروح و بثور شفت
۲۲۲	بواسیر شفت
۲۲۲	طریق ششم در امراض اسنان و لثه
۲۲۲	درد دندان
۲۲۳	تحرك اسنان
۲۲۳	تاكل و تفتت اسنان
۲۲۳	تغیر رنگ دندان
۲۲۳	حضر دندان
۲۲۴	خارش دندان
۲۲۴	آب رفتن از دندان
۲۲۴	ضرس
۲۲۴	ورم لثه
۲۲۴	طریق هفتم در امراض حلق و لہاء و مری
۲۲۴	خناق
۲۲۵	ذبحه
۲۲۵	زلو
۲۲۵	و لقمه و خار
۲۲۶	بحه الصوت

- عسر البلع ۲۲۶
- اورام مری ۲۲۶
- نفث الدم ۲۲۶
- طریق هشتم در امراض صدر و آلات تنفس ۲۲۶
- ضیق النفس ۲۲۷
- نفس انتصاب ۲۲۷
- سعال ۲۲۷
- ذات الجنب ۲۲۷
- شوصه ۲۲۸
- ذات الریه ۲۲۸
- ذات الصدر ۲۲۸
- ذات العرض ۲۲۸
- سل ۲۲۸
- طریق نهم در امراض قلب ۲۲۹
- اشاره ۲۲۹
- خفقان ۲۲۹
- اشاره ۲۲۹
- طریق ساختن و دادن ماء الجبن ۲۲۹
- غشی ۲۳۰
- ضعظه قلب ۲۳۰
- تقشر قلب ۲۳۰
- قذف قلب ۲۳۰
- احتواء رطوبت بر قلب ۲۳۰
- طریق دهم در امراض پستان ۲۳۱

۲۳۱	اورام پستان
۲۳۱	طریق یازدهم در امراض معده
۲۳۱	وجع معده
۲۳۱	جشا
۲۳۱	تثاوب
۲۳۱	تمطی
۲۳۲	هیضه
۲۳۲	اورام معده
۲۳۳	ورم عضلات معده
۲۳۳	شهوت کلبی
۲۳۳	شهوت بقری
۲۳۴	فساد شهوت
۲۳۴	عطش مفرط
۲۳۴	قیء
۲۳۴	تهوع
۲۳۴	غثیان
۲۳۵	فواق
۲۳۵	نقصان شهوت
۲۳۵	ضعف هضم
۲۳۵	سوء هضم
۲۳۶	تخمه
۲۳۶	انقلاب معده
۲۳۶	کرب و قلق معده
۲۳۶	اختلاج معده

- ۲۳۶ حرقت معده
- ۲۳۷ وجع الفواد
- ۲۳۷ طریق دوازدهم در امراض جگر
- ۲۳۷ ضعف جگر
- ۲۳۷ سده جگر
- ۲۳۷ نفخه جگر
- ۲۳۸ اورام جگر
- ۲۳۹ حصاء جگر
- ۲۳۹ سوء القنیه
- ۲۳۹ استسقا
- ۲۴۰ طریق سیزدهم در مرض مراره
- ۲۴۰ یرقان اصفر
- ۲۴۰ طریق چهاردهم در امراض طحال
- ۲۴۰ اورام طحال
- ۲۴۱ نفخه طحال و سده آن
- ۲۴۱ یرقان اسود
- ۲۴۱ طریق پانزدهم در امراض امعا
- ۲۴۱ اسهال
- ۲۴۲ ذرب و خلفه
- ۲۴۲ اسهال دوری
- ۲۴۳ ذوسنطاریای کبدی
- ۲۴۳ سحج
- ۲۴۳ زلق الامعا
- ۲۴۴ زحیر

۲۴۵	مغص
۲۴۵	قولنج
۲۴۶	ایلاوس
۲۴۶	طریق شانزدهم در امراض مقعد
۲۴۶	بواسیر
۲۴۶	ریح بواسیر
۲۴۷	ناصر مقعد
۲۴۷	اورام مقعد
۲۴۷	استرخاء مقعد
۲۴۷	خارش مقعد
۲۴۷	طریق هفدهم در امراض کلیه و مثانه
۲۴۷	هزال کلیه
۲۴۷	ضعف کرده
۲۴۸	وجع کلیه
۲۴۹	جرب کرده
۲۴۹	ذیابیطس
۲۴۹	قروح مثانه
۲۴۹	جرب مثانه
۲۴۹	وجع مثانه
۲۵۰	ورم مثانه
۲۵۰	جمود دم در مثانه
۲۵۰	ریح مثانه
۲۵۰	احتباس بول و عسر آن
۲۵۱	تقطیر بول

- ۲۵۱ حرقت بول
- ۲۵۲ سلس بول
- ۲۵۲ بول الدم
- ۲۵۲ طریق هیجدهم در امراض تناسل
- ۲۵۲ نقصان باه
- ۲۵۳ سرعت انزال
- ۲۵۳ درور منی و مذی و ودی
- ۲۵۴ کثرت احتلام
- ۲۵۴ عذیوط
- ۲۵۴ اورام خصیتین
- ۲۵۵ درد خصیتین
- ۲۵۵ تعظیم خصیتین
- ۲۵۵ ارتفاع خصیتین
- ۲۵۵ دوالی صفن و صلابت آن
- ۲۵۵ استرخائ صفن
- ۲۵۶ قروح ذکر و خصیه و حوالی آن
- ۲۵۶ حکه قضیب
- ۲۵۶ اورام قضیب
- ۲۵۶ ثالیل قضیب
- ۲۵۶ شقاق قضیب
- ۲۵۶ سده مجرای قضیب
- ۲۵۶ بندکشاد
- ۲۵۷ اعوجاج قضیب
- ۲۵۷ طریق نوزدهم در امراض زنان

۲۵۷	ورم رحم
۲۵۷	کثرت طمث
۲۵۷	قروح و بثور رحم
۲۵۸	حکه رحم
۲۵۸	بواسیر رحم
۲۵۸	کثرت اسقاط
۲۵۹	اختناق رحم
۲۵۹	عقر
۲۵۹	عسر الحبل
۲۶۰	رجا
۲۶۰	طریق بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق
۲۶۰	فتق
۲۶۰	قیله
۲۶۰	فتق الاربيه
۲۶۰	فتق مراق البطن
۲۶۱	ادره
۲۶۱	طریق بست و یکم در امراض پشت و ما متصل بها
۲۶۱	اشاره
۲۶۱	تقصع
۲۶۱	التواء
۲۶۱	رياح افرسه
۲۶۱	درد پشت
۲۶۲	درد خاصره
۲۶۲	طریق بست و دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النسا

- ۲۶۲ دوالی
- ۲۶۲ داء الفیل
- ۲۶۲ وجع مفاصل
- ۲۶۲ نقرس
- ۲۶۳ درد ورک
- ۲۶۳ عرق النساء
- ۲۶۳ رفیق دوم در تدبیر امراضی که مختصه بعضو عضو نباشد
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ طریق اول در حمیات
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ لثقه
- ۲۶۴ مواظبه
- ۲۶۴ غب دائره
- ۲۶۴ محرقه
- ۲۶۵ شطر الغب
- ۲۶۵ غب غیر خالصه
- ۲۶۵ سونوخس
- ۲۶۵ مطبقه
- ۲۶۵ ربع دایره
- ۲۶۵ ربع معکوس
- ۲۶۵ ربع دایمه
- ۲۶۶ لیفوریا
- ۲۶۶ انفیالوس
- ۲۶۶ حمی غشی

- ۲۶۶ حمی لیلی
- ۲۶۶ حمی نهاری
- ۲۶۶ حمیات مختلفه
- ۲۶۶ حمی یوم
- ۲۶۶ غمی و همی و قرعی و فکری
- ۲۶۶ غضبی و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی
- ۲۶۶ زکامی و نزلی
- ۲۶۷ تب دق
- ۲۶۹ وبا
- ۲۶۹ طریق دوم در اورام
- ۲۶۹ ورم
- ۲۶۹ فلغمونی
- ۲۷۰ حمره
- ۲۷۰ ورم رخو
- ۲۷۰ سلعه
- ۲۷۰ سرطان
- ۲۷۱ خنازیر
- ۲۷۱ ورم صلب
- ۲۷۱ غدد
- ۲۷۱ نفخه
- ۲۷۱ دبيله
- ۲۷۱ دمل
- ۲۷۲ شرا
- ۲۷۲ نمله

۲۷۲	داخل
۲۷۲	نار فارسی
۲۷۳	عرق مدنی
۲۷۳	جرب
۲۷۴	ثالیل
۲۷۴	قوبا
۲۷۴	نقاطات
۲۷۴	جهاجن
۲۷۴	طریق سوم در امراض جلد
۲۷۴	جذام
۲۷۵	داء الاسد
۲۷۵	برص
۲۷۵	بهق ابیض
۲۷۶	بهق اسود
۲۷۶	کلف
۲۷۶	نمش
۲۷۶	برش
۲۷۶	خال
۲۷۶	سبزی و سیاهی
۲۷۶	کثرت عرق
۲۷۷	شقوق اطراف
۲۷۷	تشقق
۲۷۷	تقشر پا
۲۷۷	سحوج جلد

- ۲۷۷ طریق چهارم در امراضی که تعلق بمو دارد
- ۲۷۸ خراز
- ۲۷۸ داء الثعلب و داء الحیه
- ۲۷۸ انتشار شعر
- ۲۷۸ صلح
- ۲۷۸ شیب
- ۲۷۸ تعلق بزینت
- ۲۷۹ انبات شعر
- ۲۷۹ طریق پنجم در قمل
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ صبیان
- ۲۷۹ طریق ششم در بیماریهای ناخن
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ برص اظفار
- ۲۸۰ جذام اظفار
- ۲۸۰ قلع اظفار
- ۲۸۰ انتفاخ اصابع
- ۲۸۰ طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و اریبیتن؟ و سوختگی اعضاء
- ۲۸۰ طریق هشتم در جراحات
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۱ قروح
- ۲۸۱ تشوک شوک و پیکان و مانند آن
- ۲۸۱ ناصور
- ۲۸۲ طریق نهم در سقطه و ضربه

- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ کسر
- ۲۸۲ تعقد و صلابت
- ۲۸۲ خلع
- ۲۸۳ وئی
- ۲۸۳ وهن
- ۲۸۳ مقام در تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۳ محل اول در سموم مشروبه
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ افیون
- ۲۸۴ اسپغول
- ۲۸۴ سم الفارست
- ۲۸۴ شنگرف و زبیق مصعد
- ۲۸۵ زنگار
- ۲۸۵ نوره و هرتال و صابون
- ۲۸۵ حب السلاطین
- ۲۸۵ کمات سیاه
- ۲۸۵ شواء مغموسه
- ۲۸۵ شیر فاسدست و علاج
- ۲۸۵ محل دوم در سموم ملذوعه معروفه
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۶ عقرب
- ۲۸۶ و زنبور

- ۲۸۶ مگس عسل و مور پرداز و پشه
- ۲۸۶ عنکبوت
- ۲۸۶ هزارپا
- ۲۸۶ شیر و پلنگ و بوزنه
- ۲۸۷ گزیدن آدمی
- ۲۸۷ گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه
- ۲۸۷ گزیدن سگ دیوانه
- ۲۸۸ گرگ دیوانه و شغال
- ۲۸۸ دیوانه و پلنگ دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن
- ۲۸۸ گزیدن راسو علاج آن
- ۲۸۸ منزل چهارم در ادویه مرکبه
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ میل
- ۲۸۸ رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ طریق اول در امور داعیه ترکیب
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ اول آنکه دواء مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس باصلاح
- ۲۸۹ دوم آنکه طعم دوا تلخ باشند بجهت اصلاح
- ۲۸۹ سیوم آنکه بوی دوا بد باشد
- ۲۸۹ چهارم آنکه دوا ضعیف القوه است
- ۲۸۹ پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف
- ۲۸۹ ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس
- ۲۸۹ هفتم آنکه دوا بطی النفوذ است

- ۲۸۹ هشتم آنکه مرض مرکبست پس دوائی که مقابله مرض مرکب نماید یافته نشود
- ۲۸۹ طریق دوم در معرفت مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۰ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت دوائی مرکب
- ۲۹۰ فرسخ دوم در دانستن درجه دوائی مرکب
- ۲۹۰ رفیق دوم در مرکبات
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ طریق اول در تراکیب الفیه آبن
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۱ اطرینفل کشنیزی
- ۲۹۱ اطرینفل صغیرت
- ۲۹۱ اطرینفل کشمشی
- ۲۹۱ انکباب پوست خشخاش برای درد حار گوش
- ۲۹۱ انکباب شبت
- ۲۹۱ انکباب شونیز برای خشم نافعست
- ۲۹۲ طریق دوم در حرف الباء الفارسی و التازی
- ۲۹۲ پاشویه
- ۲۹۲ برشعشا
- ۲۹۲ بر دو حصرم
- ۲۹۲ بنادق البزور
- ۲۹۲ طریق سوم در حرف التاء
- ۲۹۲ تریاق اربعه
- ۲۹۳ تریاق گل مختوم
- ۲۹۳ تیزاب فاروقی

- ۲۹۳ طریق چهارم در حرف الجیم التازی
- ۲۹۳ جلنجیین
- ۲۹۳ جوارش آمله
- ۲۹۴ جوارش عود شیرین
- ۲۹۴ جوارش کمونی
- ۲۹۴ جوارش مصطگی
- ۲۹۴ طریق پنجم در حرف الحاء المهمله
- ۲۹۴ حب ابن حارس
- ۲۹۴ حب افتمون
- ۲۹۵ حب افیون
- ۲۹۵ حب ایارج
- ۲۹۵ حب بنفشه
- ۲۹۵ حب تخم خشخاش
- ۲۹۵ حب دانه تمر هندی
- ۲۹۵ حب زیبق
- ۲۹۵ حب سندروس
- ۲۹۶ حب سورنجان
- ۲۹۶ حب شبیار
- ۲۹۶ حب عود
- ۲۹۶ حب کافوری
- ۲۹۶ حب گل پسته
- ۲۹۶ حب گیرو
- ۲۹۶ حب مقل
- ۲۹۷ حب موصلی

- حب مومیائی ۲۹۷
- حب هلیله ۲۹۷
- حب هندی ۲۹۷
- حقنه لینه ۲۹۷
- حمول جدوار ۲۹۸
- حمول زعفران ۲۹۸
- حمول عود ۲۹۸
- حمول مازو ۲۹۸
- حمول مازو دیگر ۲۹۸
- حمول میعه سایله ۲۹۸
- طریق ششم در حرف الخاء المعجمه ۲۹۹
- خبز آرد مونگ ۲۹۹
- خبز آرد ماش ۲۹۹
- خضاب ۲۹۹
- خضاب دیگر ۲۹۹
- خضاب دیگر ۲۹۹
- خمیره خشخاش ۲۹۹
- خمیره صندل ۳۰۰
- طریق هفتم در حرف الدال المهمله ۳۰۰
- دبید الورد معجون ۳۰۰
- دواء برنگ برای دیدان نافع است ۳۰۰
- دواء البصل ۳۰۰
- دواء الترنجبین ۳۰۰
- دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثرست ۳۰۰

- ۳۰۰ دواى تنكار
- ۳۰۱ دواء حابس عرق
- ۳۰۱ دواء الحسك در تقويت باه بي نظيرست
- ۳۰۱ دواء سفرجل
- ۳۰۱ دواء سماق
- ۳۰۱ دواء سم الفار برای اسقاط دانه بواسير
- ۳۰۱ دواى شب افیونی برای رمد مفیدست
- ۳۰۱ دواء شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید
- ۳۰۲ دواء قرنفل
- ۳۰۲ دواء محلقه
- ۳۰۲ دواء المسك بارد
- ۳۰۲ دواء المسك حار
- ۳۰۲ دواى هندی
- ۳۰۲ دواء يد الله
- ۳۰۳ ديگ‌برديگ
- ۳۰۳ طريق هشتم در حرف الذال المعجمه
- ۳۰۳ ذرور سنكه
- ۳۰۳ ذرور صبر
- ۳۰۳ ذرور كافور
- ۳۰۳ ذرور كندر
- ۳۰۳ ذرور لسان الثور
- ۳۰۳ طريق نهم در حرف الراء المهمله
- ۳۰۳ روغن بابونه
- ۳۰۴ روغن بنفشه و روغن گل و روغن ياسمين

- ۳۰۴ روغن سوسن
- ۳۰۴ روغن نرگس
- ۳۰۴ روغن بادام تلخ
- ۳۰۴ روغن بید انجیر
- ۳۰۴ روغن بیضه
- ۳۰۴ روغن ترب
- ۳۰۵ روغن حنا
- ۳۰۵ روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه
- ۳۰۵ روغن دیودار [۲۹]
- ۳۰۵ روغن عاقرقرا
- ۳۰۵ روغن عروسک
- ۳۰۵ روغن قرع جهت صداع و سهر و صداع بیسی
- ۳۰۶ روغن قسط
- ۳۰۶ روغن کاهو
- ۳۰۶ روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بینظیر ست
- ۳۰۶ روغن مصطکی
- ۳۰۶ روغن مندی برای قوت باه
- ۳۰۶ طریق دهم در حرف الزاء المعجمه
- ۳۰۶ زروق اطریفل
- ۳۰۷ زروق شب یمانی برای دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک
- ۳۰۷ طریق یازدهم در حرف السین ست
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ سعوط کایپهل برای نزول آب و تنقیه دماغ
- ۳۰۷ سعوط مشک

- ۳۰۷ سفر جلی مسهل
- ۳۰۷ سفوف برگ آگهه
- ۳۰۸ سفوف بیخ‌بند
- ۳۰۸ سفوف تخم فنجنکشت
- ۳۰۸ سفوف چوب‌گز
- ۳۰۸ سفوف حجر البهود
- ۳۰۸ سفوف زردچوبه
- ۳۰۸ سفوف سنگ‌هاره
- ۳۰۹ سفوف سنکاهولی برای قوت باه
- ۳۰۹ سفوف طین
- ۳۰۹ سفوف عشبه
- ۳۰۹ سفوف عنبر
- ۳۰۹ سفوف غافث
- ۳۰۹ سفوف قلعی کشته
- ۳۰۹ سفوف قلعی کشته دیگر
- ۳۱۰ سفوف لاجورد
- ۳۱۰ سفوف لک
- ۳۱۰ سفوف مقلی‌اٹا
- ۳۱۰ سفوف ملحم
- ۳۱۰ سفوف چهل‌دهاک
- ۳۱۰ سکنجبین بزوری
- ۳۱۱ سکنجبین ساده
- ۳۱۱ سکنجبین سفر جلی
- ۳۱۱ سکنجبین عنصلی

- سنون پوست مگیلان ۳۱۱
- سنون حب الغار ۳۱۱
- سنون زرد ۳۱۱
- سنون سپاری چهالیه ۳۱۱
- سنون کرسنه ۳۱۲
- سنون مجلی دندان ۳۱۲
- سنون نیله تهوته برای تحرک اسنان ۳۱۲
- طریق دوازدهم در حرف الشین ۳۱۲
- شربت آلوبالو ۳۱۲
- شربت انار شیرین ۳۱۲
- شربت بزوری ۳۱۲
- شربت بنفشه ۳۱۳
- شربت دینار ۳۱۳
- شربت سفرجل ۳۱۳
- شربت سیب ۳۱۳
- شربت صندل ۳۱۳
- شربت لیمو ۳۱۳
- شربت نیلوفر ۳۱۴
- شربت ورد مکرر ۳۱۴
- شیاف ابیض ۳۱۴
- شیاف جوزبوا ۳۱۴
- شیاف زنگار ۳۱۴
- شیاف ظفره ۳۱۴
- شیاف غرب ۳۱۵

- ۳۱۵ شیاف کندر
- ۳۱۵ شیاف جهت اعانت عمل مسهل
- ۳۱۵ طریق سیزدهم در حرف الضاد المعجمه
- ۳۱۵ ضماد آرد جو
- ۳۱۵ ضماد اسبغول
- ۳۱۵ ضماد افسنتین برای یرقان اسود
- ۳۱۵ ضماد افاقیا برای حبس اسهال صفاوی معوی
- ۳۱۶ ضماد اقلیمیا برای بواسیر رحم
- ۳۱۶ ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت
- ۳۱۶ ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی
- ۳۱۶ ضماد خبطیانا جهت احتباس طمث
- ۳۱۶ ضماد چوب انگور برای صلابت طحال
- ۳۱۶ ضماد حب السلاطین برای بواسیر
- ۳۱۶ ضماد خطمی برای انفتاح و بیله
- ۳۱۶ ضماد زرده تخم مرغ برای درد گرده ریجی مجرب و آزموده است
- ۳۱۷ ضماد زرورد برای بند نمودن اسهال
- ۳۱۷ ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر است
- ۳۱۷ ضماد سچی برای بواسیر انف
- ۳۱۷ ضماد سرطان نهری جهت انجماد خون زیر ناخن
- ۳۱۷ ضماد سماق برای وجع فواد
- ۳۱۷ ضماد سمسسم برای ورم حار مثانه
- ۳۱۷ ضماد سنبل برای استسقا
- ۳۱۷ ضماد شبت برای ورم رخو مفید است
- ۳۱۸ ضماد شحوم برای زنی که پستان آن بغایت خورد باشد نافع است

- ۳۱۸ ضماد شیر میش برای ورم صلب رحم
- ۳۱۸ ضماد صابون برای وجع مفاصل نافع است
- ۳۱۸ ضماد صبر برای ورم سوداوی معده
- ۳۱۸ ضماد صندل برای ذیابیطس مفیدست
- ۳۱۸ ضماد طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفیدست
- ۳۱۸ ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن پستان مفیدست
- ۳۱۸ ضماد عدس برای کسر استخوان
- ۳۱۸ ضماد عود برای قی نافع است
- ۳۱۹ ضماد فوفل برای دردی که با ورم گرم و تپ بود فایده می‌کند
- ۳۱۹ ضماد قرع برای حمزه مفیدست
- ۳۱۹ ضماد قرنفل برای شهوت کلبی که از سوء مزاج بارد باشد
- ۳۱۹ ضماد قشار کندر برای فتق امعائ مفیدست
- ۳۱۹ ضماد کبریت برای جرب مجربست
- ۳۱۹ ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب است
- ۳۱۹ ضماد گل سرخ برای شهوت بقر که از بلغم بود مفید است
- ۳۱۹ ضماد گلنار برای ورم لب نافع است
- ۳۲۰ ضماد کمپله برای خراش حالبین و اطراف انشیین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست
- ۳۲۰ ضماد مخترع احقر برای سهر
- ۳۲۰ طریق چهاردهم در حرف الطاء
- ۳۲۰ طریق چوهمندی برای تقویت باه
- ۳۲۰ طریق خوردن چوب چینی
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ طریق سفید کردن مرداسنگ
- ۳۲۱ طریق گرفتن دخان سندروس

- ۳۲۱ طریق گرفتن دخان کندر
- ۳۲۲ طلای آس
- ۳۲۲ طلای افیون برای جالق
- ۳۲۲ طلای انار که پستان را محکم سازد
- ۳۲۲ طلای باهیه
- ۳۲۲ طلای باهیه دیگر برای جالق
- ۳۲۲ طلای باهیه دیگر برای جالق
- ۳۲۲ طلای باهیه دیگر برای عنی مجربست
- ۳۲۳ طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود
- ۳۲۳ طلای براده عاج برای رویانیدن شعر مجربست
- ۳۲۳ طلای برگ دفلی برای قمل مفید است
- ۳۲۳ طلای بسباسه برای باریکی عقب ذکر مجلوق نافع است
- ۳۲۳ طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است
- ۳۲۳ طلای تنکار
- ۳۲۳ طلای جرب برای جرب نافع است
- ۳۲۳ طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است
- ۳۲۴ طلای حکاکه اسرب برای خراش حالین و اطراف انثیین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست
- ۳۲۴ طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفیدست
- ۳۲۴ طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینه نافع است
- ۳۲۴ طلای سداب برای اسقاط حمل
- ۳۲۴ طلای سفیده برای سرطان نافع است
- ۳۲۴ طلای شیخ برای انتشار شعر مفید است
- ۳۲۴ طلای صبر برای داء الفیل نافعست
- ۳۲۴ طلای علق قضیب را بزرگ کند

- ۳۲۴ طلای کافور برای صنان مفید است
- ۳۲۵ طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم مفید است
- ۳۲۵ طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید است
- ۳۲۵ طلای گندهک برای داء الثعلب و داء الحیه نافع است
- ۳۲۵ طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید
- ۳۲۵ طلای مرداسنگ برای سحوج جلد
- ۳۲۵ طلای مغاث برای خلع دوئی و دهن مفید است
- ۳۲۵ طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد
- ۳۲۵ طلای ممسک
- ۳۲۶ طلای ممسک دیگر مجرب
- ۳۲۶ طلای منزل
- ۳۲۶ طلای مویزج
- ۳۲۶ طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد
- ۳۲۶ طلای نمله برای نمله مفید است
- ۳۲۶ طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه
- ۳۲۶ عصاره آمله جهت رفتن آب و ابتدای نزول و تقویت بصر
- ۳۲۶ طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه
- ۳۲۶ غرغره کوکنار برای نزله نفع دارد
- ۳۲۷ غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفیدست
- ۳۲۷ غسول آب چقندر برای خزاز نافع است
- ۳۲۷ غسول سیوس گندم برای انتفاخ اصابع فائده‌مندست
- ۳۲۷ غسول نوشادر برای بدبوی مو
- ۳۲۷ طریق هفتم در حرف الفا
- ۳۲۷ فتیله برای بواسیر انف

- ۳۲۷ فتیله برای بند کشاد نافع است
- ۳۲۷ فرزجه زعفران برای عقر مفیدست
- ۳۲۷ فرزجه نعناع
- ۳۲۸ فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست
- ۳۲۸ طریق سیزدهم در حرف القاف
- ۳۲۸ قرص ذیابیطس
- ۳۲۸ قرص زرشک
- ۳۲۸ قرص شب بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافع است
- ۳۲۸ قرص طباشیر برای ذیابیطس مفیدست
- ۳۲۸ قرص طباشیر قابض
- ۳۲۹ قرص طباشیر ملین
- ۳۲۹ قرص عود قی و هیضه بازدارد
- ۳۲۹ قرص کافور
- ۳۲۹ قرص کافور برای ذیابیطس و دیگر امراض مجربست
- ۳۲۹ قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود
- ۳۲۹ قرص کبر اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آن را نافع بود
- ۳۲۹ قرص گل برای تپ مرکبه و تپهای کهنه مفید بود
- ۳۳۰ قرص گلنار برای نفت الدم و ذیابیطس مفید است
- ۳۳۰ قرص کهربا برای نفس الدم مفید است
- ۳۳۰ قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفید است
- ۳۳۰ قرص درد برای سده جگر نافع است
- ۳۳۰ قیروطی تخم کتان برای پزائیدن ورم پستان مفید است
- ۳۳۰ قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست
- ۳۳۰ قیروطی کاسنی برای ورم حار مثانه نافع است

- طریق نوزدهم در حرف الكاف التازی و الفارسی ۳۳۱
- كحل شب ۳۳۱
- كحل صدف ۳۳۱
- كحل كافور ۳۳۱
- كحل گل كنجد ۳۳۱
- كحل لاجورد ۳۳۱
- كلكلانج بارد استسقای حار را نافع بود ۳۳۱
- كلكلانج حار برای استسقای که بآن حرارت نباشد مفیدست ۳۳۱
- طریق بستم در حرف اللام ۳۳۲
- لبوب كبیر ۳۳۲
- لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفیدست ۳۳۲
- لطوخ که نزله‌بند را گویند برای حبس نزلات مفیدست ۳۳۲
- لعوق حب القطن ۳۳۲
- لعوق سپستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب ۳۳۳
- لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجربست ۳۳۳
- لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه نافع است ۳۳۳
- لعوق نزله برای سرفه نزلی بی‌تعدیلست ۳۳۳
- طریق بست و یکم در حرف المیم ۳۳۳
- ماء الخیار ۳۳۳
- ماء الشعیر ۳۳۴
- ماء العسل جهت فالج و لقوه ۳۳۴
- ماء عنب الثعلب الرطب که آن را عنب الثعلب مروق گویند ۳۳۴
- ماء القرع ۳۳۴
- ماء لسان الحمل الرطب ۳۳۴

- ۳۳۴ ماء الهندباء الرطب که آن کاسنی مروق باشد
- ۳۳۵ ماء الهندباء الیابس که آن را چکیده کاسنی گویند
- ۳۳۵ مربای آملج
- ۳۳۵ مربای انناس
- ۳۳۵ مربای تفاح
- ۳۳۶ مربای جذر
- ۳۳۶ مربای زنجبیل
- ۳۳۶ مربای سفرجل
- ۳۳۶ مربای هلیله
- ۳۳۶ مرهم اکبر
- ۳۳۶ مرهم باسلیقون
- ۳۳۷ مرهم خل
- ۳۳۷ مرهم داخلین
- ۳۳۷ مرهم رال
- ۳۳۷ مرهم رسوت
- ۳۳۷ مرهم زرد
- ۳۳۷ مرهم زعفران
- ۳۳۸ مرهم زنگار
- ۳۳۸ مرهم سفید آب کافوری
- ۳۳۸ مرهم شحوم
- ۳۳۸ مرهم کوهان شتر
- ۳۳۸ مرهم لسان سگ
- ۳۳۸ مسوح که موجب هیجان شهوت جماع و نعوظ می‌گردد
- ۳۳۸ مسوحی که موجب دوستی مرد در دل زن گردد

- ۳۳۹ مسوحی که مرد فریفته زن شود
- ۳۳۹ مسوح حابس برای حبس عرق مفید
- ۳۳۹ مسهل بارد برای اخراج ماده حار
- ۳۳۹ مسهل حار اخراج ماده بارد کند
- ۳۳۹ مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد مفیدست
- ۳۳۹ مضمضه حصرمی برای آکله مفیدست
- ۳۳۹ مضمضه ریاس برای ثقل زبان و بطلان ذوق که از حرارت باشد مفید است
- ۳۳۹ مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفیدست
- ۳۴۰ مضمضه سماق برای سیلان آب دهن نافعست
- ۳۴۰ مضمضه عاقرقرا برای ثقل زبان و بطلان ذوق
- ۳۴۰ مضمضه عاقرقرا دیگر برای تحرک اسنان نافع است
- ۳۴۰ مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد
- ۳۴۰ مضمضه کافور بجهت جوشش دهن حار مفیدست
- ۳۴۰ مضمضه لعاب اسبغول
- ۳۴۰ مضمضه مازو
- ۳۴۱ مضمضه مامیران
- ۳۴۱ مضمضه مغز فلوس
- ۳۴۱ مضمضه مورد برای خشکی زبان مفیدست
- ۳۴۱ مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن
- ۳۴۱ مطبوخ برگ نیم
- ۳۴۱ معجون بزور
- ۳۴۱ معجون بلادر
- ۳۴۲ معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب است
- ۳۴۲ معجون جلالی در امساک بینظیرست و قضیب را محکم کند

- ۳۴۲ معجون حجر الیهود
- ۳۴۲ معجون زرعوئی
- ۳۴۲ معجون سپاری برای قوت باه و غیره مفید است
- ۳۴۳ معجون سورنجان
- ۳۴۳ معجون سیر
- ۳۴۳ معجون عشبہ
- ۳۴۳ معجون عشبہ دیگر
- ۳۴۳ معجون فلاسفہ
- ۳۴۴ مفرح بارد
- ۳۴۴ مفرح حار ساده
- ۳۴۴ مقی تخم ترب
- ۳۴۴ منضج بارد
- ۳۴۴ منضج حار
- ۳۴۵ طریق بست و دوم در حرف النون
- ۳۴۵ نطول بابونه
- ۳۴۵ نطول گل میسو
- ۳۴۵ نفوخ سعد
- ۳۴۵ طریق بست و سوم در حرف الواؤ
- ۳۴۵ وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع است
- ۳۴۵ طریق بست و چهارم در حرف الیا
- ۳۴۵ یاقوتی قوی التفریح که بامراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد
- ۳۴۵ مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره
- ۳۴۵ اوقیه
- ۳۴۵ برنج

تانبک؟؟؟ ۳۴۶

توله ۳۴۶

دانق ۳۴۶

درهم ۳۴۶

دام ۳۴۶

دام پخته ۳۴۶

رطل ۳۴۶

سرخ ۳۴۶

سیر اکبرشاهی [۳۲] ۳۴۶

سیر اکبری ۳۴۶

سیر شاهی ۳۴۷

سیر شاه‌جهانی ۳۴۷

سیر عالمگیری ۳۴۷

سیر فرخ‌سیری ۳۴۷

اشاره ۳۴۷

شعیر ۳۴۷

طسوج ۳۴۷

قیراط ۳۴۷

ماشه ۳۴۷

مثقال ۳۴۷

من ۳۴۷

آشفته نوائی مشتاق مستهام به سپاسگزاری خاتمه و اختتام ۳۴۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۹۴

مخازن التعليم

مشخصات کتاب

نام کتاب: مخازن التعليم

نویسنده: علی خان، محمد صادق

تاریخ وفات مؤلف: قرن ۱۳ ق

موضوع: بیماری ها

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: مطبع فاروقی

مکان چاپ: دهلی

سال چاپ: ۱۳۲۳ ه. ق

نوبت چاپ: اول

[دیباچه]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مر حکیمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب آفرینش موجودات ساخته و از کمال صنعت بالغه ارکان اربعه را باهم امتزاج بخشیده موجب حصول امزجه موالید ثلثه گردیده. و شکر و ستایش مر رحیمی را که از غایت مکرمت اعضا و ارواح را از اخلاط اربعه آفریده. و از نهایت احسان قوی و افعال را از آنها صادر نموده. و منت مر خدائی را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع له صحت و مرض قرار داده. و اسباب و علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده. و ثنائی متکثر مر مدبری را که با فرط تدبیر خود از طبیعت کار مدبری ابدان گرفته. و حرکات نبض را بر حالات قلب منتظم ساخته و مدح شافی حقیقی را که از عنایت بیغایت خود انسان ناچیز را ادراک تشخیص امراض عطا فرموده و از کرم عمیم خویش در ادویه و اغذیه فواید بسیار و منافع بی‌شمار مقدر کرده. و درود و سلام

مخازن التعليم، ص: ۳

مر طیب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را باشربه و معاجین هدایت معالجه نموده و مریضان کوی گمراهی را باقراض و سفوفات رفت و رهبری تداوی ساخته. اعنی خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم. و بر آل و اصحاب او که متابعت او را چون سته ضروریه بر خود لازم می‌انگاشتند. و در رواج و اجرای دین متین او جان و مال را درمی‌باختند. و آنان که از قانون و احکامش سرتابی؟؟؟ ساختند از اعمال ید که عبارت از قتل و زجر و توییح و حبسست سرزنش فرمودند. و گروهی که از حرکات و سکنات نفسانی و شومی طبع انحراف ورزیدند مکافات اعمال دردادند. و بر جمیع تابعین و تبع تابعین او باد بحرمت النبی و آله الامجاد اما بعد می‌گوید بنده نادان هیچمدان غلام مرتضی ابن خلاصه الاطبا زبده الحکماء لقمان عهد ارسطو عصر بطلمیوس دوران جالینوس زمان حکیم محمد صادق علیخان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مغفور بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب مذکور تالیف می‌فرموده بودند. و همواره اراده می‌داشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب مسطور را مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون

فرصت دست نداد و پیغام اجل جناب ممدوح در رسد اراده قهامی از مکمن خفا لخلوه گاه ظهور نیامد چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده آفاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فائده می ماند که هنگام بهم رسیدن فرصت و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکانات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب مزبور خلق الله فوائد و منافع بردارند. و این کتاب تمام و کامل گردد تا ثواب و اجر آن را به نامه اعمال من و تو ثبت گردانند. پس ارشاد سراسر رشاد جناب ممدوح را وسیله نجات خود تصویریده

مخازن التعليم، ص: ۴

استکمال آن را مقدم بر ماکول و مشروب خود انگاشته. و هوا و هوس را یک سو داشته. موافق مسوده جناب ممدوح بی کم و کاست ترتیب دادم. و در نوم و یقظه در همین خیال متوجه بودم. حتی که اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود تقدم بالحفظ دانستم. و در صورت مرض همچو علاج بالدوا انگاشتم. بحمد الله که ترتیب کتاب مزبور به برکت ارشاد جناب غفران مآب از من ناکاره در سن یکهزار و دو صد و هفتاد و نه هجری نبوی بانجام رسید. و این مجموعه نافع که تاریخ اتمامش مخازن التعليم است از من ناچیز باختتام گرائید. بمنه و کرمه اکنون شروع در کتاب می رود.

سنه ۱۲۷۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعين

[مقدمه]

اما بعد چنین می گوید عاصی پر معاصی صادقعلیخان بن اشرف الحکما حکیم محمد شریف خان غفر الله لهما چون ماکول و ملبوس و سائر حوائج ضروریه انسان صناعتی ست و در تحصیل امور معیشت اکثر افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر سفر بر و بحر و علاج امراض بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافرین و استرداد صحت زائله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود و جازت لفظ بر زبده اقاویل حکمای عظام و اطبای کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک مدتی در سلک تحریر برکشید و چون این رساله که مسمی به به زادغریب ست صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش مهندس عقل این ابجد خوان هیچمدان زاد غریب گفت و هدیه بارگاه جهان نمائی نمود که چرخ جهان گرد با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده حاتم طی از اصغای آوازه سخاوتش روزنامهچه سخائی خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از شنیدن حیرت شعشه رای انورش که روکش عقل فعالست نیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بر رو گرفته و از کیفیت رسائی ساغر

مخازن التعليم، ص: ۵

مصطبه [۱] دبیرستان جاه و جلالش دبیر فلک را دل از دست رفته از نسبت مشاکلت ماهیچه رایت ظفر آیتش ماه عالم افروز سر بعیوق افراخته و کلک گوهر سلکش که باعث انتظام جهان و جهانیانست کار ارباب حاجت ساخته. سعد اکبر که مدار افاضه سعادتست اختر سعدهش را بهزار جان و دل مشتری گردیده. در ایوان کیوان پاسبان قصر رفیعش زهره بتمنائی حصول دولت مجرا در صف نعال رامشگران خزیده. بهرام خون اشام سرانگشتان را از خون اعادی وحیم العاقبه نابکار نگار نموده. در مضمارش سلحشوری [۲] قصب السبق از امثال در اقران ربوده. هندوی فلک مانند فلک هندوی آستان فیض باستان اوست. و سعد رامح [۳] نیزه داری از عساکر ظفر توامان او باستظهار ضعیف نوازش گرگ خونخوار در چنگال میش ضعیف تر از مور. و حکایت پشه و فیل قصه ایست در السنه خاص و عام مشهور نظم

خدایو جم حشم داراب دربان لیمان زمان سلطان دوران
 بچرخ سلطنت تابنده اخترجهان را آفتاب ذره پرور
 بمیدان و غا جم را چه یاراکه گردد در مصاف او صف آرا
 بهار آرای گلزار جهانست گلی از گلبن صاحب قرانست
 الهی تا بگردش هست گردون بکن اقبال و عمرش روزافزون

بر اعدا یا رب او را تا دم صوربفضل خود مظفر دار و منصور مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دائره جهانبانی. سلاله خاندان رفیع المکان
 گورگانی. خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرآنی. خسرو سکندر نشان داور داراب دربان خدیو جمشید شوکت فریدون
 حشمت کیوان رفعت برجیس رتبت السلطان ابن السلطان ابن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان اسد المعارک و المغازی معین
 الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بزه و احسانه از عاکفان سده سنیه سلطنت
 و جهان داری و واقفان عتبه علیه خلافت و شهریاری رجاء واثق است
 مخازن التعليم، ص: ۶

که پرتو قبول بر وجنات این محقر افکنده سهو و خطائی که در نمیق آن راه یافته باشد بذیل عفو بیوشند و در اصلاح آن کوشند و
 الله ولی التوفیق و این رساله مشتمل بر چهار منزل است منزل اول در قواعد هر دو جزء طب منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده منزل
 سوم در معالجات امراض منزل چهارم در ادویه مرکبه

منزل اول در قواعد

اشاره

هر دو جزء طب و آن مشتمل بر یک میل و دو رفیق و یک مقام است

میل در معرفت طب

اشاره

و معنی هر دو قسم آن

طب

اشاره

علمیست که احوال بدن انسان باو معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله و استرداد زائله کند و آن بر دو
 قسم است

علمی و عملی

علمی را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظرست علمی آنست که درو فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که
 سه‌اند و عملی آنست که درو دانستن اموری چند باشد با بیان کیفیت عمل اگرچه عمل نکرده باشی چنانچه علم بآنکه در اورام

حاره در ابتدا روادع و در تزید مرخیات با روادع و در انتها صرف مرخیات محله و در انحطاط محلات صرفه استعمال می‌کنند

رفیق اول در قواعد جزء علمی

اشاره

و آن مشتمل بر چهار طریقست طریق اول در امور طبعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در اسباب طریق چهارم در دلائل

طریق اول در امور طبعی

اشاره

و آن هفت‌اند ۱ ارکان ۲ امزجه ۳ اخلاط ۴ اعضا ۵ ارواح ۶ قوی ۷ افعال و هریک ازین به فرسخی گفته می‌شود

فرسخ اول در ارکان

اشاره

و آن اجزائی بسیطاند که اجزائی اولی‌اند مر بدن آدمی را و غیر آن را و مراد از بسیط در اینجا اینست که منقسم نشود باجسام مختلفه الصور و الطبائع و آن بر مذهب حق چهاراند

اول نار

یعنی آتش و طبع او گرم و خشکست و فائده آن در مرکبات انضاج و تنفید هوا و تلطیف و کسر برودت ماء و ارض و مکان او تحت فلک قمرست

دوم هوا

یعنی باد و مزاج او گرم و ترست و فائده‌اش تجفیف و تحلیل و تخلخل و مکان او تحت نارست
مخازن التعلیم، ص: ۷

و این هوا که سرد محسوس می‌شود بنا بر اختلاط اجزای مائی و ارضیست

سوم ماء

یعنی آب و آن سرد و ترست فائده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هواست و بالای زمین لیکن بجهت پیدایش

مرکبات بیاعت تاثیر کواکب آب اندرون زمین در آمد و زمین از یک جهت مکشوف شد

چهارم ارض

یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک است و فائده آن استمساک و حفظ اشکال است و مکانش زیر آب

فرسخ دوم در مزاج

اشاره

و آن کیفیتی است و متوسطه در کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و انفعال هر واحد و انکسار حدت هریک از دیگری حاصل می شود و آن دو قسم است

یکی معتدل مزاجی

و او آنست که داده شود به مرکب از کمیات و کیفیات عناصر حصّه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل بمعنی عدل فی القسمة است و مبحوث عنه اطبا همین است و باین معنی جمیع مرکبات معتدل اند

دوم خارج ازین اعتدال

و او آنست که چنین نباشد و سوء مزاج عبارت از همین است و این نیز بر دو قسم است یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد و آن چهارست ۱ حار ۲ بارد ۳ رطب ۴ یابس دوم آنکه مائل بدو کیفیت باشد و آن نیز چهارست ۱ حار رطب ۲ حار یابس ۳ بارد رطب ۴ بارد یابس و هریک ازین اقسام سازج بود یا ماوی سازج آنست که با او خلط غالب نباشد ماوی آنست که باشد با او خلط غالب و امثله [۴] این اقسام شانزده در سدید مذکورست

فرسخ سوم در اخلاط

اشاره

و آن جسمی است رطب بالفعل سیال بالطبع که متغیر می شود صورت کمیلوس اول بسوی او در جگر در طبخ واحد بحسب تفاوت ماده بدانکه انسان می خورد غذا را تا وقتی که جزء اعضاء می شود چهار جا نضج می باید

اول در معده

مثل کشکک ثخین می‌شود و آن را کیلوس می‌گویند و فضله آن براز است

دوم در جگر

که خلاصه کیلوس صورت خود گذاشته مستحیل بصورت اخلاط اربعه می‌شود پس آنچه طافی ست مانند کف صفرا است و آنچه راسب است سودا و آنچه متوسط است اگر نضج یافته است
مخازن التعليم، ص: ۸
خون ست و اگر نضج یافته نباشد بلغم بود و فضله این بول است

سوم در عروق

که در انجا اخلاط مستحیل برطوبت ثانیه می‌شود بحسب مزاج هر عضو فقط

چهارم در اعضا

است که رطوبت ثانیه بصورت و هیئت اعضاء مستحیل می‌شود و فضله این هر دو هضم عرق و وسخ است و این هر سه هضم مسمی به

کیموس

اشاره

است و آن چهارست

اول دم

یعنی خون و آن گرم و تراست

دوم بلغم

و آن سرد و تراست

سوم صفرا

و آن گرم و خشک است

چهارم سودا

و آن سرد و خشک است و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی از هر خلط آنست که در جگر پیدا شود و نافع بدن باشد

خون طبعی

اشاره

چهار صفت دارد

یکی آنکه سرخ‌رنگ بود

دویم آنکه بوی متعفن و بوی ترش و مانند آن ندارد

و عدیم الرایحه نبود

سیوم آنکه معتدل القوام باشد

چهارم آنکه شدید الحلاوت باشد

و بهترین اخلاط خونست و فائده آن تغذیه بدن تنها یا باخلاط و تولید روح بود و

غیر طبعی

اشاره

آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق باخلاط دیگر یک ذات نشده بلکه هر یک علی حده موجوداند ازین جهت است که هر خلط بادویه مخصوصه خود مستفرغ می‌شود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی دو صفت دارد

یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون

دویم آنکه معتدل القوام بود

فائده او آنست که بوقت فقدان غذا مستحیل بخون شده بدل مایتحلل گردد و مفاصل را تر دارد و در غذای بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع داخل گردد و

غیر طبعی من جهت طعم چهار است

اشاره

۱ مالح و ۲ حامض و ۳ عفص و ۴ تفه صاحب قانونچه

حلو

نیز ذکر کرده و این بسبب آمیزش قدری خون بود با بلغم

مالح

یعنی شور گرم و خشک است قریب بطبع صفرا و مالح آنست که صفرای محترقه با بلغم آمیزد

حامض

یعنی ترش آنست که حرارت ضعیفه در بلغم اثر کند و این مائل به برودت و بیوست بود

عفص

یعنی زمخت آنست که قدری از سودا با بلغم آمیزد

مخازن التعليم، ص: ۹

و مایل به برودت و بیوست باشد

تفه

یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در آن غالب باشد و او سردترین اقسام است و من جهت قوام پنج است ۱ مائی و ۲ زجاجی و ۳ حصی و ۴ مخاطی و ۵ خام زیرا که یا رقیق بود مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت درو باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد حصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الاخام صفرا و او هم طبعی بود و غیر طبعی طبعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مائل بزردی باشد دویم آنکه خفیف بود سیوم آنکه حار باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب در مسالك ضيقه گذر یابد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره بامعا ریزد و آدمی را بر تیزز خیردار کند و غیر طبعی پنج قسم است مرّه صفرا و محیه و محترقه و کزائی و زنجاری مرّه صفرا آنست که رطوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی آمیزد و محترقه آنست که صفرای غیر طبعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کزائی و زنجاری آنست که بعضی از صفرای طبعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری اکثر و اقوی است از کزائی و این هر دو مشابه سموم حاده‌اند و در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم است طبعی و غیر طبعی در وی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزء مغتذی گردد و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی خیردار کند غیر طبعی محترق است از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبعی از اخلاط محدث مرض بود

فرسخ چهارم در اعضا

اشاره

و آن اجسام کثیفه‌اند که متولد می‌شوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر

دو قسم است ۱ مفرد و ۲ مرکب

مفرد را بسیط نیز گویند و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزء گفته می‌شود اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا و شرائین و مخازن التعليم، ص: ۱۰

آورده و لحم و شحم و سمین و این همه از منی متولد می‌شوند مگر لحم و شحم و سمین لحم از غلظت خون متولد می‌شود و عاقد او حرارت و بیوست است و شحم و سمین از مائیت و دسومت خون متولد می‌شود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضاء مرکبه

اعضاء رئیس

اشاره

اند که مبدء قوائ ضروریه است یا بحسب بقای شخص یا بحسب بقای نوع اما بحسب بقای شخص سه‌اند

اول قلب

که آن مبدء قوت حیوانی است و خدمت می‌کند او را شرائین که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قلب بجمیع بدن می‌رساند

دویم دماغ

و آن مبدء قوت نفسانی است و خدمت می‌کنند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس و حرکت است بجمیع بدن می‌رساند

سیوم کبد

و آن مبدء قوت طبیعی است و خدمت می‌کند او را آورده که روح طبیعی را که باعث تغذیه و تنمیه است بجمیع بدن می‌رساند اما بحسب بقاء نوع این سه عضو مذکوراند بعضو چهارم که انثین است و آن محل نضج منی است

فرسخ پنجم در ارواح

و آن جسم لطیف بخاری است که بسبب نضج در بطن ایسر قلب متکون می‌شود از لطافت اخلاط محموده باختلاط اندکی از هوای مستنشقی چنانچه پیدا می‌شود اعضا از کثافت آن فائده او آنست که عامل قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل برای هر قوت ضرور است واجب است که باشد اصناف ارواح سه مانند اصناف قوی

فرسخ ششم در قوی

اشاره

و آن نزد اطباً مبدأ فعل جسمانی است که بعد از مزاج حادث شود و

بر سه قسمت طبیعی و نفسانی و حیوانی

طبعی بر دو قسم است

یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوه القریبه بفعل برای بقاء شخص

دوم آنکه متصرف باشد برای بقاء نوع

اما اول نیز بر دو قسم است غذایی و نامیه غذایی آنست که بعد از عمل هاضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل مایتحلل شود نامیه آنست که بعد از عمل غذایی زیاده می کند در طول و عرض و عمق جسم بر مناسبت طبعی و فعل این قوت بعد از نمو باطل گردد و ثانی نیز بر دو قسم است

مخازن التعليم، ص: ۱۱

یکی مولده دوم مصوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا می کند در مرد و زن از اخلاط محموده جوهر منی را و این قوت از اثنین مفارقت برحم نمی کند دوم آنکه تیار کند هر جزء منی را در رحم برای استعداد صورت عضو مخصوص و این قوت از اثنین بمصاحبت منی در رحم نمی رود مصوره قوتی است در رحم که می پوشاند هر جزء منی را صورت عضوی که مقتضای نوع صاحب منی باشد.

اما قوت نفسانی دو قسمت محرکه و مدرکه

اما محرکه بر دو قسم است یکی باعث بر حرکت آن را شوقیه گویند دوم فاعل بر حرکت آن را فاعله گویند اما شوقیه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث حرکت باشد بسوی چیزی نافع غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه آن متشنج شود عضله پس منقبض شود عضو یا مسترخی شود عضله پس منبسط شود عضو اما مدرکه بر دو قسمت یکی مدرکه در ظاهر که خارج دماغ است دوم در باطن اما مدرکه ظاهر که آن مانند جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اند ۱ حس بصر و ۲ سمع و ۳ شم و ۴ ذوق و ۵ لمس اما حس بصر مکان آن در تقاطع صلیبی است که واقع است در میان عصبین که از مقدم دماغ بالاتر از عصبین زائدتین مشابهتین بسر پستان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال می کند و قوت سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ است صوت می کند و قوت شم مکان آن در عصبین زائدتین مشابهتین بسر پستان است که از مقدم دماغ می رویند و این قوت ادراک رایحه می کند و قوت ذوق مکان او عصب مفروشه است در جرم زبان و این قوت بسبب رطوبت لعابیه فم ادراک طعم می کند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر اوست است و این قوت ادراک ملموسات می کند اما مدرکه باطنه بر مذهب حکما پنج اند ۱ حس مشترک و ۲ خیال و ۳ وهم و ۴ حافظه و ۵ متصرفه حس مشترک ادراک می کند صور جزئی که

محسوس اند با دراک حواس ظاهره

مخازن التعلیم، ص: ۱۲

مدرک حواس ظاهره را صور گویند و مدرک حواس باطن را معانی و دماغ سه بطن دارد ۱ مقدم و ۲ اوسط و ۳ موخر هر بطن سه قسم است اول و ۲ اوسط و ۳ موخر و مکان او اول بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه می‌دارد صور محسوسات حس مشترک را و مکان او مؤخر بطن مقدم دماغ است اما وهم قوتی ست مدرک معانی جزئیة را که قائم است با صور جزئیة مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئیة و مکانش بطن آخر بطن اوسط دماغ است اما حافظه خزانه وهم است و مکان او و بطن موخر دماغ است اما متصرفه قوتی است که تصرف می‌کند در صور محسوسه مخزونه در خیال و معانی جزئیة مخزونه در حافظه بترکیب و تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعض صور با بعض صور کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً- که دو سر دارد دوم آنکه تفصیل کند بعض صور با بعض صور کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سرست و امثله [۵] چهار قسم در مطولات مذکورست و مکان او بطن اوسط دماغ است

و قوت حیوانی

قوتی ست که تیار می‌کند اعضا را برای قبول قوت نفسانی و مبدأ حرکت قلب و شرائین است

فرسخ هفتم در افعال

اشاره

و آن بر دو قسم است

یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک

دوم مرکب و او آنست که تمام شود بدو قوت

یا زیاده مانند ازدرد که از جاذبه طبیعی معدی و از دافعه ارادی که در عضله ازدرد است حاصل می‌شود

طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است

اشاره

صحت و مرض

صحت

حالتی ست بدن انسان را که بسبب ذات آن حالت جاری شوند همه افعال بدنی که طبیعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبیعی

مرض

اشاره

حالتیست که بسبب ذات آن برسد افعال را ضرر و عامست که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعض آن

و ضرر فعل بر سه قسم است تغییر و نقصان و بطلان

و

مرض بر دو قسمست

اشاره

مفرد و مرکب مفرد آنست که مرض واحد

مخازن التعليم، ص: ۱۳

باشد و آن بر سه قسم است ۱ سوء مزاج و ۲ مرض ترکیب و ۳ تفرق اتصال سوء مزاج آنست که اول مرض عارض شود باعضاء مفرده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض شود تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولاً- عارض شود سوء مزاج بر دو قسمست مفرد و مرکب

مفرد

اشاره

چهار قسم است

۱ حار ۲ بارد ۳ رطب ۴ یابس

مرکب

اشاره

نیز بر چهار قسم است

۱ حار رطب ۲ حار یابس ۳ بارد رطب ۴ بارد یابس

و هریک ازین هشت قسم یا ساذج بود یا مادی و ماده یا مجاور و متصق عضو بود یا مداخل و نافذ و این مداخل یا مورم بود یا غیر

مورم که عضو آن ماده را تشریب کند

امراض ترکیب نیز چهار قسم است

اشاره

۱ امراض خلقت و ۲ امراض مقدار و ۳ امراض حدود و ۴ امراض وضع

امراض خلقت نیز چهار قسم است

یکی امراض شکل

مانند سر که پهن باشد

دوم امراض مجاری

مانند کشاده شدن ثقبه غلبیه

سوم امراض تجاوزیف

مانند اتساع کیسه اثین

چهارم امراض سطوح

اعضا مانند ملاست معده

امراض مقدار دو قسم است

یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان

دوم آنکه کم شود مانند هزال مفرط

امراض عدد نیز دو قسم است

یکی آنکه زیاده شود عضو

مانند اصبع زائد

دوم آنکه بنقصان باشد

مانند نقصان اصبع

امراض وضع**اشاره**

مانند زوال عضو از مکان خود بخلع و غیر خلع اما

تفرق اتصال

مختلف می‌باشد اسم آن باختلاف محل آنکه در جلد واقع شود

خدش

گویند و آنچه در لحم واقع شود

جراحت

گویند و این جراحت اگر قدیم بود

قرحه

گویند و همچنین آنچه واقع می‌شود در عظم و غضروف و عصب و عروق هریک با اسم مخصوص است و کسی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و

اما مرض مرکب

آنست که حادث شود از اجتماع امراض مرض واحد که او را اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع اصلی باشد پس مختلف می‌شود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و متقدم

مخازن التعليم، ص: ۱۴

می‌باشد در اکثر ضرر در اصلی و هر مرض که منتهی می‌شود بصحت برای او چهار زمانه است یکی ابتدا دوی آنست که ظاهر می‌شود در وی مرض دوم تزید دوی آنست که ظاهر شود در وی غلبه مرض لحظه به لحظه سوم وقت انتها و آن زمانه است که باشد در وی مرض بعد ازدیاد بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط دوی آنست که ظاهر می‌شود در وی کمی مرض

طریق سوم در اسباب**اشاره**

و او نزدیک اطباء آنست که باشد اول پس واجب شود از ان حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و بهر یک ازین احوال سه اسبابست زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آن را

بادی گویند

و یا بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب حالت را بغیر واسطه آن را

واصله گویند

و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آن را سابقه گویند

و اسباب بادی صحت

مثل خیر خوش کننده و سابقه مانند نضح تام و واصله مانند اعتدال مزاج و ترکیب

و اسباب بادی مرض

مانند حرارت شمس و سابقه مانند امتلا برای حمی و واصله چون عفونت برای حمی اعفنه فعل سبب یا بالذات و مقتضای طبیعت او باشد مانند تبرید آب سرد یا بالعرض مانند تسخین او بحقن حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری ضروری آنست که انسان را بدون وی حیوة ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضار و مفسد طبیعت باشد و گاه غیر مضار

و اسباب ضروری

اشاره

بالاستقراء شش است

یکی هوا

و احتیاج بدان برای ترویج و تعدیل روح بود باستنشاق و اخراج فضلات محترقه او برد نفس مانند حال مشک آهنگران و بهترین هوا آنست که معتدل باشد و از غبار و دخان و از ابخره بقول ردیه و ابخره نیستان و ابخره آب متغیر و نتن جیف و از معادن ردیه و اشجار خبیثه خالی باشد و میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر آنکه ویا بود این چنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زائله بود و اگر متغیر شود باختلاط و اشیای مذکور حافظ مرض و محدث او باشد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی یا غیر مضاد طبیعت

بود و یا مضاد طبیعت و تغییرات طبیعی تغییرات فصلی بود که آن ربیع و صیف و خریف و شتا است ربیع نزد اطبا آنست که در اشجار و شگوفه و ثمار نشو و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت از همین است و او معتدل و اصح فصول است صیف آنست که گرما درو غلبه کند و مزاج آن حار یابس است خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بارد یابس است و این بدترین فصول است شتا آنست که سرما در آن غالب شود و مزاج آن بارد رطب است هر فصلی از فصول پیدا می‌کند امراض مناسبه طبع خود را و زائل می‌کند امراض مضاد طبع خود را تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب سماوی چنانکه گرمی در هوا می‌شود وقت جمع شدن بسیاری از ستاره‌های بزرگ درخشانده با آفتاب و اما اسباب ارضی بسبب اختلاف مساکن می‌باشد و مختلف می‌شود مساکن یا بسبب نزدیکی و دوری از خط استوا و یا بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن و اما تغییرات مضاد مجری طبیعی مانند وباست

دوم از سته ضروریه ماکول و مشروبست

هر چیزی که وارد بدن می‌شود بعد از انفعال از حرارت بدن تاثیر می‌کند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوائی صرف یا غذائی صرف یا ذو الخاصیه یا غذای دوائی یا دوائی بالخاصیه یا غذای ذو الخاصیه یا غذای دوائی ذی الخاصیه دوائی صرف آنست که فقط بکیفیت مزاجی تاثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط بماده تاثیر کند ذو الخاصیه آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن باشد مانند فاذهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دواء معتدل بود یا غیر معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرسخ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم بیانش می‌آید و غذا منقسم می‌شود به هژده قسم غلیظ لطیف معتدل و هریک ازین دو قسم است صالح الکیموس یا فاسد الکیموس و هریک ازین کثیر الغذاء بود یا قلیل الغذاء یا متوسط الغذاء غلیظ

مخازن التعلیم، ص: ۱۶

آنست که خون غلیظ ازو پیدا شود و لطیف برخلاف آن و متوسط بین بین صالح الکیموس آنست که خون نیک ازو حاصل شود و فاسد الکیموس برخلاف آن و کثیر الغذاء آنست که خون بسیار ازو پیدا شود و قلیل الغذاء برخلاف آن و اوسط بین بین اما مشروب اگر شراب باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جمله گناه کبائرست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن نمی‌شود لیکن استعمال کرده می‌شود برای چند فوائد یکی از ان ترقیق غذا است دوم طبخ غذا سوم بدرقه غذاست که آن را در مجاری ضیق می‌رساند

سوم از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی

ست و منقسم می‌شود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطؤ اما سریع قوی قلیل گرم می‌کند بدن را زیاده از آنچه تحلیل می‌کند و بطی ضعیف کثیر بالعکس بود افراط حرکت و سکون مبرد است و سکون اعون بر هضم است و حرکت بر انحدار

چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانیست

حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم می‌شود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حامل قوت حیوانی است یا بسوی

خارج بدن دفعه چنانچه در غضب شدید می‌باشد و یا بسوی خارج اندک‌اندک چنانچه در فرح و لذت می‌باشد و یا بسوی داخل دفعه چنانچه در فزع یا اندک‌اندک چنانچه در غم یا بسوی داخل و خارج چنانچه در خجالت می‌باشد و این توجه اگر بسوی خارج می‌شود گرمی خارج می‌نماید و سردی داخل و اگر بداخل می‌شود گرمی داخل می‌نماید و سردی خارج و مفرط ازین قاتل است و افراط سکون نفسی مبرد و مبلد است

پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است

در خواب روح و قوی و حرارت غریزی برای نضج و هضم اندرون بدن می‌رود و خواب بر خلای بدن مبرد و مجفف است و بر غذا و خلط مستعد هضم اعانت کند بر هضم و کثرت نوم در نهار ردی است و هرگاه عادت شود بتدریج ترک نمایند اما بعد از ساعت یا دو ساعت بر طعام موجب سبکی طعامست بر معده و تملل میان نوم و یقظه ردیست

ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباس است

معتدل از هر دو حافظ صحت است و افراط استفراغ بدن را خشک و سرد می‌کند و افراط احتباس

مخازن التعليم، ص: ۱۷

موجب سدد و عفونت و سقوط شهوت بود

اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست مانند اندفان و تمرغ در رمل نافع است استسقاء و ترهل را و مانند مالیدن روغنهای

اشاره

محلله نافع تشنج و مانند پاشیدن آب سرد بر رو نافع غشی است

و اما اسباب مضاد مجرای طبیعی

مانند غرق و قطع سیف و استعمال سموم است

و اسبابی که به نسبت اسباب مذکوره جزئیه‌اند

بعضی از ان مسخن‌اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج

بدن و خوردن غذای معتدل المقدار و عفونت و تکائف

و بعضی مبرداند و آن کل مسخات‌اند

هرگاه بافراط باشند و فجاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه مبرده از داخل و خارج

و بعضی مرطب‌اند مانند

استعمال اغذیه و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و دعت و کثرت غذا و اجتناب محلات و استفراغ خلط مجفف

و بعضی مجفف‌اند مانند استعمال محلات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا از

عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج اینست اسباب سوء مزاج مفرد و دانسته می‌شود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز

مفسدات شکل منحصرست در سه قسم

یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسقط

دوم آنکه وقت ولادت بود مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبعی خارج نشود

سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت غندق

حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب و تفرق اتصال در امراض جزئی بخوبی مبین است

طریق چهارم در دلائل و او آنست که دلیل گرفته شود باو بر حالت بدن انسان بعضی علامات

اشاره

دلالت کند بر امزجه و بعضی بر ترکیب

علامات امزجه ده اجناس‌اند

یکی ماخوذ از ملمس است

پس ملمس مساوی برای لامس معتدل المزاج معتدل است و الا مخالف است در جهتی که منفعل شده است لامس از آن جهت

دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت

و کثرت سمین و شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت

سوم شعرت کثرت و غلظت و جعودت

مخازن التعلیم، ص: ۱۸

و سواد دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت

چهارم لون بدنست

سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حمیت آن بر حرارت و غلبه خون و ترکیب این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زرد بر حرارت و غلبه صفرا و یا بر قلت دم چنانچه در ناقهین می باشد و کمودت دلالت بر افراط سردی و سودا کند

پنجم هیئت اعضا است وسعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت

کند و اضداد آن بر برودت

ششم کیفیت انفعال اعضاست سرعت انفعال از هر کیفیتی که

باشد دلالت کند بر غلبه آن

هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند بر

برودت و تشویش و سرعت بر حرارت و بطوء بر برودت

هشتم نوم و یقظه

کثرت نوم دلالت بر برودت و رطوبت کند و کثرت یقظه بر حرارت و یبوست و اعتدال هر دو بر اعتدال

نهم فضول مندفعه

مانند بول و براز و عرق حاد رایحه قوی الصیغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن بر رطوبت و قلت آن بر یبوست

دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند و

تبدل آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت انفعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت و ضعف قلب کند و بیحیائی و سرعت و قوت غضب و جرأت و کثرت و سرعت و اتصال کلام نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیا و کمی غضب بر برودت

اما علامت امزجه مرکبه

دانسته می شود از ترکیب علامات امزجه مفرده و اینکه مذکور شد علامات امزجه خلقی است

اما علامات امزجه عارضه

همین علامات مذکوره اند که عارض می باشد و این امزجه عارضه ضاره می باشد پس اگر باشد مزاج عارضی مادی و دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حمرت و خواب و حلاوت دهن و ظهور بثور و غدد و انتفاخ بدن و تخیل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا نخس و زردی رنگ و تلخی دهن و قی صفراوی و تشنگی و ثقل قلیل و تخیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

مخازن التعليم، ص: ۱۹

قلت عطش و ضعف هضم و جشاء حامض و کثرت خواب و بلادت حواس و ثقل زائد و لین و بطوء نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن و بیداری و ثقل اقل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه

و اما علامات امراض ترکیب

بعضی از آن ماخوذ است از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر مرض اعضاء آلیه وقتی که غیر ما ینبغی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت می کند بر صحت مزاج و ترکیب و اگر ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر رداءت ترکیب و مشوشه بر حرارت یا بر رداءت ترکیب و

از علامات کلیه

اشاره

نبض و بول و براز است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض اول بر قلب است

و بول

بر جگر و براز بر معده و امعا اما

[مبحث] نبض**اشاره**

حرکتی است انبساطی و انقباضی از ادعیه روح که قلب و شراین است بسط او جهت تعدیل روح است به نسیم و قبض او جهت اخراج فضلات محترقه اوست و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هرگاه که ملاحظه نبض کند باید که تا سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد و ادنی دوازده نبضه است و نماینده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست خود و دست چپ او از دست چپ خود به بیند

و اجناس ادله نبض نه است**جنس اول ماخوذ است از مقدار عرق و اقسام آن نه است****اشاره**

۱ طویل ۲ قصیر ۳ معتدل ۴ عریض ۵ ضیق ۶ معتدل ۷ مشرف ۸ منخفص ۹ معتدل

طویل

آنست که اجزای نبض به نباضی که اصابع آن در گندگی و لاغری معتدل باشد در طول زیاده از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آن را بر معتدل الاصابع قیاس کند

قصیر

آنست که به نباض معتدل الاصابع در طول کم از معتدل محسوس شود و سبب آن کمی حرارت است

معتدل

آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

مخازن التعليم، ص: ۲۰

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت و بر همین قیاس بود حال دلالت اضداد و معتدلهای اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال

عریض

آنست که اجزای نبض در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت

ضيق

آنست که ضد عریض بود

معتدل

و آن متوسط بود میان هر دو

مشرف

آنست که اجزاء نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند

منخفض

ضد مشرف بود

معتدل

و آن متوسط بود

جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف و معتدل**قوی**

آنست که سخت بکوبد سر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوه حیوانی

ضعیف

ضد آن

معتدل

متوسط بود

جنس سوم زمان حرکت**اشاره**

بود و آن نیز سه قسم است

سریع

بطی معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت

بطی

ضد آن بود

معتدل

متوسط بود

جنس چهارم قوام آله بود**اشاره**

و آن نیز بر سه قسم است صلب لّین معتدل

صلب

آنست که فرونشود هرگاه غمز کرده شود سرانگشتان بر وی و دلالت کند بر یبوست

لّین

ضد آن

معتدل

متوسط بود

جنس پنجم زمان سکون است**اشاره**

و آن نیز بر سه قسم است متواتر متفاوت معتدل

متواتر

آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند بر زیاده‌تر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی

متفاوت

ضد آن

معتدل

متوسط بود

جنس ششم ملمس آله**اشاره**

و آن نیز سه قسم است حار بارد معتدل

حار

آنست که وقت حرکت نبض گرم محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است

بارد

ضد آن

معتدل

متوسط بود

جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت**اشاره**

و آن نیز بر سه قسم است ممتلی و خالی و معتدل

ممتلی

آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن کثرت خون و روح بود

خالی

ضد آن

معتدل

متوسط بود

جنس هشتم استوا در احوال آله**اشاره**

مخازن التعليم، ص: ۲۱

و اختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف

مستوی

آنست که اجزای آله در جمیع قرعات بیک و تیره باشد و سبب آن حسن حال نبض بود

مختلف

برخلاف آن و مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد غیر منتظم برخلاف آن و سبب آن افراط ضعف قوت بود

جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن

جید الوزن

آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود

ردی الوزن

اشاره

ضد آنست و این سه قسم است

دوم متباین الوزن

و او آنست که چنین نباشد مانند وزن نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس

سوم خارج الوزن

و او آنست که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد مانند نبض مرتعش

یکی مجاوز الوزن

اشاره

و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل بسن صاحبش باشد مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب

و از انواع نبض مرکب

اشاره

که ذی اسماند آنچه مشهوراند نوشته می آید

یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض شہوق

دوم صغیر و او مقابل عظیم است

سوم معتدل و او متوسط بود**چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد**

در عرض و شهوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود

ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو این

هر شش انواع دلالت می کند بر آنکه دلالت می کند بر آن بسایط اینها

هفتم منشاری است

که مشابه باشد باسنان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزاء باشد در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت می کند بر ورم عظیم که در اعضای عصبانی بود و این اکثر در ذات الجنب می باشد

هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجها است که

پیهم می رسند بعضی بعضی را و آن دلالت می کند بر ضعف قوت یا بر لین آله در استسقا و ذات الریه و فالج و سکنه می باشد

نهم و ددیست؟

؟؟ و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار پا

دهم نملی است و مشابهه دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه

مخازن التعليم، ص: ۲۲

و می باشد نزدیک موت

یازدهم ذنب الفار

و آن مانند دم موش می باشد

دوازدهم مسلی

و آن می باشد مانند دو دم موش که هر دو را از اطراف گنده متصل سازند

سیزدهم ذو الفتره و او

آنست که ساکن شود وقتی که متوقع بود حرکت

چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت

کند وقتی که متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد شش ساعت اعتماد بول نمی ماند و شیخ

بوعلی گفته که بعد یک ساعت تمام رنگ و قوام بول متغیر می‌گردد و

اجناس ادله او نزد شیخ بوعلی و سایر متأخرین

اشاره

هفت‌اند

جنس اول لونست و آن پنج قسم

اشاره

است ۱ اصف ۲ احمر ۳ اخضر ۴ اسود ۵ ایض

قسم اول اصف

برای او شش طبقه است اول تبنی مانند آب گاه و دلالت کند بر برودت و قلت صفرا دوم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخ بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه بود به آبی که زعفران در آن سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مایل بسرخ بود زیاده از ناری شبیه بشعر زعفران این همه دلالت می‌کند بر زیادتی حرارت نسبت بمرتب که ما قبل اوست و گاه در امراض حاده بول رقیق و سفید باشد و این ردیست

قسم دوم احمر

برای او چهار طبقه است اول اصهب و آن اول مراتب حمرت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد سبک از رنگ ورد دوم وردی مشابه به گل سرخ سوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اتم که سرخی مائل بسیاهی می‌باشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو این همه دلالت بر غلبه خون و حرارت می‌کند و گاه لون سرخ می‌باشد بسبب سردی چنانچه در فالج و سوء القینه و یا بسبب درد که مقارن آلات بول باشد چنانچه در قولنج و ناری ادل بر حرارت است از احمر

قسم سوم اخضر

و آن رنگ سبز بود و مراتب آن پنج‌اند یکی فستقی شبیه برنگ پسته دوم نیلنجی شبیه برنگ نیل سوم آسمانگونی شبیه برنگ

مخازن التعليم، ص: ۲۳

آسمان هر سه دلالت بر برودت کند چهارم کرائی شبیه برنگ گندنا پنجم زنجاری شبیه برنگ زنگار و این هر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد

قسم چهارم اسود

است اگر بسبب احتراق بود با او صفرت باشد و تقدم می‌باشد او را قوت رایحه و اگر بسبب جمود باشد با کمروت و عدم رایحه بود و گاهی در بحران امراض سوداوی و گاهی از خوردن شی صابع نیز اسود می‌باشد

قسم پنجم ایض

است و آن دو قسم است یکی حقیقی که مانند شیر می‌باشد و دلالت کند بر غلبه بلغم و یا بر ذوبان شحم و یا بر ذوبان اعضاء اصلی دوم مشف مانند آب دلالت کند یا بر عدم تصرف طبیعت در مائیت و این ردیست و یا بر سده

جنس دوم قوام است

رقیق دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سدد و یا بر ضعف کلیه و یا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نضج و یا بر غایت نضج یا بر انفجار ورم و یا بر انفتاح سده و معتدل القوام دلالت کند بر نضج

جنس سیوم صفا و کدورت است

صافی دلالت کند بر نضج و سکون اخلاط و کدر بر عدم نضج و بر سقوط قوت و بر ورم باطنی

جنس چهارم رایحه است

افراط نتن دلالت کند بر افراط عفونت و یا بر قروح عفنه و عدم رایحه دلالت کند بر جمود و فجاجت اخلاط و گاه دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نضج حامض رایحه بر غلبه حرارت غریبه و حلو رایحه بر غلبه خون و حریف رایحه بر فساد صفرا

جنس پنجم زبد است

کثرت و کبر و بطوء انشقاق آن دلالت می‌کند بر ماده غلیظه لزجه و بر کثرت ریاح و در امراض گرده منذر بطول مرض می‌باشد

جنس ششم مقدار بول است

کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر ذوبان اعضاء و یا بر استفراغ فضول و بول ردی اسلم او اغزر اوست و قلت آن دلالت کند بر فرط تحلل و یا فناء رطوبت و یا بر سده و یا بر اسهال و افراط قلت بول با قلت تحلل خبر می‌دهد به استسقا

جنس هفتم رسوب است

و آن چیز است که اغلظ و متمیز از مائیت در قاروره می‌باشد و طبعی و غیر طبعی بود

مخازن التعلیم، ص: ۲۴

طبعی آنست که از فضله خلطها که منافع می‌شود بعد از نضج ظاهر گردد اگر کامل نضج است محمود بود و الا غیر محمود و اوصاف طبعی محمود آنست که املس ایض مستوی الاجزاء مجتمع در اسفل قاروره بود هر گاه حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود بسرعت نازل و راسب نشود و آن دلالت می‌کند بر نضج و راسب از ثقل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره می‌باشد بعد از آن غمام که در اعلی قاره می‌باشد و عدم رسوب دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت ماده رسوب غیر طبعی بحسب لون چون اشقر و اسود و بحسب قوام چون صفایحی و قشوری و وشیشی؟؟؟ و کرسنی و نخالی و دسمی و مدی و مخاطی و رملی دارد آن راسب بعد از آن متعلق بعد از آن غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریاح باشد و این غیر طبعی یا از فضله اخلاط غیر طبعی باشد و یا از انفصال جرم اعضاء اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از ذوبان

اعضاء اصلی و دسمی از ذوبان شحم و سمین و مدی از انفجار ورم بود و مخاطی از خلط غلیظ و رملی اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود

در [مبحث] براز

استدلال از ان بچند وجه کنند

یکی لونست

اشاره

لون

طبعی او خفیف الناریه بود

و شدید الناریه

دلالت می کند بر حرارت و غلبه صفرا و

قلیل الناریه

بر فجاجت و برودت و براز سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجرای مراره و این منذر بقولنج و یرقان بود و مدی و قیحی بر انفجار دبيله و اسود و اخضر و زنجاری و کرائی دلالت کند بر آنچه دلالت می کند بر آن بول متلون بالوان مذکوره

دوم مقدار است

قلت براز

دلالت می کند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن در امعا و این خبر دهد بقولنج و یا بر ضعف دافعه

کثرت براز

برای اضرار این باشد

سوم قوام است

اشاره

رقت آن دلالت کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماساریقا

و لزوجت براز

دلالت می‌کند بر غذای لزج یا خلط لزج و یا ذوبان اعضا

وزیدی

بر ریاح و

یابس

بر افراط تحلل یا بر بیس اغذیه و یا

مخازن التعليم، ص: ۲۵

بر کثرت بول افضل براز آنست که سهل الخروج متشابه الاجزاء خفیف الناریه و معتدل القوام و معتدل المقدار و معتدل الرایحه و در وقت معتاد بود و از آواز قراقر و زبد خالی باشد و رایحه منکر و لون منکر دلالت می‌کند بر موت

رفیق دوم در قواعد جزء عملی بقول کلی

اشاره

و آن دومین قسم علم است و بدو طریق مبین است

طریق اول در علم حفظ صحت

اشاره

و ملاک امر درین تعدیل سته ضروریست و بیان کرده شد هوا را که افضل و بهتر بود و این را بده فرسخ بیان می‌کنم

فرسخ اول در تدبیر ماکول

حافظ صحت را باید که تعدیل مقدار غذا کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت می‌کند بر انحدار غذا اولی بهتر است و اختیار کند نان گندم که نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شیلیم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله و بزغاله و مرغ و کبک و تیهو و زردی بیضه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و اختیار کند از قسم میوه‌ها انجیر و انگور و خرما تازه و از اغذیه دوائیه احتراز کند و بغير از اشتهای صادق غذا نخورد و شهوت؟؟؟ هابحه را دفع نکند و در صیف غذای بارد بالفعل در اول یا آخر روز و در شتا حار بالفعل در میانه روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد واجب است و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفاوی مزاج مبرد و مرطب و دموی مبرد و قالع و بلغمی مسخن و ملطف و سوداوی مرطب مائل بحرارت خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظه کمتر دهند بخلاف مرتاض مجربین گفته‌اند که جمع نکند میان سمک و لبن و نجمع؟؟؟ کند شیر با حموضت و نجمع کند سویق با شیر و برنج

مخازن التعليم، ص: ۲۶

و نه انگور بر کله و نه انار بر هریسه و برنج

فرسخ دوم در تدبیر مشروب

بهترین آب ماء نهر است خصوصاً که جاری باشد بر زمین پاک ۱ یا بر سنگریزه‌ها و ۲ جاری باشد طرف شمال و مشرق و ۳ منحدر باشد از اعلی باسفل و ۴ بعید المنبع و ۵ سبک وزن و ۶ شیرین بود خصوصاً وقتی که باشد کثیر و شدید الجریان و آب نیل و آب گنگ جامع اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خامی اوست و میان غذا ارداً مگر مخمور و صاحب معده حار را نافع بود و بعد از یک ساعت از خوردن غذا که وقت شروع هضم غذا است بنوشند و جمع نکنند در میان آب نهر و آب چاه تا وقتی که یکی از آن منحدر نشود از معده که این ردیست و آب چشمه غلظت دارد- و آب کاریز ارداً از آن است و بعد آب کاریز آب چاه و بعد آن آب زمین نمناک و نوشیدن آب و شراب بر نهار و بعد از جماع و مسهل قوی و حمام و بر فواکه خصوصاً بطیخ ضرر دارد و عطش بلغمی از اشیای مسخنه زایل می‌شود و چون شراب حرام است لهذا تدبیر استعمال آن ذکر نکردیم

فرسخ سوم در تدبیر حرکت و سکون بدتیین

حرکت قوی که آن را ریاضت نیز گویند قوی‌ترین اسباب است در منع تولد فضلات هضم اربعه و سبکی بدن پیدا کند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غریزی بافروزد و مفاصل را سخت و اوتار را قوی گرداند و ریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ دارد از جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند بارد رطب به شرطی که باقی تدبیر سته ضروریه موافق و با صواب باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول و براز خالی باشد و بعد انحدار غذا و کمال هضم واقع شود و در امتلا و جوع شدید و بعد جماع منع است و ریاضت معتدله محمود و حافظ صحت آنست که سرخ و منتفخ شود در آن بدن و شروع شود عرق و زیادتی سیلان عرق علامت افراط ریاضت است و آن مجفف [۶] رطوبات بدن و تضعف قوت بود و هر عضوی که بسیار باشد ریاضت او بشرط اعتدال قوی می‌گردد و این عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نفسانی

مخازن التعليم، ص: ۲۷

همین است چنانکه کسی که زیادتی کند حفظ قوی می‌باشد قوت حافظه او و همچنین کسی که زیادتی فکر و تخیل کند قوی گردد مفکره و متخیله او و برای هر عضو ریاضت مختصه است چنانچه برای صدر قرأت است باواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذیذه و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار شدن بر اسب که بعد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل می‌کند اکثر از آنچه گرم می‌کند و نفع می‌نماید ناقهین را و همچنین ترجیح برفق و دوانیدن اسب باهم و سبقت بردن یکی بر دیگری و کشتی گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوی و نفس است و سوار شدن بر کشتی قالع امراض مزمنه مانند جذام و استسقا و مقوی معده و هضم است و غثیان و قی که در کشتی عارض شود در حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و لایق است که قبل از ریاضت دلک کند به تشدد تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد آن نیز دلک نمایند لیکن درین دلک باید که دست را بمالیم بر بدن باوضاع مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا اثر آن بجمیع اجزا برسد

فرسخ چهارم در تدبیر نوم و یقظه

بهترین نوم ۱ غرق ۲ متصل ۳ معتدل المقدار است که کم از شش و زیاده از ده ساعت نباشد و ۴ حادث شود بعد هضم غذا و شروع آن در انحدار در قعر معده و این از سبکی اعلائی بطن دریافت می‌شود و کسی که عادت خواب دارد بر هضم غذا قبل از انحدار

معهده پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن مایل شود جانب چپ تا دیر هرگاه تمام شود هضم معدی باز گردد بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید غیر از سبب ظاهر پس بدن او ممتلی است

فرسخ پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محبتس باشد

اشاره

باید که از شوربَاء دسمه که با سلق و اسفاناخ کثیر المقدر پخته باشد بخوراند و انجیر با قرطم نیک ملین است خصوصا برای مشائخ و همچنین تلئین کردن بشیافهای مسهله و حقنهای ملینه و حقه کردن بادهان خصوصا بروغن بادام نفع می کند مشائخ را و هرگاه که بسیار تلئین باشد باید که از زرشک و سماق و

مخازن التعليم، ص: ۲۸

و حصرم و حماض و تفاح و مانند آن بادویه احتباس سازند و از مستفرغات معتاده در حال صحت حمام و جماع است اما

حمام

بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء واسع الفضا معتدل الحرارة باشد و فعل طبعی حمام تسخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او مبرّد و مرطب است بیت دوم مسخن و مرطب است بیت سوم مسخن و مجفف است و باید که دخول در حمام و خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نضج و دفع فضلات و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلئین جلد و دفع کلال و خفت بدن می نماید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر از هوا کند و مرطوب بالعکس و صاحب استسقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتی که جلد منتفخ ماند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام خصوصا در شتا باید که پارچه‌ها بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از زوال حرارت فربه کند باعتدال با امن سده و حمام بر خلا موجب لاغری و تجفیف است و قلیل الریاضة بسیار کند حمام معرق و اغتسال به آب سرد سخت و قوی کند بدن را و سزاوار است که در صیف کسی که جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسی که او را اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع می سازد و فالج و تشنج رطب را و زایل کند حکه رطب و یابس را و نفع می کند عرق النسا و وجع مفاصل را اما

جماع

جماع ۱ آن وقت کند که غذا هضم بود و ۲ شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواهش طبیعت و ۳ انتشار تام حاصل آید بلا تخیل و بلا تکلف و جماع کودکان من جهت قلت استفراغ اقل ضرر است از جماع زنان و من جهت حرکات متعبه اضرست از او و باید که ۲ از جماع پیرزن و نهایت صغیر و ۳ حیاض و ۴ مریضه و ۵ بد صورت و ۶ باکره و ۷ از جماع زنی که کسی از مدت با او جماع نه کرده باشد احتراز نماید که

مخازن التعليم، ص: ۲۹

این همه بالخاصیه ضعیف می کند شهوت را و جماع محبوب مسرور می کند و با وجود کثرت استفراغ منی کم ضعیف می کند و جلق زدن بالخاصیه موجب غم و مضعف انتشار و شهوت بود

فرسخ ششم در تدبیر فصول اربعه

اشاره

بر حافظ صحت لازم است که در

ربیع

بنا بر تقدم بالحفظ استفراغ سازد بفسد یا بقی یا باسهال بحسب حاجت و مطابق عادت و تقلیل غذا نماید و مطفیات و مسکنات و شراب ممزوج باب استعمال کند

و در صیف

آسایش و آرام لازم گیرد و از مسخنات و مجففات و حرکات عنیفه اجتناب نماید و غذا کم خورد و اغذیه و اشربه بارد و رطب اختیار کند و استفراغ بقی کند

و در خریف

از مجففات و کثرت جماع دور باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را نگهدارد

و در شتا

خود را در لباسهای پشمین و پنبه دار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر الغذا غلیظ مانند هریسه اختیار کند و لحوم بسیار خورد و استحمام نماید و مسخنات و حرکات قویه عنیفه و ملطفات استعمال سازد و فصد و قی نکند مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد

فرسخ هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع و مرضه

اشاره

حوامل

پس ۱ فصد و ۲ حجامت و ۳ اسهال و ۴ قی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و هرچه مضعف قلب و معده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و مشرودیطوس حافظ جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و مسخنه و مزلقه و استحمام احتراز ضرور بود و از حرکات شدید و از امتلائی غذا و هیضه و غذائی تیز و تلخ و غضب و غم و فرغ و اصوات هائله و بوئهای تیز نگاهدارند و قی و غثیان که بایشان افتد وقتی که بسیار نباشد بند نکنند و خوردن گلقتند عسلی و امثال آن برای اشتهای فاسد زنان حامله مفید بود و خردل و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خودبخود زایل شود و خوردن زراوند قدری پیش از غذا و بعد آن از؟؟؟

مخازن التعليم، ص: ۳۰

سقوط شهوت و خصوصاً با شراب ریحانی ترش مفید بود و اندک اندک خوردن آب نیم گرم خفقان ایشان را زایل کند و معجون کمونی و مانند آن برای ریاح که در معده و امعای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و از پشک بزنان پخته تکمید کردن درد شکم را دور می کند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش فرج را مفید بود و اگر مقتطیس در دست چپ گیرد یا بسد بران راست بندد زن آسان بزاید و مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هریک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه هریک یک توله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه و روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و به آب گرم نطول کند و در ان بنشانند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و درد آن مفید بود و همچنین حلتیت با جندبیدستر بسیار نافع است و از کندش و شونیز و جندبیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن و بینی بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است می باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان اهل هریک سه درم ترمس پودینه از هریک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف نموده تناول کند و چون بول [۷] را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کنول را سائیده شیاف ساخته بعمل آرد اسقاط می کند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بردارد در اسقاط قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی [۸] که گفته شد مفید بود و مرو و خربق سفید و جاوشیر مساوی کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک و شحم حنظل و قسط از هریک سه درم مر یک درم بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید می باید که قابله دست در فرج برد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره می کند و بیرون می آرد

مخازن التعليم، ص: ۳۱

و این عمل خطرناک بود و اگر درد پیش از ولادت مائل بطرف عانه و قطن شود علامت سهولت ولادت است و همین است علاج احتباس مشیمه

اما تدبیر وضع حمل

زنی که بچه بزاید می باید که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذا نمی خورند و اجوائن را در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره بپزد و روغن زرد و زنجبیل انداخته تناول نماید و اگر موسم

گرما باشد يا مزاج گرم بود بجای اجوائن تخم ريحان کنند و بجای آب عرق عنب الثعلب يا عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان مکھانه را در روغن بريان کرده در قند آب آميخته می خورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوها را در روغن زرد بريان کنند و بیرون آرند بعد آن مکھانه را در روغن مذکور بريان نمایند و قند را در آب علی حده قوام نمایند و همه را بیامیزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارگیل و کشمش و منقی می خورند- و روز چهارم شوربای مرغ یا بز و کهچری و مونگ تناول می نمایند و روز ششم نان گندم نیز شروع می کنند و بجهل روز به همین غذا اکتفا می کنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات متعبه پرهیز می نمایند و هر روزه از روغن کنجد مالش می کنند و اطراف فرج بروغن چنیلی بمالند و درد رحم که بعضی زنان را بعد از زائیدن می باشد پوست املتاس مشکطرامشیع پرسياوشان قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده دهد مفید بود و همچنین تخم کتان بجوشانند و برحم رسانند و یا شیر خر نیمگرم کنند و آبدست نمایند و اگر سم استر و خر دود کند نیز نافع بود و سعتر نوشانیدن و طیبخ خبازی خورانیدن و برحم رسانیدن هم مفید بود و اگر ادویه مذکوره فائده نکند قدری پوست خشخاش در آب تر کنند و بنوشانند و درین چهل روز چهار مرتبه غسل می کنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم و سی ام و چهلم و اگر موسم گرما باشد بعد

مخازن التعليم، ص: ۳۲

دو سه روز غسل کردن نیز مضایقه ندارد اما

تدبیر مولود

هر گاه طفل متولد شود تن او را از هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر عسل بلیسانند و آنچه بالفعل مروج است خرما را در آب سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات از آن چیز متضرر نمی شود چنانچه گفته اند که فادزهر معدنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروب و ملدوغه متضرر نگردد پس طفل را از نمک و آب غسل نمایند و بعد آن به آب شیرین نیمگرم و همین طور مروج است و وقت غسل احتیاط کند که آب در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتی که جنین در شکم مادر است تبرز نمی کند و جمیع فضلات از راه بول دفع می گردد و در مشیمه می افتد و بعد از غسل فلوس مس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهد و بعد از هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دادن شیر دواى ملین می دهند صفت دوائى ملین برگ نیم بای برنگ باو کهنه؟؟؟ نر کچور هر کلان و خورد دندان دانه چکادانه گل سرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس بادام تباشه در آب جوشانیده صاف نموده می دهند و روده ناف که آن را نال می گویند از طرف دوم به آنول و مشیمه متصل می باشد و آنول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر می باشد و مشیمه غشای بود که بر جنین و روده حاوی باشد می باید که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بریسمان نرم تافته بر روغن گاو چرب ساخته بفاصله یک شبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را بر بندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقة بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف نهند و لحظه به لحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز خشک

مخازن التعليم، ص: ۳۳

شده بافتد و خاکستر صدف بر ناف ذرور سازد و تا که ناف خشک گردد روغن بدان نرسانند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم

حادث شود باید که مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت کمیله به آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند باید که مرداسنگ و سیندور و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده پاشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زلّو بچسپانند بعد از آن ادویه مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطع اسرب یا خریطه که از اسرب سوهان زده باشند یا سرمه مسحوق پر نموده بر وی نهادن و بعصابه بسته داشتن نفع دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند تا وقتی که طفل خود شیر طلب نکند و نگرید شیر ندهند و طفل را غندق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضاء است و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن گاو بمالند

اما تدبیر رضاع و مرضعه

شیر مادر بهتر از همه شیرها است و شیر اگر از مادر باشد از روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بمکاند و مرضعه از بست و پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و باخلاق محموده و خوب صورت و پستان در هجم متوسط باشد او مسترخنی نبود و مرضعه که شیر می دهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی برانند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپیدرنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت مدت متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هرچه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای مرضعه

مخازن التعلیم، ص: ۳۴

نان گندم با گوشت بره و بزغاله و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب بود و هرگاه شیر غلیظ باشد بملطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بسکنجین و آب نیمگرم قی می نموده باشند و بازداشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورائیدن شیر را غلیظ می کند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجربست و نیز ساق لاله را با جو مقشر بپزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند فائده می نماید و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده می کند مانند تودری سفید و تخم خشخاش و پستان بز و پستان میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کند شیر را کم می کند و ادویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کند و ضماد کردن از مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب ضعف قوت جاذبه تدی باشد غذا و دوی لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گذر نیز نافع بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که برو غالب باشد اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزاء نباشد اصلاح غذا کنند و معاجین هاضمه بکار برند و اگر کثیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبعی ارضاع دو سال است و اگر طفل از برای شیر بگرید صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن

مخازن التعليم، ص: ۳۵

طفل دهند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب دهند و غذا شیر و برنج و نان در شیر و شهد آغشته بدهند و در هند معمول است که بعد از جدا کردن از شیر غذای که چربی مونگ ملایم می دهند و در تهذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را اشیا قویه شدیدة الحرارة و شدیدة البرودت ندهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشند آن وقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره بیشتر بعلاج مرضه کنند و اگر طعام خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزی که مرضه را اسهال باقی و مانند آن عارض شود آن روز شیر او ندهند و چون اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند دندان جلد می برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی می کند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزهای سخت بازدارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند هرگاه طفل گویا شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است

فرسخ هشتم در بیان امراضی که بصیان اکثر عارض می شوند

اشاره

اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و نفخ شیون نیز حادث شود آن را ریاح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد هرگاه واقع شود پایهای خود می پیچد و کف بدهان می آرد و علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازوها و رانها سخت بندند و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه به آب نیمگرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کند مثلا اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها و با شرط باید نمود و تلین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

مخازن التعليم، ص: ۳۶

باید کرد و غذا مرضه را خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد بعد از نضح بمسهل گرم مکرر تنقیه کند لیکن ادویه قویه مثل غاریقون و تربد ندهند و کندر و جنیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف داتق جدوار با شیر مادر سائیده بخوراند درین باب مجرب و آزموده است و مرضه را معاجین و جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است درینجا هم سودمند بود و مهره مرجانی بآتش سرخ کرده میان دو ابروی او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی با پشک گوسفند هم داغ می کنند و خردل سائیده بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و از آواز هائله و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیا شیرین و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خودبخود زایل شود

عطسه متواتر

اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند و اگر بسبب سردی باشد که بسر رسد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند

عطاش

بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از فرونشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق توان دریافت پس تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز نماید و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نماید و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگورد و هلیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلاویه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بریندد و مکرر بعمل آرد نفع تمام دهد

مخازن التعليم، ص: ۳۷

و همچنین ضماد آمله که آمله را به آب سائیده یا به آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد و مروارید سائیده طباشیر سوده زهرمهره سائیده زرورد سوده از هریک دو سرخ همه را بخوراند و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بو داده شیره تخم کاهو مقشر در عرق بارتنگ عرق کیوره و گلاب برآورده رب به شیرین یا شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بو داده بالای آن ریخته بخوراند و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت یا آب عناب با آب شیرخشت نافع بود و مرضه را پست جو و مانند آن هرچه ذی قبض بود بخوراند و تقلیل غذا نمایند

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب رطوبت دماغ داخل قحف بالای غشای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت این قسم آنست که چشم بازماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند ازین سبب دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فروتواند نشست و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فروتوانست شد و لذع و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی بغمز مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر بتراشند و بعد از آن

مخازن التعليم، ص: ۳۸

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم و خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را دوپاره کرده بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل

رطوبت می‌نماید و باشد که طبیعت خود اصلاح آن می‌کند و احتیاج باین تدابیر نمی‌افتد احقر بچشم خود دیده که در خانه شخصی دختری تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده این حال مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت بازداشت و علاج آن به بیعلاجی کرد بعد از چندی خودبخود تحلیل شد و تا حال زنده است و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در ویست بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد بر آن چکانند پس از ان رفاده را واکنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمراهم مدمله علاج کنند و در صورت ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است

تشنج

اگر بسبب یبوست باشد بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و این باطفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و یبوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حيله که زنان فرتوت می‌دانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در ارجوجه بجنانند و اگر بسبب درد و ورم که بوقت برآمدن دندان می‌باشد بنا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل نبات اسنان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می‌آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر بطفلان فرجه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه طفل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود

کثر البکا

که بسیار بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب درد امعا یا درد چشم و مانند آن مخازن التعليم، ص: ۳۹

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و به تقویت کوشند و تنقیه نمایند

التفرع فی النوم

طفلی که در خواب می‌ترسد باعث دیدن خوابهای هولناک بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر می‌شود علاج آن بحيله خوف ازو دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلاء و فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل بلیسانند و مصطکی و مانند آن بخوردن دهند و باشد که این حالت مقدمه جدری و حصبه نیز می‌باشد و گاهی طفل را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید می‌باید که جندبیدستر بویند و مانند ریخ الصبیان علاج کنند

زکام و نزله

که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد گوش نیز اکثر از رطوبت می‌باشد و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی‌سببی و نیز اضطراب نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مقصل مذکور است

حول [۹]

مخازن التعليم؛ ص ۳۹

او آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع می‌شود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم بچسپد باید که هر صبح ببول گرم او چشم را بشویند

زرقه

یعنی کبود بودن چشم باید که مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم در چشم کشند و میل بحنظل تر فرورد و مکرر در چشم کشد بسیار مفید بود

احتباس الشئ فی مجرى الانف

یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که مخازن التعليم، ص: ۴۰ که عطسه آرد او را بویانند

قلاع

ایشان را هرچه در قلاع بزرگان می‌آید مفید بود گل بنفشه و گل سرخ را سائیده ذرور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند و گاوزبان سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و ترنجبین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع می‌کند و اگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت کنند و زلو بچسپانند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر صبیان و همچنین مشائخ و نسوان در خواب دندان می‌سایند علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و

گردن را بروغن زنبق بمالد و بادیان سائیده در گلکند آمیخته بخورد و در اکثر که بصبیان عارض می‌شود خودبخود زایل می‌گردد و لعابی که از دهن صبیان جاری باشد افاقیا سائیده در دهن بمالد

ذنع لثه

تکمید کردن بروغن و موم مفید بود ورم لثه که بوقت روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود برآیند

استرخای لهات

یعنی سست شدن و افتادن ملاذه چون شب یمانی سائیده بعسل امیخته بر لهات بمالند استرخای ملاذه را مفید بود و مازو بسرکه و یا نشاسته با سرکه و گل ملتھانی با سرکه سائیده بر یافوخ طلا کردن استرخاء ملاذه را مفید بود

سعال

اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة و الیوسه ندهند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می‌آید

دبه ورم ریه

باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زودزود زند و گوی زیر اضلاع حادث شود علاج آن از منضجات و مسهلات و منشفات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ باید داشت و اغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را پزائیده مسهل دهد و الا انتظار این نباید کرد و زود ماده به مسهل و شیاف مناسب دفع باید کرد صفت منضج که درین مرض بکار آید اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

مخازن التعليم، ص: ۴۱

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن دهد روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و روز مسهل سنائی مکی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سوسن گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد و چون بقدر یک سرخ خون خرگوش در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یک جزو سهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را در آب یا در شیر بز حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو سه حب در آب یا در شیر مادرش بدهد مجرب است

فواق

یعنی هیچکی اکثر بسبب ریج حادث می گردد و زنان را چنان گمان است که برای توسیع معده و روده می افتد اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بدهد و جندیدستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود

فی شدید

اگر سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور می شود و همچنین علاج هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم می آید سبک تر از آن باید کرد اسهالی که طفل را بوقت برآمدن دندان می افتد اکثر بواسطه برآمدن دندان می باشد حبس آن مناسب نیست مگر وقتی که از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر برآمدن دندان باید کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهرمه و طباشیر و مانند آنکه در بحث عطاش گذشته حبس باید کرد و مغزیل کوفته بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته نیم درم به آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل به طفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوائی نیست و آب

مخازن التعليم، ص: ۴۲

بارتنگ سبز که در آفتاب یا باتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت که از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآن تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم می خورد پنیرمایه خصوصاً پنیرمایه خرگوش و پنیرمایه بزغاله بقدر یک دانگ همراه آب سرد دهند حبس می کند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پرهیزی دارند

اعتقال طبیعت

گاه باشد که طفلان را بسبب غلبه رطوبت که مضعف قوی است یا سبب عدم انصباب صفرا بر امعاب قبض حادث می شود علاج آن اگر تب نباشد زهره گاو بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا مسکه و روغن زیت به آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون شیاف کنند و اگر تب باشد شیافی که بجهت صداع مفید است و در قرابادین می آید بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند

مغص

چون اطفال را عارض شود خود را می پیچند باید که روغن زیت و آب گرم و نمک در مئانه گاو انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه نیمگرم نیز نفع می کند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن نیز نافع بود چون اعصاب پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم می کند و آنچه در علاج بزرگان است سبکتر از آن استعمال باید کرد

تولد دیدان

یعنی گرمهائی که در مقعد طفل متولد می‌شود علاج آن رسوت نر کچور کميله بائ برنگ کوفته بيخته به آب بدهند و هر گاه همين ادويه را سائیده بزهره گاو سرشته بلته آلوده حمل کند گرمها را قتل کرده بیرون می‌آرد و نارجیل با شکر خوراندن بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده مقعد او را اندک‌اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر گرمی که ظاهر شود ویرا بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم و خاریدن آن محل نماید

خروج مقعد

اکثر اطفال را مقعد بیرون می‌آید پس باید که اول باعانت دست او را

مخازن التعليم، ص: ۴۳

رد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار مازو را در آب جوشانیده صاف نموده هر گاه نیمگرم شود در آن نشاند و ثفل آن را بر بندند و لنگ بر کشند

البول فی الفراش

کسی که بول در فراش کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب ال‌آس گلنار جمله برابر کوفته بيخته سفوف سازند و بدهند و مشک و جندبیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مئانه ضماد کنند و از اشیای مدره و سرد و تراحتراز کنند و حنجره خروس را بسوزانند و قدری به آب نیمگرم بدهند و شهدانه بریان نموده با عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حيله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوزبوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی پیخال کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و نارجیل با شکر نیز نافع است.

حمیات

اکثر اطفال را تب خلطی حادث می‌شود و علاج آن سبکتر از علاج تب بزرگان کنند لیکن اگر تب دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر درینجا زلو چسپانند نیز جائز است و استعمال کافور نشاید و در تب بلغمی برنجاسف یعنی بوی ماداران در آب جوشانیده و یا نقوع ساخته گاه گاه می‌داده باشند و در تب مرکب سکنجین ایتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری ماء العسل بگلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آب گرم نوشانیدن سودمند بود و در تپهای مزمنه تقویت معده ضرور است و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است و الا هرچه بخواهد و بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود هر چند اطبا

جدری و حصبه

را بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر می کنند لیکن احقر ذکر این هر دو را بامراض صبیان انسب و الیق دانست و فرق فی مابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

مخازن التعليم، ص: ۴۴

و سالمترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه و شکم کم برآید و اگر نفس مریض برجا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب برقرار علامت نیک است و باید که بنا بر تقدم بالحفظ در ربیع زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در بقولات پخته خورد و دوائی سرد مقوی دل مانند عناب و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و در آفتاب دویدن و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه طفلی تپ کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سائیده در آب برگ سفید لاله هریک بقدر نیم نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و در گوش دمنند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون برآمدن شروع کند آب عناب عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب بطفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز می دهند و چون جدری در برآمدن دیر نمود و روز چهارم هم گزشت که بتمامه برنیامد می باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده می شود و اگر انجیر فقط بجوشاند و قدری زعفران در آن آمیزد و بنوشاند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرد که بخار بر بدنش برسد از برای برون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین خاکسی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه بثور بروز کند و باز ناپدید شود و همچنین آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و مخرج است مناسب تر است و اسهال در اخر مضر است درین صورت مبادرت بحبس و از زهرمهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد اگر خارش شود این علامت بد است باید که چوب گز و بهوج تر که در شاه جهان آباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته تبخیر نماید و

مخازن التعليم، ص: ۴۵

دود آن به بدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پردازد و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اودراج مانع برآمدن جدری و حصبه است و چون برآید باعث حفظ است و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در آن سال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشند غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهنجری و دال مونگ و عدس همراه نان و عدس نیز بریان نموده می دهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن می دهند و در موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب می دهند و اگر آبله جدری بسیار برآید و بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کند نافع بود و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر پاچکدستی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است و روغن کنجد نیمگرم مالیدن ازاله خشک ریشه می کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت باشد مانند مرداسنگ و سفیده ارزیر و زردچوبه و سیندور سائیده پاشند و نوعی از جدری بود که آن را

حمیقا

گویند و آن دانه‌های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمی باشد و بی تپ بود و جمیع حواس و نفس برقرار می ماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند

حمزه

یعنی سرخباده که به اطفال عارض می‌شود و اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چرأته و غیره مصفی خون دهند و رسوت و صندل سرخ هریک دو ماشه نرکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون- زردچوب حنا از هریک یک ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هریک پانزده عدد کوفته بیخته در آب حل نموده گولیاها مثل منمنه بندنند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش می‌داده باشند و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر بثور متفرح بود مرهم سفیداب مفید بود و بثور سیاه و قرحی قتال باشند

سعفه

یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفسد سر ارد؟؟؟ و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

مخازن التعليم، ص: ۴۶

از هریک یک دام نیله تهوته نیمدام کتهه شش دام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب است و طلای که بتجربه احقر العباد رسیده صفت آن آمله سوخته نیله تهوته سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده و روغن زرد که یک‌صد و یک مرتبه از آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود یک مشت و اندکی نیله تهوته بریان کرده باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یک پاس بشویند نیز نافع است و می‌باید که اول موی سر بتراشند و بعد از ان دوی مذکور بمالند

فرسخ نهم در تدبیر مسافران بزی و آن مشتمل بر شش محل است**محل اول در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی**

کسی که اراده سفر دارد و اگر ممتلی باشد باید که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزایش و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر احتیاج بدان می‌باشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد بروز اندر خانه نه جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای کشاده بنشیند یا به هوای صحرا عادت کند و از طعامهایی که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل در مقدار که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوائب باشد و زردی بیضه نیمبرشت و جالینوس حدی برای نیم پخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیده بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش بگذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم پخت می‌شود و واجب است که طعام خورده همان وقت سوار نشود تا حاجت بجانب شرب آب زیاده شود و طعام را فاسد گرداند یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول بمنزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و هرچه تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برای ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج می‌شود بسوی غذائی که بواسطه آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام که از جگر بز بریان ساخته باشند خصوصاً

مخازن التعليم، ص: ۴۷

بجای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین تنقل از بادام و نیز گاهی مسافر محتاج می‌شود بسوی چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا سرکه یا آب با سرکه و باید که ترک کنند ادویه معطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین و سخن کمتر کند و سیر برفق نماید و با مردم اجنبی مختلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصا چیزهای نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد و یا بیاید و یا بر بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی‌سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جایی که آب متعفن بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده‌های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود محل خوف و باست منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضله‌های پا را بروغن گل یا روغن بابونه یا روغن شبت بمالد

محل دوم در تدبیر مسافری که در گرما سفر کند

اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسپغول و تخم خرفه طلا نمایند و هرگاه سوار شود نخست پست جو و شربت میوه‌ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز گاهی بسبب شدت گرما ضعف در قوای عارض می‌شود پس واجب است درین وقت که سوار شود در شب و آرام گیرد در روز و در مکان بلند فرود آید و اکثر چنین اشخاص را بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف زائل می‌شود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد دهن و بینی را از رومال به‌بندد و پیاز با دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زند اطراف را به آب سرد بشوید یا در آب سرد نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر بمالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد

مخازن التعليم، ص: ۴۸

و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند به آب سرد و اگر چاره نباشد اندک‌اندک آب بنوشد و شراب رقیق همزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر تپ نباشد شیر و دوغ مناسب بود والد شریف در تالیف شریف چنین نوشته‌اند چون انبه خام را پوست دور کرده بعد از آن تخم او را ریزه‌ریزه تراشیده یکدو گه‌ری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم می‌نماید و نیز خامش را در خاکستر گرم پنهان می‌سازند تا که گداز شود پس از آن برآورده در آب بیفشارند و بدستور شیرین ساخته می‌خورند در ازاله سمیت هوا بیعدیل است و نیز در کتاب موصوف مذکور است که تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می‌نماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت در خواص اقوی است و اگر کسیرو را سائیده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هواست و مداومت فاذهر معدنی یعنی زهر مهره بقدر قیراطی نافع ضرر هوای و باست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت هوای و باست و بوئیدن ترنج از برای مضرت هوای و با آزموده و فرش کردن برگ آن همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن نیز رافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت هوای و با نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و درق غار بالخاصیه اصلاح هوا می‌کند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پتیا مدام باشد هوای بد باو نمی‌رسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای و با محفوظ دارد و علامت

و با آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب و رجوم در اواخر تابستان مخازن التعليم، ص: ۴۹ بسیار باشد

محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند

هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را بجامهای گرم پوشد و دهن و بینی را نگاهدارد که هوای سرد دفعه داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد جلد خود را بجامه گرم پوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست پا را حرکت دهد و بمالد و بروغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصا هرگاه فلفل و عاقرقرا و فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن انداخته باشند و ضماد قه و سیر حافظ فساد است و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصا وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده قرار گیرد پستر سوار شود و پای را بیائی تا به پشمی پیچیده بموزه فروکند و موزه چنان باید که در وی پائی توان جنبانیدن اگر دست و پائیها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زرد و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب و سرکه بشوید و مکرر چنین کند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند

محل چهارم در تدبیر نگاهداشتن رنگ

روی هر که در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کتیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان میده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گذاخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است مخازن التعليم، ص: ۵۰ و بعضی عطر هم درین ترکیب داخل می کنند بسیار خوش بو می شود

محل پنجم در تدبیر بازداشتن مضرت آبهای مختلفه

پیاز بسرکه و سیر بسرکه مضرت آبها بازدارد و کاهو درین باب نفع می کند و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبی که رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر خود ببرد همراه خود و به آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف بگردد و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زائل کنند طریق طبخ اینست که آب در دیگ اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس از آن صاف کرده بکار برند و طریق تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و

طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را در ظرف گلی متخلخل نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین چوبها صوف پاکیزه مذافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشد پس زیر دیگ آتش افروزند تا بخار بصوف بر آید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شیرین نماید صوف را برداشته در ظرفی بیفشارند همین سان هر قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته باشند آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سوم آنکه دو قلع را یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یک دیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قلع پر نهند و دیگر سر در قلع تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قلع پر بقلع تهی بیاید و چون نرملی را سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام را سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف می شود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج در یک هفته یک دوبار با گلاب پیوسته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب از غلاف آن

مخازن التعليم، ص: ۵۱

رافع مضرت آبهاست و آب شور با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شیبی را بشراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خوردند و خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت می کند و مضرت آبهای ایستاده را میوه های سرد بازدارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشند

محل ششم در بیان اشیائی که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است

هر گاه کسی مبتلا بمرض دائمی باشد یا مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه حاره را در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چرا که هر فصلی از فصول اکثر پیدا می کند امراض مناسبه طبع خود را و اگر در اثنای راه بمرضی از امراض مبتلا شود می باید که بمعالجه آن مشغول گردد ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تب و مانند آن باید که همراه باشند و همچنین ادویه مقویه دل و دماغ و جگر مانند و داء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشتن اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آنکه حشرات را طعمه کند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان و طین مختوم و نارجیل دریائی و امثال آن از ضروریات است و اشیای مذکوره در منع گزیدن هوام و دفع مضرت سموم مشروبه قائم مقام تریاق فاروق اند و داشتن پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات می کند نیز با خود داشتن لازم است مجربین گفته اند که از تبخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات هوام می گریزند

مخازن التعليم، ص: ۵۲

و از دود شاخ گوزن انواع ماران می گریزند و همچنین از دود پشم بز و گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست و از دود کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزد و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کند و بر در سوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند او را عقرب نزدیکی نمی کند و اگر سیر و کبریت دود کند زنبور

می‌گریزد

فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا**اشاره**

مشمتمل است بر دو زورق-

زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان**اشاره**

مشمتمل بر دو ساحل

ساحل اول در تدبیر علاجی که مخصوص ایشان است

در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه بایشان مخصوص باشد اینست که گاه باشد که بعضی مردمان را در ابتدای ایام بوقت نشستن در کشتی دوار و غثیان و قی حادث می‌شود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا خلط خام بیرون آید پس اگر افراط کند به سیب و به و انار و مانند اینها که معده را قوی کند بند باید کرد و اگر مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انبساط است و وقتی که خورده شود تخم کرفس منع می‌کند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس بغوره و سرکه پخته اگر بخورند درین باب مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصا اگر اندک پودینه نیز باینها یار باشد و همچنین شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و اگر زرورد و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه سائیده بر فم معده ضمد کند همان وقت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن لیموی ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض می‌شود فائده بلیغ می‌کند و همچنین تمر هندی و خصوصا افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول جمیع حموضات مقوی معده

مخازن التعليم، ص: ۵۳

درین باب نافع‌اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتی یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است

ساحل دوم در تدبیر غریق الماء

آن چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید بی‌ریشه و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر تیار نموده بدهند

زورق دوم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدربانند

و علاج آنها ماهی سرد شده خصوصا که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست به آب ترب و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود مراره سگ آبی بقدر عدسی بعد از هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا دارچینی و جنطیانا رومی از هر یک یک مثقال پنیرمایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر خارپشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غاریقون نرم سفید کتیرا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را به نمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریائی علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزیده او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در علاج ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا می باشد که از گزیدن او درد سخت پیدا می شود و سرما گیرد و حذر شود و بمیرد علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و بسرکه نیم گرم طلا کردن

مخازن التعليم، ص: ۵۴

و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن کژدم دریائی علاج آن از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالد و بشوید و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهد و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصا گزیده تمساح را و همچنین گوشت تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانی که مداومت سفر دریا می کنند می گویند که هیچ دوا از برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزی که بر گزیده او گذاشته می شود فاسد می گردد پس بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده او بول می کنند و اشنان رطب را می کوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و می گویند وقتی که تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شکافته می شود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود بمالد پس مادامیکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید

طریق دوم در علم علاج

اشاره

بقول کلی علاج تمام می شود بسه چیز اول تدبیر دوم ادویه سوم اعمال ید پس این طریق متضمن است بسه فرسخ

فرسخ اول در تدبیر

و او آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف کند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن سن جهت کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر ادویه می باشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بضد می باشد همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا احکام خاصه اند و آن اینست که گاهی غذا نمی دهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاهی غذا می دهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد چنانچه داده

مخازن التعليم، ص: ۵۵

می‌شود به کسی که قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره یا ردیه باشند مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده می‌شود به کسی که ضعیف الشهوة و الهضم بود و بدنش محتاج بتغذیه؟

باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا می‌دهند که در کیفیت و کمیت کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلائی بدنی و گاهی غذا می‌دهند که زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده می‌شود به کسی که اراده ریاضت قویه دارد و نخورد غذای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگرچه دوست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد بدهند و هرچند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ایفای قوت زیاده می‌باشد و چندانکه حاد باشد حاجت غذا کم می‌باشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند و الا واجب است اگرچه در روز بحران باشد

فرسخ دوم در علاج بالدوا

اشاره

برای او سه قاعده و سه فائده است

قاعده اول در کیفیت اختیار دوا

که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض می‌باشد که آیا مرض حار است یا بارد

قاعده دوم در اختیار وزن دوا

که بقدر درهم دهند یا دو درهم و اختیار درجه کیفیت آنکه دواى حار درجه اولی داده شود یا ثانى یا زیاده از ان این حاصل می‌شود بحدس و ملکه صنایعی از ده اشیای که آن ۱ طبیعت عضو و ۲ مقدار مرض و ۳ جنس و ۴ سن و ۵ عادت و ۶ فصل و ۷ صناعت و ۸ بلد و ۹ سحنه و ۱۰ قوت بود ۱ اما طبیعت عضو متضمن است بچهار امور ۱ مزاج و ۲ خلقت و ۳ وضع و ۴ قوت ۱ اما مزاج عضو پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حاتوس؟؟؟

بعید شد از مزاج صحیح خود بسیار درین صورت احتیاج می‌شود به تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را مرض حار کفایت می‌کند تبرید سیر ۲ اما خلقت پس بعضی اعضااند که قناعت می‌کند بدوائی که ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب بود یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند

مخازن التعلیم، ص: ۵۶

ریه دوم آنکه تجویف دارد از جانبین یعنی از خارج و داخل و یا از جانب واحد پس کفایت کند او را دوائی ضعیف و اعضائی که چنین نباشد محتاج می‌باشد بدوائی اقوی اما وضع پس عضوی که قریب باشد کفایت می‌کند در آن دوائی که قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج می‌شود بسوئی اقوی و اما قوت پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوائی قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود مواد چنین اعضا بغیر قابض تا که نگهدارد قوت را از تحلیل و نه استعمال

کرده شود مرخیات صرف و نه دوائی که درو کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نه استفراغ کرده شود مواد آنها بیک دفعه ۲ اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت می کند او را دوی ضعیف و قوی محتاج می باشد بدوای اقوی و همچنین اگر مریض ۳ انشی باشد و ۴ سن شیخوخت و ۵ عادت بخوردن اشیای بارده و ۶ فصل شتا و ۷ صناعت گذری و ۸ بلد شمالی و ۹ سحنه که دلالت کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکفایت پس درین وقت بلاخوف بر استعمال ادویه قویة الحده جرات کنند حتی دوائی که در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت او دهند

قاعده سوم قانون وقت است

اشاره

و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت مرض است [۱۰] اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود روادع فقط و در تزید روادع با مرخی و در انتها فقط مرخیات محله و در وقت انحطاط فقط محلات صرفه

فائده اول

بدانکه امراض ترکیب و تفرق اتصال معه علاج در امراض جزئیه مذکور است و در اینجا علاج امراض سوء مزاج مذکور می شود و سوء مزاج اگر سازج باشد کفایت می کند تعدیل و تبدیل و اگر مادی باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهریک مقرر است پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل اوست و معدل هر خلط منضج اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت است از آنکه قوام خلط باعتدال آید تا که قابل انفعال

مخازن التعليم، ص: ۵۷

فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شروط استفراغ قوی و آن ده است یکی امتلا بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت اسهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود بعد آن تقویت قوت نماید سوم مزاج است پس ۱ افراط حرارت و ۲ برودت و ۳ بیس و ۴ قلت خون مانع است چهارم سحنه ۱ افراط لاغری و ۲ فربهی و ۳ تخلخل بدن نافع است پنجم اعراض لازمه ۱ استعداد ذرب و ۲ قروح امعا مانع است.

ششم سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البروده مانع است هشتم؟؟؟ حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است دهم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوای قوی بلکه علی التدریج قلیل قلیل بدوای لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که فصد کرده شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد ببدن بکمیت و کیفیت خود دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد اگر غثیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای طبعی و بمسلك معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محذب جگر بادرار و ماده مقعر باسهال پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر آنکه ماده مهیاج باشد و عضوی که نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بوده ۲ مخالف باشد در جهت و ۳ مشارک بود بماؤف و ۴ صابر و ۵ منحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف بسوی اخس ازو که مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب می کنند بحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در دو جهت بعید نباشد بلکه در یک جهت طول بود ان جهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب کرده نمی شود

مخازن التعليم، ص: ۵۸

بسوی پائ چپ بلکه یا جذب کرده شود بسوی پائ راست و این افضل است و یا بسوی دست چپ و سزاوار است که جذب کرده نشود بامتلا و هر گاه که واجب شود فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس درین صورت ابتدا کرده شود بفسد پس اگر غالب شود بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی نباشد استفراغ کرده شود خلط غالب اولاً بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع می‌کند شرب دوا در جایی که واجب باشد فصد در حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای ردأت کیفیت ماده و گاهی برای استظهار یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالحفظ برای کسی که معتاد باشد بامراض و دواي مسهل اسهال می‌کند بقوت جاذبه برای خاصیتی که در دست و رسیدن قوت دوا را بمجاری حاجت نیست و خواب بر دواي ضعیف قاطع یا مضعف عمل دواست و بر قوی قوی می‌کند عمل آن را و نخورد زیاده از آب گرم که منحدر می‌سازد دوا را قبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعه و باید که غذا بعد از مسهل و قی ششی لذیذ جید الجواهر باشد مانند فروج و کسی که دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد تسکین کرده شود و الا حرکت داده شود بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله و جمع نمودن دو مسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پدید آید و مواد طرف اعضاء رئیسه مائل شود واجب است که فصد کنند

فائده دوم در بیان قی

و آن تنقیه معده کند و بصر را تیز گرداند و ثقل سر زائل می‌نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع می‌رساند و برای امراض مزمنه مانند استسقا و جذام و یرقان و نفرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض

مخازن التعليم، ص: ۵۹

و وقت قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن می‌شود حفظ صحت کسی که قی در یک ماه دو مرتبه پی‌درپی غیر حفظ دوره عادت خود کند و بهر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان بی‌مضغ کثیر خورد یا مقیات خورده قی کند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجین و آب گرم و گلاب و قی اضطرابی و هر وقتی که حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کند و بعد از قی گلقلند و سکنجین با اندکی مصطکی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا که گرسنگی صادق نشود غذا ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذاء مانند آب یخنی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر غرض در ان تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده باشد از ادویه قویه چون خریق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن باریک باشد و کسی که بسیار فربه باشد احتراز کند

فائده سیوم در بیان حقنه

بقراط استخراج کرده او را از طائر لهدا او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دواي بعمل مخصوص بامعا از راه مقعد رسانند و هر دوائی که برحم از راه قبل رسانند و او معالجه نیک است در اخراج فضول معده و امعا و جذب می‌کند مواد را از اعلی بدن و دواي حقنه کم از نصف رطل و زیاده از دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقلند و مصطکی و اندکی شوربا با توابل حاره بخوراند و در خلو معده نشاید و غذا در ان

روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقه مسهله قریب ترکیب مطبوخات مسهله است مگر بعضی مسهلات را در حقه منع کرده‌اند و آن صبر است و هلیجات و حقه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقه کنند وقتی که مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقه ضرور بود

فرسخ سیوم در اعمال ید

اشاره

و آن بر شش قسم است

مخازن التعليم، ص: ۶۰

اما آنکه مستعمل اطبا است فصد و حجامت و زلو است و این هر سه را بسه بیان ذکر کنیم

بیان اول در فصد

و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه خون از مقدار طبعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر الکیمیة باشد بالفعل یا بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و انفراغ از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دوازده سالگی و نزد بعضی پیش از چهارده سالگی جائز نیست و وقتی که قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول شهر خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و نیز در هر حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و آورده که در دست می کشایند شش اند قیفال یعنی سرار و شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از ما فوق گردن می کند اکحل یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن می کند باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ما تحت گردن می کند حبل الذراع حکم او بر قول قدما و شیخ بو علی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره و بعضی متأخرین در حکم باسلیق است اسلیم موضع فصد او ما بین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است و چون خون او غلیظ است بهتر آنست که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند و اسلیم راست اوجاع کبد را و چپ اوجاع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع می کند و می باید که بعد از فصد اسلیم دست در آب گرم دارد و آورده که در پائ کشایند صافن مابض عرق النسانند صافن بمعنی سلیم است ادرار طمٹ بقوت می کند و تفتیح افواه بواسیر می نماید و قائم مقام عرق النسا است و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای اماله ماده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوزانو است حکمش حکم صافن است لیکن در ادرار طمٹ و اوجاع مقعد و

مخازن التعليم، ص: ۶۱

بواسیر قوی تر و نافع تر از صافن است عرق النسا نفع او در وجع عرق النسا قوی تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهة دوالی و نقرس نافع است و برین رگ چند گره می باشد که از بستن پا معلوم می شود و اگر قریب شتا لنگ یافته نشود و شعبه او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و آورده که بسر و دهن تعلق دارد عرق جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه و او منتصب است ما بین حاجبین فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد عرق تحت اللسان که در باطن

ذقن می‌باشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان را که از خون بود نفع دارد و آبتن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقدن و مربی به مناسب بود و استاد مرحوم زنی را که در اثناء فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند ازین تدبیر باز غشی نکرد

بیان دوم در حجامت

و آن دو گونه است بشرط و بلاشرط و شرط پاکی زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو می‌کند و ضرر آن باعضای رئیسه نمی‌رسد و جوهر روح را کم استفراغ می‌کند و هرگاه که ماده در عضو جمع شود و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی منع است لیکن بهتر آنست که بتاریخ شانزدهم و هفتم باشد در وقتی که مائل بگرمی می‌باشد لهذا ساعت دوم در گرما و ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده‌اند و حجامت بر مقدم راس صداع را مفید است لیکن بحس و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفه اکحل بود و

مخازن التعليم، ص: ۶۲

ما بین کتفین خلیفه باسلیق و حجامت بر نقره برائ رمد و بحز و قلاع و ثقل اجفان مفید لیکن نسیان آرد و حجامت بر قطن دما میل و بشور فخذین و نقرس و بواسیر و داء الفیل را مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلاشرط با نار باشد یا بلانار حجامت بلانار جذب ماده بسوی مخالف می‌کند و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود محجمه ناری جایی که ماده غلیظ باشد استعمال می‌سازند و طریق او که بالفعل مروج است آنست که گاه را افروخته محجمه بر آن محنکب؟ می‌سازند

بیان سیوم در بیان علق

و آن کرمیست که در آب می‌باشد جذب خون در آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر اورام هر جا که باشد استعمال می‌کنند و ایضا در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز است و گفته‌اند که علق جذب نمی‌کنند مگر خون فاسد را و شرائط که در حجامت مذکور است اینجا هم همان اعتبار است لیکن در هند معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق ما بین ورکین می‌کنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت‌ست باید که ۱ طبیعت را عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و ۲ شرب مسهل و قی عادت نکنند و ۳ هر جا که تدبیر باسهل ممکن باشد به اصعب رجوع نمایند و ۴ اگر حاجت از اضعف بر نیاید بتدریج باقوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آن وقت واجب است که ابتدا باقوی کنند و ۵ در معالجه بر یک دوا قائم نباشند که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت است و ۶ لائق نیست که مداومت کئی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و ۷ جرأت مکن بر ادویه قویه در فصول قویه و ۸ جایی که ممکن باشد تدبیر باغذیه رجوع بادویه مکن و ۹ هر گاه شناخته نشود مرض که حار است یا بارد پس جرأت مکن بر دواي مفرط الکیفیه بلکه استعمال ضعیف و مشترک النفع درین صورت بهتر است و ۱۰ هر گاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

بعلاج مرض

مخازن التعليم، ص: ۶۳

مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول درد را تسکین کن بعد از ان علاج سده کن

منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده

اشاره

و آن بر یک میل و دو رفیق شامل است

میل بدانکه نزد اطبا دواى مفرد آن را گویند که ترکیب صناعی درو نباشد

رفیق اول در احکام ادویه مفرده

اشاره

اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب گذشت و آن دو طریق است

طریق اول کلام کلی در ادویه

اشاره

و آن چهار فرسخ است

فرسخ اول در بیان درجه ادویه

بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن به بدن معتدل و متغیر گردیدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آن را معتدل گویند و اگر تغییر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغییر خفی محسوس شود آن را درجه اول نامند و اگر تغییر محسوس غیر مفرط سازد آن را درجه ثانی و اگر تغییر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آن را درجه ثالث و اگر تغییر مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آن را درجه رابع و آن را دواى سمی هم خوانند و هر یکی ازین درجات را پهنی می‌باشد که آن را اول و اوسط و آخر درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار از ان جهت ساختیم که تا فرق شود در میان معتدل و درجه اول چه در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمی‌شود بخلاف درجه اول

فرسخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد

یکی آنکه از تفاعل عناصر کیفیتی میانه در ان پدید آید که متشابه باشد بعناصر و آن را مزاج اولی گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب یا یابس مفرده باشد یا مرکب

مخازن التعليم، ص: ۶۴

دوم آنکه از تاثیر مزاج اولی کیفیتی دیگر در ممتزج ظاهر شود آن را مزاج ثانی گویند چون ردع و تحلیل و قبض و جز آنکه غیر کیفیات اربعه است پس هیچ دوائی نیست که مرکب القوی نیست زیرا که مزاج ثانی لازمه مزاج اولی است چه هرچه گرم است یا سرد لامحاله تحلیل و ردع و امثال آنکه از آثار مزاج ثانوی است در وی موجود است اما در عرف اطبا این لفظ را اطلاق

نمی‌کنند مگر پرادویه که قوت آن مرکب بود از قوای متعدده متضاده که از آنها آثار مختلفه صادر شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر و بعضی ادویه را مزاج ثانی مرکب باشد از اشیاء ممتزجه که در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب از عناصر بود پس برای آن مرکب از این اشیاء مزاج ثانی حادث شود و ازو افعال متخالفه صادر شوند چون ردع و تحلیل یا متوافقه همچو فقط ردع یا فقط تحلیل یا متضاده مانند حرارت و برودت یا اسهال و قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او مفرد طبعی باشد مانند شیر که با وجود بودنش مفرد از مائیت و؟؟؟ جنیبت و سمیبت مرکب است و این هر سه از عناصر مرکب‌اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القوی حقیقی گویند و اگر ترکیب او مفرد صناعی باشد مانند سرکه انگوری که ازو آثار متخالفه صادر می‌شوند آن را مرکب القوی مجازی نامند و اگر مزاج ثانی صناعی را اثر موافق آثار اجزای مفرد اوست همچو معاجین و غیره آن را مرکب متوافق القوه خوانند چرا که اثر می‌کند هر واحد ازین ممتزجه اثر واحد و اگر مخالف آثار است مثلاً هم تسخین کند و هم تبرید چنانچه گل سرخ که مرکب است از اجزای لطیفه منفذه و اجزای ارضیه مکثفه پس اثر می‌کند هر واحد ازین

مخازن التعليم، ص: ۶۵

ممتزجه اثر خود و صادر می‌گردد از ان آثار متضاده چون حرارت و برودت آن را متضاد القوی گویند و اگر اثر موافق صورت نوعیه است مانند فعل حجر الیهود در تفتیت حصات آن را ذو الخاصیت نامند بدانند که مزاج ثانی گاهی چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط می‌باشد که آتش اجزای او را سوختن نمی‌تواند همچو طلا و گاهی ازین ضعیف می‌باشد که آتش اجزایش می‌سوزاند مانند بابونه و گاهی ازین هم ضعیف می‌باشد که صرف پختن اجزایش را تحلیل می‌کند مانند عدس و گاهی ازین هم سست‌تر می‌باشد که شستن اجزایش را تحلیل می‌نماید مانند کاسنی

فرسخ سیوم در بیان فعل ادویه

پوشیده نماند که تاثیر دوا در بدن انسان بر چهار نوع است یکی آنکه تاثیرش یا فقط در خارج بدن می‌باشد مانند پیاز که ضمادا تقریح می‌کند و اکلا هیچ ازین اثر ظاهر نمی‌گردد دوم آنکه یا فقط در داخل می‌باشد مانند سفیده کاشغری که در خوردن هلاک می‌کند و در ضماد هیچ نقصان نمی‌نماید سیوم آنکه در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آنکه از استعمال خارج و داخل سردی می‌نماید چهارم آنکه تاثیر خارجی مضاد تاثیر داخلی باشد مانند کشنیز تر که هرگاه ضماد کنند تحلیل اورام می‌کند حتی خنازیر را و در خوردن سردی می‌سازد

فرسخ چهارم در شناخت قوت ادویه

بدانکه قوت ادویه بدو نهج شناخته می‌شود نهج اول تجربه است و اعتقاد کرده می‌شود بر ان بهفت شرائط شرط اول آنکه بر بدن انسان استعمال نمایند شرط دوم آنکه دوا خالی از کیفیت عرضی باشد مانند گرمی

مخازن التعليم، ص: ۶۶

آب گرم شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چهارم آنکه در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد شرط ششم آنکه تاثیر دوا اولی باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دائمی و اکثری باشد نهج دوم قیاس است و اعتماد کرده می‌شود بر قوای ادویه بر سه وجه وجه اول طعم است و او بسبب ماده و فاعل مختلف می‌باشد اما ماده بر سه قسم است یا لطیف است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش و لطیف معتدل و سم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و

متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفته؟؟؟ و این دلالت قوی است وجه دوم بوی ادویه است پس بوی تیز و بسیار قوی مانند بوی مشک و زنبق برای حرارت است و بوی ملایم و نبودن او برای برودت این از طعم ضعیف است چرا که گاهی برخلاف این یافته می شود مانند کافور که با وجود قوت رایحه سرد است وجه سیوم رنگ است و وجه استدلال او اینست که سردی جز تر را سفید و جزء خشک را سیاه می نماید و حرارت برعکس آن فعل می کند و این دلالت ضعیف تر است چرا که گاهی دوا با وجود سفیدی گرم یافته می شود مانند آهک گاهی بسبب طعم و رائحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رائحه و رنگ برای یک مفرد می باشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت و برودت در ممتزج مزاج

مخازن التعليم، ص: ۶۷

ثانی مغلوب و ضعیف می باشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر می باشد مثال این غلطی این است که در یک رطل شیر دو مثقال فریون ممزوج کرده شود پس این مرکب با وجود سفیدی رنگ نهایت حار می باشد و پر ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای دوائی واحد که شیر است موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست بدانکه چیزی که بر کیفیت دوا دلالت می کند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از آنست و وجه این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تخلخل متساوی باشند پس هر کدام که قبول اشتعال زودی کند جز ناری درو اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر حرارت و برودت بزودی کند آن کیفیت درو قوی تر از دیگر است به شرطی که قوت مؤثر و متأثر متساوی باشد

طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن متضمن بر بست و هفت فرسخ

است

فرسخ اول در حرف الالف

ابریسم

بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله بفارسی ابریشم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود می پیچد در اول گرم و خشک است بغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او مضر کرده و مصلحش اسارون و قدر شربتیش از یک درم تا سه درم و بدلش مروارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال ادریزه؟؟؟ بمقراض کردن است

اترج

بفارسی بالننگ و ترنج و بهندی بجورا گویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در

مخازن التعليم، ص: ۶۸

دویم خشک و برگ و شگوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تراست پوست او مقوی دل و دماغ و معده و مفرح و مبهی و طبیخ خشک او مسکن قی غیر

صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درم و تخمش در جميع افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جميع سموم حیوانی و قویتر از تریاق فاروق است و به آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و آشامیدن یک درم از مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بواسیر شرابا و طلاء بغایت مفید و اگر کسی بآن تدهین کند عقرب با او نزدیکی نکند و مجرب است و برگ او هاضم و مفتح سده و مجفف و محلل و ملطف و شکوفه او در افعال مثل برگ او و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و کبدی و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و بدلش آب نارنج و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حرارت غریزی و مورث قولنج و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوای وبائی آزموده و روغن او که پوست خالص شش عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هریک یک رطل یا در دو رطل روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر بعد از ان صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و لرزیدن تپ و ریع و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام نافع

اجاص

بفارسی آلو بخارا نامند و مراد ازو آلو سیاه و بزرگست

مخازن التعليم، ص: ۶۹

در اول سرد و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرائی رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت تپهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او جهت قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت حصاء است و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تپهای حاره و سایر اثار مثل آب اوست و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلکند و در مبرودین مصطکی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلو صحرائی است و قدر شربتش تا نیم رطل

ارز

بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیه در محور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت احداث می کند لهذا متاخرین مخصوص باصحا دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساهی؟ گویند قبض بیشتر دارد سفید او در تقویت قویتر و اقسام او مسدود قابض و تنها قلیل غذا و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر غذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت افراط اسهال و سحج بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در حین سفید کردن او بهم رسد جهت قلع رعاف مجرب است و حقه به آب مغسول او جهت سحج و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخاله گندم خیسانیدن و با شیرینی خوردن است و بدل او آرد جو مغسول

اروی

بیخ رستنی هندی و مشهور است و کچالو هم از قسم [۱۱] اوست و اروی در اطراف او می‌باشد مایل بسردی است مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و ثقیل و مضر بحنجره و مصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن است و کچالو در خواص قریب باوست مخازن التعليم، ص: ۷۰

مگر آنکه مضرت او بحنجره نسبت به اروی زیاده است و گویند اروی را در عربی قلقاس نامند

اسطوخودوس

بهندی دهارو نامند در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح دماغی ببعیدیل و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودائی دماغ و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مضر صفراوی و مغشی محرورین و معطش و مصلحش سکنجبین و مضرشش و مصلحش کتیرا و صمغ و بدلش در تنقیه سودا ایتیمون و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم است

آس

بفارسی مورد نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قاطع خون و نفت الدم و مقوی دل و معده و احشا و مدر بول و جهت نزلات و تفتیت حصاء و قطع خون حیض مفید است و ضماد برگ او بانار و عدس و گل سرخ و اقاویا جهت تقویت اعضاء ناقهین مجرب و چون آمله یک هفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد با بسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس اقاویا و در اورام حضض و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه

اسارون

بیخ گیاه است مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم خشک ملطف و مدر و مفتح و محلل و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت و زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاء و عسر بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نقرس نافع و مضر ریه و مصلحش مویزج و بدلش مثل وزن اووج و زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف اووج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است

اسفناخ

بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد

مخازن التعليم، ص: ۷۱

و تر و گویند معتدل است و ملین طبع و اسرع الهضم و کم نفخ تر از سائر بقولات و جهت امراض سینه و التهاب و تشنگی و تپهای حاره و درد شش و سل مجرب است و مضر بارد المزاج و مصلحش پختن او با روغن بادام و بدلش خرفه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و تخمش جهت وجع الفواد و شیره او جهت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت او دو درم

اشنه

بفارسی دواله و بهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم رسد سرد و مفتوح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و معده و دل و جگر و مفرح و جهت رفع خفقان و غثیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا سه درم و مضر امعا و مصلحش انیسون و بدلش هموزن او قردماناست

افیمون

بهنندی اکاس بیل و امریل نامند و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاط و طعمش تلخ در سیوم گرم و در دوم خشک محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا ببعیدیل چون یک هفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ضعیف ترکیب است زیاده از یکدو جوش نباید داد یا او را در پولی؟؟؟ بسته اندازند و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخ تا ده درم و مضر صفاوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق پیران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است و مثل او حاشا

افستین

بهنندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مفتوح و ملطف و مشتھی و مسهل صفرا و سائر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم مشروبه و ملذوعه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکنه و با افیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون

مخازن التعليم، ص: ۷۲

چند روز از آب طیبخ او هر روز بست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد موثر و مجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم و طلای سائیده او با موم و روغن گل جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محروور شربت انار و بدلش جهت معده بوزنش

اسارون و نصف او هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت هضم مفید

افیون

بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش بهندی افیم و اپیهم نامند و گویند مراد ازو شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مائل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گذارند قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفص اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت سحج و اسهال و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد مفید و ضماد او جهت درد سر و تجفیف قروح و با شیر دختر و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با مر و زعفران بالسویّه جهت زحیر مجرب و در معاجین و ادویه مرکبه حافظه قوت آن و جهت نزلات و صداع حار و قطورش با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و دارچینی و فوفل و بدلش مثل او بزر البنج و یک وزن او بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا و قدر شربتیش از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده

اقحوان

بفارسی بابونه کوهی و گاو چشم و بهندی مرهی نامند در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و

مخازن التعليم، ص: ۷۳

مدر بول و حیض و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر شربتیش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیف تر است

اکلیل الملک

بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و ییوست درو غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انشین و مصلحش انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج و قدر شربتیش دو مثقال و از عصاره او بست درم

آملج

بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندی است و مستعمل مقشر بیدانه و گویند آنچه در شیر یک شبانروز بخیسانند پس از ان جوش داده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است که تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد از ان خشک کنند و در شیر ناپرورده در دوم سرد و در سیوم خشک تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر

معدۀ و قابض و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات معدۀ و مقوی دل و چشم و معدۀ و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصر است و آمله مقشر و قند سفید برابر گرفته پنج درم به آب گرم هر روز بخورد برای سحج و چرک بواسیر و نواسیر و ضعف معدۀ و باصره و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی پخته و آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوش داده ترتیب دهند برای تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته‌اند و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلس در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم است

انبرباریس

در فارسی زرشک و بهندی

مخازن التعليم، ص: ۷۴

زرک نامند در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معدۀ و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضاء قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوش بو مثل سنبل و امثال آن مفتوح سده جگر و مقوی جگر سردتر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو نصف آب زرشک و با شکر بقوام آورند جهت رفع سموم قتاله و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته‌اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلح او شکر و شیرینها و بدل او مثلش گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر شربت از آب او تا بست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال

آبنج

بفارسی انبه و نغزک و در هندی آنب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد می‌شود و در دوم گرم و در سیوم خشک و گویند نارسیده او در اول سرد است و بهترین او شیرین و بی‌ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان و درد سربارد و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معدۀ و کثرت غذا و تسمین بدن و تلئین طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلای شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او سرد و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوش بو است قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معدۀ و دافع صفراست و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد استاد شیر و خسته او مصلح اوست و نزد حضرت جدی غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشردۀ فالسه است و نیکوترین استعمال آن آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در موسم

مخازن التعليم، ص: ۷۵

گرم بدون سرد کرده خوردن موجب انحراف مزاج است و اول او را از دست ملائم نموده چند قطره بیندازند و بعد آن از دهن شلپیده بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسند طبع است مگر از چرم و ریشه او احتیاط نمی‌شود و احداث نفخ و درد شکم و مغض و خراش گلو می‌کند

انفخه

بفارسی پنیرمایه و بهندی چسته نامند پنیرمایه هر حیوان گرم و خشک است حار و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و سحج است از خواص اوست که هر ذائب را جامد و کل جامد را ذایب می‌سازد خصوصا خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت می‌کند و نوشیدن او منع حمل می‌نماید و پنیرمایه خرگوش بالخاصیه در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کند رعاف بند نماید و پنیرمایه خرگوز و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی‌اند و قدر شربتش تا نیم مثقال

انجبار

نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و قدر شربتش یک مثقال از عصاره او یک درم

انناس

میوه‌ایست نزد حکمائ هند سرد است و نزد استاد در اول گرم و در وسط دوم تر است مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضا نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق استعمال آن آنست که او را خوردخورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بیدمشک و عرق کیوره زده یک دو گه‌ری بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سائر افعال قوی می‌گردد و مضرت‌های او هم زایل می‌شود

انیسون

بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نبات است در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سائر اعضا و مبهی و قابض طبع و مقوی کرده و مفتوح سده جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خائیدن او جهت خفقان مفید و قدر

مخازن التعليم، ص: ۷۶

شربتش از دو درم تا پنج درم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت باه مثل او ابخره است

اهلیج اصفر

بفارسی هلیله زرد و بهندی هرزرد و هر مکی نامند بهترین او بالیده زرد مایل بسرخ‌ی با ملاست است و آن ثمر است در آخر اول

سرد و در دوم خشک مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتوح سده و جرم او و جرم سائر هلیجات محدث قولنج اند مجموعه آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته‌اند که استعمال هلیجات در حمیات نشاید که منع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک قوی الفعل است و مضر سقل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنج درم و در نقوع و مطبوخ از هفت درم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند مازو بدل اوست

اهلیج هندی

و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی هر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و درد سپرز نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مازو و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال

اهلیج کابلی

بفارسی هلیله کابلی و بهندی ابنیاهر و بری هر نامند بهترین او بالیده و سیاه مائل بزردی است در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال می‌دانند مسهل بلغم و سودا و صفرائی مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و آنچه هلیله زرد فائده می‌کند این هم می‌نماید و دانه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فائده مر برای او در مرکبات مرقوم است

فرسخ دوم در حرف الباء

اشاره

الموحده التاری

مخازن التعلیم، ص: ۷۷

و الفارسی -

بابونج

در فارسی بابونه و بهندی سونهل مرهی؟ نامند در جمیع اجزا مثل اقحوان است در دوم گرم و در آخر اول خشک محلل بی جذب مفتوح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تب بلغمی و سوداوی مرکبه و درد سر و نزلات و تسکین دردها و ورم جگر و قولنج و

ایلدس شربا و ضمادا نافع و مضر حلق و مصلحش عسل و شربت انار و بدلش قيصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و بیخ او گرم و خشک تر و در افعال قوی‌تر از گل او و یک مثقال او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است

بادرنجبویه

معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لون و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت خفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه‌اش تا بست درم و مضر درک و مصلح او صمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیف‌تر از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال

بالنگو

نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی که از از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است

پرسیاوشان

لغت یونانیست و بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجیار و بهندی راجهنس نامند و آن نباتیست معتدل مایل به گرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل و مفتوح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و درد سینه و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و بدلش جهت آلام شش بوزنش بنفشه و نصف آن اصل السوس است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طیخ او تا بست درم

بزرقطونا

مشهور است بفارسی تخم بنگو و بهندی اسپغول نامند و بهترین

مخازن التعليم، ص: ۷۸

او سفید و زبون‌ترین او سیاه در سیوم سرد و در دوم تر و سیاه او با یبوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع و بوداده او قابض و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل صفراوی و سرفه و ضماد او به آب دهن جهت دمل مجرب و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلح آن عسل و سکنجین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او کشنده است

بسفایج

بیخیست مایل بسیاهی باریک و گره‌دار و از هر گره ریشه‌ای برآمده و اندرون آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل است و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانیده با فلوس خیارشنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افیمون و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است

بسباسه

بفارسی جاوتری و بزباز و بهندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوزبو است که بر جوز چسپیده می‌بود و بهترین او تندبو اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت سلس البول و نفث الدم و درد سپرز آزموده و صعوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوزبوا و قدر شربتش تا سه درم

بسد

بتخفیف سین و به تشدید آن نیز لغت

مخازن التعليم، ص: ۷۹

هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخمرجان و بهندی جرمونگا نامند و آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و قاطع نرف الدم و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مئانه و سپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند به آب سرد جهت قطع نرف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر شربش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست

بصل

بفارسی پیاز نامند بری و بستانی می‌باشد بری او قوی‌تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاء و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و مطبوخ مهزائی او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصا چون سه صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده و با روغن کوهان شتر جهت

شفاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با مومیائی سوخته و کافور جهت آکله مجرب و مصدع محروورین و مصلحش به آب نمک شستن و تخم او را در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و مبهی و قدر شربتش یک مثال

بطیخ

لغت رومی است بفارسی خرپزه و بهندی کهربوجه نامند ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بیجرم و بهترین ناشیرین او هلیون است که خرپزه کرمک باشد و مثل سائر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت و برودت معتدل
مخازن التعليم، ص: ۸۰

و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاء است و جالی و سریع النفوذ و مدر عرق و شیر و مسهل آنچه باو رسد و مصلح حال گرده و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر ملین و مبهی و مفتوح سده جگر و مدر بول و جهت درد سینه و سرفه حار و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقرر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنج درم

بطیخ هندی

بفارسی خرپوزه هندی و تبریزی و هندوانه و در هندی تربوز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و با سکنجین جهت تفتیح سده و یرقان و با شیرخشت و مانند آن جهت تپهای حاره مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مضر سپرز بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلح آن گلگند و عسل و در مزاجی که صفرا غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا می شود و در امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و در اخراج حصاء و انحدار خرپوزه از معده گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنج درم

بقله حامضه

در هندی ساگ چوکه نامند و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ است در افعال مثل حماض مضر عصب و مصلحش عسل

بقلة الحمقا

نبات است بفارسی خرفه و بهندی خلفه و قسم خورد را لونیا نامند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا

و خون و قاطع نرف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و جهت حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تپهای حاره و رفع حب القرع و درد مثانه و درد سر حار نافع و آشامیدن او با ریوند جهت قطع تپ مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست مثقال و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه

مخازن التعليم، ص: ۸۱

مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و تخمش در جمیع افعال مانند آب او از ان ضعیف تر و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزرقطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده ملین طبیعت است

بقله یمانیه

نباتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در دوم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شریبا و ضمادا نافع است و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است

بلبلج

بفارسی بلبله و بهندی بهیرا نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل پوست او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بوداده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفلی و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و قدر شربتش تا سه درم

بنفسج

معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بنوسا نامند در اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته‌اند مسهل صفرا و منضج او و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد کرده و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو درم او تا چهار درم به آب سرد جهت رفع اسهال و با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

مخازن التعليم، ص: ۸۲

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطورا و در احلیل جهت حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر و ترکیب او در مرکبات مسطور است

بورق

بفارسی بوره نامند سفید سبک پرسوراخ را ارمنی نامند و سرخ را نظرون و در اکثر مستعمل ارمنی است در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و بدلش یک نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک درم تا ده درم و قسم سرخ او از نیم درم تا یک درم

بوزیدان

بهندی ستادر نامند بیخیست سفید و اطول از انگشتی در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زردآب و مفتاح سده جگر و سپرز و منقی معده و جهت استسقاء و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابت اخلاط غلیظه و با قرومانا برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزنش وج و قدر شربت آن تا یک مثقال

بهمن

بلغت فارسی اسم بیخیست که منبت او کوهستانست سفید و سرخ می‌باشد سفید در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر هر دو مقوی دل و مسمن و مفتاح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ کرده و مئانه و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو را یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است

بهندی

ترکاری مشهور است لعاب بسیار دارد دافع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی

بیض

مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مائل بگرمی و مرکب القوی است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذاء مخازن التعليم، ص: ۸۳

و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت نفث الدم و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن و موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و براده قضیب گاو کوهی و پنیرمایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن مولد حصاه گرده و بهق و نیم پخت او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پخته او دیرهضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال لک زرگران جهت قطع سیلان فیض و درد حیض

مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خام و دیرهضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع حار مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نفوخ سوخته او جهت رعاف مهلك مجرب و قدر شربت تخم او پنج عدد تا پانزده عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول از فرسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است

بادزهر معدنی

و پازهر بعربی حجر السم و بهندی زهرمه‌ره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازده جو او مقاومت جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی می‌کند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضاء رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و رادع اورام حاره و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفع سم از سه نخود تا دو دانگ و در سائر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و آهویه است

بادزهر حیوانی

مراد از مطلق او حجر التیس است در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم و در خواص مثل معدنی است مگر در محرور المزاج بغایت مضر است و طلای او به آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که بر روی سنگ همراه گلاب یا عرق کیوره یا عرق بیدمشک

مخازن التعليم، ص: ۸۴

سائیده بدهند

پتیا

تخمیست مدور غیر تام مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم می‌دانند اگر یک سرخ یا دو سرخ در آب سائیده بخورند برای درد و پیچش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال منفعت تام می‌بخشد و هر گاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخوراند لرزه تپ موقوف یا کم می‌گردد و حضرت والد ماجد غفر الله له می‌فرماید که راقم در هیضه و درد شکم بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی شب گذاشته را چند کس خوردند همه یا قی کردند قی بند نمی‌شد و بر بعضی اعضا نشان تیرگی و کمودت اشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوائی دیگر در گلاب سائیده باوزان مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار قی بند می‌گردد انتهی کلامه و روغن او که او را ورق ورق تراشیده و روغن کنجد بریان کرده تیار سازند شخصی را که سم داده باشد و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش این روغن برای فالج بسیار نافع است و شراب او که بست و پنج‌دانه آن را ریزه‌ریزه نموده در شراب پاؤ آثار اندازند و پانزده روز در گرما نگاهدارند بعد از آن هر روز یک ماشه آن را وقت شام بخورند برای قوت باه منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یک حبه تا دو حبه نوشته‌اند و

مضر امراض گرم و گرم مزاجان و بدلش نارجيل دريائى كهنه است

پهالسه

ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که شربتی نامند و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تقطیع بلغم نماید و به نسبت دیگر ترشی مضرت کم دارد و قابض شکم و رافع تشنگی و مقوی دل و معده و افشرده اش که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حرارت و تب بیعدیل و رب او در تقویت معده و دیگر منافع بی عدیل و افشرده او مصلح انبه و شیرین در برودت نسبت به

مخازن التعليم، ص: ۸۵

اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر ازو است

فرسخ سیوم در حرف التاء

اشاره

الفوقانیه

تانبول

بفارسی برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند نباتش شبیه برگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتوح و مفرح و مشتبهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مبهی و نشاط آورنده و مضغ او جهت دفع رطوبت دهن و تقویت بن دندان و قطع نرف الدم لهاء و تحلیل ورم لهاء و سرخ کردن لب نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال

ترید

بهندی نسوت نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتوح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و در معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعا و مجفف اعضا و مغشی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او در بعضی امزجه غاریقون

ترنجبین

شبنم‌یست که بر خار مسمی بحاج منعقد می‌گردد و شیرین در اول گرم و تر و جالی‌تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیفتر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تپهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و بدلش شیرخشت

ترمس

بفارسی باقلای مصری و بهندی باکلا گویند از باقلا کوچک‌تر

مخازن التعليم، ص: ۸۶

و سفید می‌باشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی او در آخر اول گرم است مدر بول و حیض و جالی و مفتوح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعه و خنازیر و جذب سم هوام و تضمید پخته او با سرکه و غسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت بروز مقعد و بواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیرهضم است و مصلحش شیرینیها و بدلش در جلای چهره دو وزن او باقلا و تخم خرپوزه و در رفع کرم بوزن او درمنه و در سایر افعال مانند افسستین است و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است

تفاح

بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک مجموعه او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه بیسی و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او به آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلکند و دارچینی است و میخوش او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است

تمر هندی

که در هندی انبلی املی نامند ثمر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشتھی و مقوی دل و معده مسترخیه و در حموضات سوائ او مسهلی نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح محرورین ببعديل

مخازن التعليم، ص: ۸۷

و اکتار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش الوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او در سیوم سرد و خشک قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب است و مربای او خصوصا مربای قسم سرخ او بسیار لذیذ و مفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک او بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت تب صفاوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پخته خورند بسیار لذیذ و مسکن صفرا و ملین طبع و برانگیختن اشتها مفید

توت

بفارسی و بهندی توت نیز گویند ثمر درختی است شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهی و مفتاح سده و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی کرده و جهت آبله و حصه نافع و مفسده معده و مصلحش سکنجبین و ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون و قانع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش بخمیر گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است

تودری

بهندی مکهاره گویند زرد و سفید و سرخ می‌باشد و بی‌تندی و زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشتھی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش بهمن سرخ است و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت ردع است

توری

ثمر مشهور است سه قسم می‌باشد قسمی تلخ و خشک است سبک و پزنده ماده خام و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیاتوری نامند بسیار چرب و سرد مگر باعث تب سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که ازّه توری نامند ملین و رافع

مخازن التعليم، ص: ۸۸

فساد صفرا بالجمله توری ثمر تره هندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و مضعف معده و در امزجه یابسه مناسب دارد و در هندوستان برای محموم از آن مزوره می‌سازند

تین

ثمر درختیست که بفارسی انجیر نامند در اول گرم و در دوم تر مبهی و کثیر الغذا تر از سایر میوها و مسکن حرارت و تشنگی و

مسهل برفق و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند در تسمین بی بدلت و مقوی جگر و مفتاح سده و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز پنج عدد او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و ورم سپرز مجرب می دانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی بست مثقال بخورند بالخاصیه اسهال می نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و بدلش در ادویه شش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل.

فرسخ چهارم در حرف التاء

اشاره

المثلثة

ثوم

بفارسی سیر و بهندی لهسن نامند بری و بستانی می باشد بستانی دو قسم باشد یکی بسیار دندانان و دیگری یک دندانان و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانان است در آخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتاح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و مجفف آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او در آب باندک نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است

فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی و الفارسی

جدوار

بفارسی ماه پروین و بهندی نرسی خوانند بیخیست مخروطی شکل بقدر انگشتی

مخازن التعليم، ص: ۸۹

انگشتی و از ان کوچکتز پنج قسم می باشد ختائی و هندی و عقربی و زیتونی و اندلسی بهترین او ختائی که بنفش می باشد در اول سیوم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و فادزهر افعی و سایر سموم و نیش و مفتاح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و باه و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاء و یرقان و تسمین بدن و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث جراحت امعاء و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد

جر جبر

بفارسی تره تیزک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک مدر شیر و بول و مفتاح سده جگر و سپرز و مفتت حصاء و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سده و منحر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از ان و مورث ثوران خون و انصاب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودریست

جزر

بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و مدر بول و مفتاح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاء نافع و مربائی او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و حافظه و آشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در اثار مثل اصل او و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش دو قود انیسون و بری او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوائ تحریک باه قوی تر از بستانی

جلنار

بفارسی گلنار و بهندی پهول انار کاو کلی انار نامند و او غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال

مخازن التعليم، ص: ۹۰

مشابه بیگدیگراند در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش بوزنش پوست انار

خبطیانا

بهندی پکهان بید گویند و بیونانی اسم بیخیست مایل بسرخی در اول سیوم گرم و خشک بغایت ملطف و مفتاح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم او اسارون و نصف او بیخکبر و در هر محل قسط و زراوند و بوزیدان و بقای قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است

جند

بفارسی آش بچکان نامند و آن شبیه نهیبه است و حیوان آن مای و بهترین او سرخ و بعد از ان زرد و سیاه او از سموم قتاله است و جندبیدستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک مفتاح و محلل و جهت خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده

دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن به قدری که افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون با برابر افیون بسایند زهر او دور کند و قوتش تا پانزده سال می ماند و قدر شربتش تا یک دانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش مثل اووج و نصف آن فلفل

جوز

بفارسی گردگان و بهندی اخرو؟؟؟

نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلوی و ملین طبع و محلل و مبهی و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلین طبع مجرب و بالخاصیه مسکن مغص و مصلح قروح است شربا و ضمادا و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشند بقدر یک مثقال به آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلائی نشاره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و بیس اوتار و ورم پستان بیدیل و روغن گردگان

مخازن التعليم، ص: ۹۱

را آثار مانند کهنه خائیده اوست و محلل و مسخن و نوشانیدن در یک روز سه درم تا یک هفته جهت درد ورک و طلائی او جهت اکل و نواصیر چشم و رفع دردهای بارده بدنی و زایل نمودن قوبا و قمل مجرب است و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدل مغز گردگان حبه الخضرا بوزن او و بدل روغن او روغن سداب

جوزبوا

بفارسی جوزبویا و بهندی جائفل و جائپهل نامند ثمر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و خوش بو و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم خشک و گویند خشکی او در سیوم است قابض و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن ضمادا و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقیست و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث حمق و مضر جگر و مصلح او بنفشه و بدلش بسباسه

جای خطائی

نبات است برگش مایل به بنفشگی گرم باعتدال و تر و گویند در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان خطائی و رازیانه است و قدر شربتش تا نیم درم

چوب چینی

بیخست معروف بهترین او قطعهای بزرگ املس سرخ نیمرنگ است که دردی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود کرم زده او ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و منوم و مفتوح سده و منقی خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضاء رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصبه و در توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه درآمده و بجهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل سوداوی

مخازن التعليم، ص: ۹۲

و قروح مزمنه و خبیثه و آگله و اورام و بثور و بواسیر و نواصیر و وجع المفاصل و اکثر امراض بلغمیه و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سائر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام ببعیدیل است و مستعمل در اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد

فرسخ ششم در حرف الحاء

اشاره

المهمله

حب النیل

بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی زرکی و مرچائی گویند و او دانه گیاهیست شبیه ببلاب در سیوم گرم و خشک مسهل اقسام کرم و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتوح سده جگر و سپرز و جهت درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درم و زیاده او کشنده به معض و لصوق بماساریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام است و بدلش بوزن او شحم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی ست

حب بلسان

تخم درخت بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و احشا و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و استسقاء نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش یک نیم وزن او عود بلسانست و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات هموزن او حب الغار یا زراوند طویل است

حجر الحیه

بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم می‌رسد و قسمی معدنی می‌باشد و آن را مارمهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نخسپد و هنگام جذب سم رنگ او متغیر گردد پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر بازدهد و خود بحال آید برای گزیدن مار مخصوص است و بجهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط

حجر الیهود

سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده می‌باشد

مخازن التعليم، ص: ۹۳

ماده او مستدیر جهت حصاء زنان مجرب است و نر او بشکل بلوط جهت حصاء مردان در اول گرم و در دوم خشک گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاء و از یک دانگ تا نیم مثقال با پنجاه مثقال آب مفتت سنگ کرده و مثانه است بدانکه حجر الیهود بالاتفاق مفتت سنگ کرده است لیکن در تفتت سنگ مثانه اختلاف است جماعت کثیر منکراند و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است

حسک

بفارسی خارحسک و بهندی گوکهر و نامند بری و بستانی می‌باشد بستانی بهتر است ثمر صلب و سه پهلودار مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاء و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار بغایت مؤثر چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل است و مضر سر و مصلحش بادام و قدر شربتش تا پنج درم

حفض

بهندی رسوت نامند مکی و هندی می‌باشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب سه درع بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک قابض و رادع و محلل و مبرد و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و و اخس و اورام و منع نزلات و اکتحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حفص هندیست و آن عصاره فیل زهرج است و در جمیع افعال قویتر از حفص عربی است مگر در ردع و او سیاه‌تر از حفص مکی می‌باشد

حلبه

در هندی متیبه نامند از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقی‌ست در اول دوم گرم و در اول خشک منضج و مبهی و مقوی

ریه و با رطوبات فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی امعا

مخازن التعليم، ص: ۹۴

و جهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو مجرب و ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد رحم و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغشی و مضر اثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا ده درم و از تخم او تا پنج درم و روغن او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است

حلتیت

بفارسی انگوزه و انگزد و بهندی هینگ نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است و در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا هفت سال باقیست و متن او در سیوم خشک و بوی او شبیه بوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و محلل قوی و مبهی و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و با زرده مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال و تپ مصلحش آب مورد و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکیخ است و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال

حمص

بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی می‌باشد بری گرم و خشک تر از بستانی مفتوح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و اثیان و بستانی او بهترین خوب است نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیماند و ملین طبع و مبهی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذاء و منبه اشتها و چون او را در سرکه یک شب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته‌اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده باه مایوسین بיעدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاء و در افعال قوی تر از سفید و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مئانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گلقلند و زیره و در سایر افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیاست

حماض

بهندی چوکه نامند در دوم سرد و خشک و با قوت

مخازن التعليم، ص: ۹۵

قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتھی و جهت رفع خمار و التهاب و تقویت جگر نافع و مضر باه و مصلحش شیرینها و بدلش ترشی ترنج و قدر شربتش تا هجده درم و تخم او در اول سرد و در دوم خشک قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و برشته [۱۲] او جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی مؤثر و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درم

حنظل

بهندی اندر این کاپهل نامند ثمر گیاهیست بقدر هندوانه در نهایت تلخی و مستعمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشد تا دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضاء عصبانی و گرده و مئانه نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم و مضر دماغ حار و معده و مصلحش کتیرا و مقل و مضر ابدان نحیفه و مصلحش رب فواکه و بدلش برابر او بید انجیر و ثلث آن حرم است

حنا

بکسر حا و تشدید نون بهندی نامند نباتیست گلش سرخ مائل بسبزی مرکب القوی و مائل بسردی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است و با قوت قابضه و آشامیدن آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و آشامیدن جرم او نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و طلائ او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو و با برگ گردگان بالمناصفه جهت بیضه و خوده و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب است و مضر حلق و مصلحش کتیرا و لعاب اسپغول و گل او معتدل و لطیف و طلائ او جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی مفید است

حنطه

بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از ان جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت و بیوست معتدل است و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیرهضم و مصلح او شیرینها و طلائ آرد گندم با آب کشنیز

مخازن التعلیم، ص: ۹۶

جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب است

فرسخ هفتم در حرف الخاء**اشاره**

المنقوطة

خبازی

بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مئانه و گرفتگی آواز و

تقویت امعاء و رفع نزله و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش تا پنج درم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی بستانی را تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و تپهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتاح سده و جهت عرق النساء نافع و قدر شربتش دو درم است

خبه

بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان نامند در دوم گرم و در اول تر مبهی و مشتھی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و آبله حصبه و شری و سه درم او جهت رفع سمیت ادویه و یک نیم مثقال او جهت نفت اخلاط سینه و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و ورم بن گوش و پستان و انیشین و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کتیرا و بوزنش تودریست

خردل

بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سائر اعضا و مفتت حصاء و جهت درد ریجی و بلغمی جگر و سپرز و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن بر قضیب جهت نعوظ و لطوخ او جهت درد دندان بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او حب الرشاد و قدر شربتش تا سه درم و روغن او که او را کوبیده بطور روغن بادام تیار نمایند بغایت ملطف و محلل و طلائئ او جهت اختناق رحم و تپهای مزمن و دردهای کهنه و تفتیح سده اعصاب و

مخازن التعليم، ص: ۹۷

مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درم

خروع

بکسر خا و فتح را بفارسی بید انجیر و بهندی ارنندی گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطگی و ضماد او جهت ثلیل و کلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس بیعدیل و روغن او در مرکبات مسطور است

خس

بفارسی کاهو نامند بستانی و بری می باشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم است و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و بستانی او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب و مفتاح سده و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و دافع خمار و رافع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و

صفرا و جذام و یرقان و تپهائی حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش پودینه و کرفس و ضماد او جهت اورام و التهاب نافع و قدر شربت از آب او تا سی درم و تخم او در دویم سرد و خشک مخدر و منوم و جهت نزله و زکام و درد سینه و تقطیر بول و سیلان منی نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین و قدر شربتش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم است

خشخاش

بهندی خشخاش نامند بستانی را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید می‌باشد و خشخاش سیاه را گل بنفش و سیاه و کبود و این الوان را تخم سیاه می‌باشد و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده درم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و حرقت مثانه و تپ دق نافع و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت او قاطع باه

مخازن التعلیم، ص: ۹۸

و مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مائل بخشکی و رادع و مسدد چون یک مثقال پوست او صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب است و قدر شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یک نیم مثقال و از گل او تا یک درم و روغن او که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال از ان ضعیف تر است

خشخاش

اسود مراد از مطلق او قسم بریست در آخر سوم سرد و در جمیع افعال تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر شربت او بجمیع اجزا بقدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یک مثقال و بدلش در اکثر امور تخم کاهوست.

خصیة الثعلب

بفارسی ثعلب گویند و آن بیخست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در تازه او بوی است شبیه بوی منی و در آخر اول گرم و تر مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلائ او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط اوست و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام می‌باشد چنانچه در مطولات مفصلا مذکور است

خطمی

معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان می‌باشد آنچه بی‌گل باشد خطمی بری نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئيس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی مائل بسردی و تری و از انواع خبازی شمرده‌اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف‌تر از برگ و شاخ او و آب طیبخ او جالی امعا و رافع ضرر تنیدی ادویه مسهله و یک مثقال آن جهت تحلیل قولنج و کشادن بول و حیض و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین درد اورام و عرق النساء نافع و هرگاه یک جز و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و طیبخ او جهت زحیر و مغص و سده امعا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد بجهت نفث الدم و سرفه حار مجرب و مضر معده و مصلح او عصاره

مخازن التعليم، ص: ۹۹

زرشک و بادیان و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و بدلش خبازی و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طیبخ او تا سی مثقال

خل

بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و مانند آن و از حبوبات مثل برنج و امثال آن تیار می‌سازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از مطلق او همین مرادست مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نرف الدم اعضا و محرک اشتها و مفتح سده ماساریقا و سپرز و طلائ او جهت منع انتشار قروح خبیثه و درد سر و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که درو طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضمضه طیبخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لته مجرب است و مضر عصب و پیران و قوه باه و مصلح او شیرینیهاست و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمونست همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه تاری و نارجیلی و عسلی گرم و خشک است

خلاف بلخی

بفارسی بیدمشک نامند گل او قبل از برگ بهم می‌رسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده‌اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال از گلاب و عرق بید قویتر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش بست درم است و روغن شگوفه بیدمشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر است

بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مرادست که آب انگور صاف را

مخازن التعلیم، ص: ۱۰۰

در خم که درون او بزقت یا قیر یا موم اندوده کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه بدارند یا خم را در سرکین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد از آن صاف ساخته تیار سازند و غیر انگوری را نبیند نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم می‌رسد و چون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمر می‌شود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر دل می‌گردد چون مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده می‌شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر می‌کند و باعث شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید به آب سیب و آب گوشت بیجربی جهت غشی و بیهوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف بر رای طیبست و شراب کهنه آن را گویند که یک سال تا دو سال برو گذشته باشد در سوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد بیوست او در سیوم و مسطار که تازه اوست در دویم گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یک سال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف می‌باشد باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب وعده گذشته می‌بایست که منافع شراب هم مذکور کرده نمی‌شد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت می‌فرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم هنوز مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد

خولنجان

بفارسی بیخ پان و بهندی کلیجن نامند بیخست سرخ تیره پرگره و تندطعم و از هند و روم خیزد و غلیظ پرگره را خولنجان قصبی نامند و بی‌گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی نمی‌ماند در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و برودت کلیه و درد کمر و دردهای بارده بلغمی نافع و یک درم سائیده او با یک وقیه شیر گوسفند ناشتا

مخازن التعلیم، ص: ۱۰۱

بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضر دل و حجاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر شربتش تا یک نیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است

خوخ

بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند و بهترین او هلو است که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم تر ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی دماغ مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتتهی طعام و آب نیم رطل او را شب گزارند تا صاف شود با شکر و ترنجبین و امثال آن دهند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر مرطوبین و اعصاب و مورث تپهای مزمنه اگرچه بعد از یک ماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردی نامند غلیظتر و دیرهضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب

برگ و شگوفه شفتالو بقدر دو وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او جهت درد گوش و کری آن و یک درهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است

خیارشنب

معرب خیارشنب فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز اوست شیرین و بدمزه و بدبو می‌باشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق و بطئی العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری نافع و با تمر هندی مسهل صفرائ سوخته و با تربید مسهل بلغم و با بسفائج و آب شاهتره و آب برگ بید و آب کاسنی مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تپهائی حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره او به آب کشنیز سبز رادع خناق صعب و محلل آن و طلائ او جهت تلین صلابات مفید و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطگی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او بامعا و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او ترنجبین

فرسخ هشتم در حرف الدال

اشاره

المهملة

دارصینی

بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

مخازن التعليم، ص: ۱۰۲

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و حافظ قوتهای طبعی و نفسانی و حیوانی و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان و جنون و تقویت اعضاء رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطگی جهت فواق مجرب و مصدع محرورین و مضر مئانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضاء مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم

دارفلل

بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و بدلش فلفل سفید است

دجاج

بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی مرغ نر نسبت باو حرارت کمتر دارد و بیوست درو غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب‌تر از ان برطوبت فضلیه و کلام به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حاراند و مهرائ آن کثیر الغذاء و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهرا بخلاف او است و گوشت آب خروس سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفید است و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته با نان میدهند جهت زایل کردن صفرت رنگ رخساری که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کذلک نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده سنگدان او که خشک بود با شراب جهت درد معده از مجرباتست و طلائی پیه نیمگرم او بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین

دراج

بهندی تیترا نامند در دوم گرم و

مخازن التعليم، ص: ۱۰۳

خشک و الطف از کبک و تذرو و گوشت او فزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و منی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیاها

درونج

بیخیست عقربی شکل خاکستری رنگ گره‌دار قوتش تا ده سال باقیست در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت هاضمه و آویختن پاره او در خانه جهت رفع طاعون بالخاصیه مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اشربه بارده حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم

دم الاخوین

بفارسی خون سیاوشان و بهندی رنگ‌بهرت نامند و آن صمغیست خالص الحمره مائل به بنفشجی و قوتش مدت‌ها باقی می‌ماند در سوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و رادع سیلان فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال

فرسخ نهم در حرف الذال

اشاره

المعجمه

ذهب

بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مائل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و امراض سوداوی و صفرای و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مئانه و رفع سموم و براده او که با مروارید و آب ترنج حلکرده باشند جهت جذام و اسهال دموی و زحیر و محلول او با نوشادر فقط جهت سم و انپاشتن او در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و مضر مئانه و مصلحش عسل و بدالش یاقوت محلول و قدر شربتش از یک نیم قیراط تا یک دانگ است

فرسخ دهم در حرف الراء**اشاره**

المهملة

رازیانج

بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری می‌باشد بستانی او در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و بیخش قویتر از سایر اجزاء و مجموعه او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و با قوت قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مخازن التعليم، ص: ۱۰۴

ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت ادویه و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجین و بدل تخم او تخم کرفس و قدر شربتش از تخم او یک مثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بری او در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است

راوند

بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک مسهل بعصر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با گل سرخ و قوابض جهت اسهال دموی مفید و بالخاصیه رافع

تپها و حرارت غریبه و جهت درد کرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر سفلی و مصلحش صمغ و بدلش در امراض معده و جگر یک نیم وزن او گل سرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم

رمان

بفارسی انار گویند اقسام می‌باشد شیرین بیدانه را املس نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد و باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل غذا و مولد خون صالح و نفاخ و ازینجهت باعث نعوظ محرورین و مدر بول و جالی و مفتوح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تقویت جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القینه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطکی و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده و انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مائل باعتدالست و انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار و منع صعود بخار و سحج مفید و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین و رب انار ترش

مخازن التعليم، ص: ۱۰۵

در افعال قوی تر از آب اوست و چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل درو انداخته بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است و چون پوست انار ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا مهر او منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیه [۱۳] افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان مجرب است

فرسخ یازدهم در حرف الزاء

اشاره

المعجمه

زیب

بفارسی مویز گویند بهترین او پر گوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر منضج خلط غلیظ و محرک باه مبرودین و مسمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته‌اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته و مهرا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند بهترین او سبز و زبون‌ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه‌دار مبهی و با قوت مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوتست و ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجربست و در همه

افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون و مصلح او مانند مویز

زراوند

لغت فارسی است قسم نر را طویل و دراز و ماده را مدحرج و گرد نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتوح سده و مفتت حصاء و جهت تنقیه سینه و صاف کردن رخسار و تنقیه جگر مفید و سنون او جهت تنقیه رطوبات

مخازن التعليم، ص: ۱۰۶

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته‌اند و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن ازروت و قدر شربتش از دو درم تا دو مثقال و قسم ماده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز مفید و در سائر افعال قویتر از نراوست مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم طویل و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است

زرنباد

بالضم بهندی کپور کچری نامند بیخست طعمش یا تلخ می‌باشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتوح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه رافع جمله علل بارده و مصدع و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و قدر شربتش از یک مثقال تا دو درم است

زعفران

بهندی کیسر نامند معروف است در سوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و مقوی حواس و مفتوح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه باعضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین ورم گوش و درد سر بارده و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان مدور کنند و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجربست و مصدع و مبخر و مضعف اشتها و معشی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش مثل او دانه ترنج و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده است

زنجبیل

بهندي سونه و سندی

مخازن التعليم، ص: ۱۰۷

نامند بیخیست معروف در سوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتوح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و مخرج خلط غلیظ و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضه نیمبرشت جهت زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و ضمادش جهت تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر یعدیل و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش دارفلفل و قدر شربتش دو درم و مربائی او محرک باه مبرودین و جهت تقویت هاضمه و تجفیف بلغم قوی تر است

زوفای یابس

گیاهیست در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و نزله و فالج و درد سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم

فرسخ دوازدهم در حرف السین

اشاره

المهملة

سپستان

لغت فارسی است و عبری دبق و بهندی لهسوره و لسلسه نامند ثمر درختی است در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعاء و جهت حرقة البول و سرفه حار و یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و گرفتگی آواز و تپهائی حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مضر جگر گفته‌اند و مصلحش در مبرودین گل سرخ و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال

سرطان نهری

بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او اینست که هرگاه سوزن بر پشت او بخالاند آب سفید برآید در دوم سرد و تر جاذب و تحلیل و مبهی محرورین و کثیر الغذاء و بطی الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف آن را قطع کرده جوف او را به آب خاکستر پاک و نمک

مخازن التعليم، ص: ۱۰۸

شسته و به آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و بیوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه همین عمل دارد چون چند عدد زنده او را در دیگ مس بیقلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه با نه اوقیه آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و می‌باید که بر موضع زخم او مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشند بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گفته‌اند که شرط احراق او بجهت این فائده وقتیست که شمس را در اسد بود و مقابل قمر نبود و شعرای یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مئانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است

سعد

بهنندی موته نامند بیخیست در آخر دوم گرم و خشک مجفف بی‌لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاء و بجهت تحریک باه بسیار مؤثر و آشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعده و بینی و تقویت هاضمه و با روغن حبه الخضرا جهت درد کمر و سردی کرده و مئانه تپهای کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شرابا و ضمادا نافع و خوردن یک و قیه از شرابی که یک و قیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدن است و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی و قدر شربت او تا دو مثقال

سفرجل

بفارسی آبی و به و بهنندی بهی نامند و معروف است شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و طلای آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تهج اطراف و سوء القینه مجرب است و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی‌تر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار او مسهل

مخازن التعليم، ص: ۱۰۹

بعصر خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع حار المزاج‌اند و بوئیدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رافع کسالت و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن و یرقان و نزلات و درد سر مزمن و قی و منع صعود بخارات دماغ و دل و انصباب مواد و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با غسل مربی کردنست و بریان کرده او در آتش به قدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوزبوا را ریزه ریزه کرده در آن جای داده پخته باشند و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصا جرم غیر مای او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند آن و قدر شربت از آب او تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و امعای که خلط درد موجود باشد و مسهل بعصر و مضر صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و بیوست درو غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه ازو انطب است و قدر شربت از آن هر دو تا بست درم و شگوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او جهت تقویت معده و دل

و خفقان و حار و منع صعود بخارات موثر و بیدانه در دوم سرد و تر و باندک قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و سرفه حاره یابسه و تسکین حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و ییوست آن مفید و مغز دانه به مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا

سقمونیا

عربی محموده نامند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از اقصای بدن و مخازن التعليم، ص: ۱۱۰

مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع چون او را با تربد مثل او همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی مفید و مضر دل و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است و بدلش یک نیم وزن او صبر زرد و هموزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده از نیم درم کشنده است و از برگش تا یک درم

سکر

بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجویف که از طبخ منعقد گردد هر گاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد مسمی بسلیمانیست و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و شکر سرخ که مشهورست در شاه جهان آباد بشکر در دوم گرم و در اول تر بتجربه رسیده که مسهل است و روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است و هر چه صاف تر است حرارت او کمترست و هر چه کهنه شود خشکی درد غالب می شود انواع شکر صالح الغذاء و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و مبهی و سریع النفوذ بعمق بدن و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او به آب گرم و روغن بادام جهت بجهت الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن گاو نیمگرم بنوشند جهت عسر بول مجرب است و اکتحال او با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال و مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و کاهو و مانند آن و بدلش در قولنج عسل و در تقویت باه و تلین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است

سلیخه

پوست شاخهای درخت است بهندی تج؟ نامند در آخر دوم گرم و خشک و هفت قسم می باشد چنانچه در تحفه المومنین مذکور

مخازن التعليم، ص: ۱۱۱

است یکی زرد غلیظ و خوش بو دوم سرخ و خوش بو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام است و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتوح سده و مقوی اعضا و جهت ربو و سعال و درد معده و منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم است

سلق

بفارسی چقدر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوه قابضه و بورقیه و جالی و مبرد و جرم او حابس طبع و آب او ملین آن و قلیل غذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتوح و جهت رعشه و تحریک باه موافق و از طبخ بورقیت او زایل می گردد و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش نافع و ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است

سماق

مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سوم و رادع و قابض و مقوی احشاء حاره و جهت نرف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهیج نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی عنیف مجرب و مهیج اشتها و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه و قدر شربتش پنج درم

سمسم

بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش و دهم حصه آن بزر الینج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک و قیه تناول کنند جهت فربه کردن بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبوی دهان و صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن او در دوم گرم و تر و در مزوره مرضی از اکثر ادهان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب اسبغول جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحی که از آهک بهم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف و مصلحش جوشانیدن اوست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم

سمن

بفتح اول و سکون

مخازن التعليم، ص: ۱۱۲

ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را زید نامند و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه می شود حرارتش زیاده و رطوبت او کم می شود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین

جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و به آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه بی‌عدیل و یک و قیه او با نیم و قیه شکر جهت عسر بول مجرب و مضر علت‌های رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و مضعف هاضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربت‌ش در تداوی تا دو اوقیه است

سنا

گیاهی است و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی ست در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و مسحوق یک مثقال او با غسل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامند جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو درم تا سه درم و از مطبوخ او تا ده درم

سنبل

بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است و از مطلق او مراد سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و او گیاهیست بی‌گل و بی‌ثمر و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاء و حابس طبع و بجهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین و صندل بغایت مشتھی و مقوی معده و اکتحال او با مازو جهت دمعه مجرب و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

مخازن التعلیم، ص: ۱۱۳

تا یک مثقال

سنگهاره

مشهور است و سه گوش دارد مانند سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد شیرین سرد و دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظ منی بسیار مستعمل است

سنگتره

ثمر مشهور است شیرین و ترش می‌باید و بهترین او شیرین است مزاجش نزد استاد در اول سرد است مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت آمیخته بسیار مرغوب طبائع و نسبت به ترشی‌ها مضرت بسیار کم می‌دارد بلکه استاد ارقام می‌فرماید که شخصی صفراوی مزاج را دیدم که می‌گفت سرفه و نزله من که بسبب

صفر است از خوردن این برطرف می‌شود چون پوست نازک از قاشهائی او دور کرده در میان شربت گلاب و نبات دو سه گه‌ری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود و از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی می‌شود و اگر این را در ظرف گلی آب نارسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است و نیز اگر قاشها را تراشیده اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن می‌گردد و شیرین احتیاج این اصلاح ندارد و اگر بجای نمک قند بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصا اگر قدری عرق کیوره و بیدمشک و گلاب بپاشند و مضمهره حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک و قند و سنون و حریره‌ها و لعوقات و جز آن و مضر اعصاب و منی را رفیق و کم کند و مصلح آن معاجین باهیه و رب این در بعضی فوائد مذکوره قوی ازو و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو و مزیل کلف است

سورنجان

بفارسی سنبلید و بهندی بربری گویند بیخست در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتوح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب دانسته‌اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمل او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر شربت از مفرد مخازن التعليم، ص: ۱۱۴

او یکک درم و با ادویه نیم درم و بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر و مصلحش کتیرا و زعفران و شکر و بدلش مستعجله بوزن اوست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل اواند

سوس

در بلاد اکثر معروف است و در شاه‌جهان‌آباد؟؟؟؟ ملیهی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل به تلخی مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند زیرا که مار او را دوست می‌دارد و خود را با او می‌مالد و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تپهائی کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلح او کتیرا و عناب و بدلش نصف او تربد و تمن؟؟؟ او زنجبیل است و قدر شربتش تا پنج درم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بحد انعقاد جوشانیده باشند و در جمیع افعال بهتر از ان و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است

سیم

رستنی مشهور است و سرد است مقوی معده و مبهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلح او همراه گوشت پختن است

سینهل

درختی هندی کلان و سرد است و مبهی و مسمن و قابض شکم و دافع دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا و نزد حکمائ هند قوی‌ترین ادویه باهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و شیره گرفته با شکر تری برابر آن آمیخته بنوشند فهم و عمر زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او که قویتر و سطرتر بود درین فعل اقوی است

فرسخ سیزدهم در حرف الشین**اشاره**

المنقوطة

شاهتج

بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سایر اجزاست مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دویم خشک و گویند در دویم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتوح سده جگر و مقوی معده و مدر بول و مراره و مسهل اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت حرب و حکه

مخازن التعليم، ص: ۱۱۵

مغرب است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال قوی‌تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی‌تر از سایر اجزاء دانسته‌اند و گویند مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او هلیله زرد و قدر شربت از جرم او از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال

شبت

بفارسی شوبت و بهندی سویا نامند و قوتش تا ده سال باقی‌ست در آخر دوم گرم و در اولش خشک و از ادویه کبار است محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن مغص و هاضم او با تریاقیت و جهت یرقان و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل مفید و سوخته او در سیوم گرم و خشک و خوردن تخم او با رما و زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاء و عسر بول مجرب دانسته‌اند دو روز او مجفف قروح و اکتار او مضعف باصره و مضر محرورین و منجر و مصلحش آب لیمون و بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم و از تخم او تا سه درم

شعبیر

بفارسی جو گویند و بهترین او سفید بالیده و تازه آنست و کهنه او که یک سال برو گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل غذا و با قوت جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تیوعات و مضر مثانه و مصلحش روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است

شقاقل

بفارسی گذر صحرائی بهندی گاجر جنگلی و کهیر نامند بیخیست و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر مبهی و مفتوح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن کرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربتش تا پنج درم

شلجم

معرب از شلغم فارسی است و بعربی لفت نامند بری و بستانی می باشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر غذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاء و رافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شیرینها و اگر ریشه‌های باریک او سائیده با عسل بنوشد جهت سپرز و عسر بول مجرب است و ترشی شلغم ملطف و مشتهی و بی نضج است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ آن و در

مخازن التعليم، ص: ۱۱۶

جميع افعال قوی تر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیاها و گلقلند و قدر شربتش تا دو درم است

شمع

بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهم‌ها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده فروبرند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حفته او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم

شونیز

بفارسی سیاه‌دانه است و در هندی کلونجی نامند قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریخی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز بی‌عدیل و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و قطور بو داده او با زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شرب روغن او با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته‌اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلحش کتیرا و بدلش انیسون و نصف او شبت و شربتش تا دو درم و از روغن

او تا یک درم

شیرخشت

اسم صمغ بعض اشجار هرات است و از جنس شبنم نیست مانند ترنجبین و بهترین او سفید و شیرین و جبهائی بزرگ است که چون در دهن نگاهدارند کام و زبان را بسیار سرد کند و در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوائ تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و شیخ الرئیس نیز فرموده که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بست مثقال است [۱۴]

مخازن التعليم؛ ص ۱۱۶

فرسخ چهاردهم در حرف الصاد

اشاره

المهمله

صبر

بکسر با در هندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست می گویند که در هندی او را گهیگوار می گویند و سقوطری بهتر است

مخازن التعليم، ص: ۱۱۷

بعد از ان عربی و فارسی است و هرچه برو هفت سال بلکه چهار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جائز نیست و باید که در سائیدن صبر مبالغه نمایند در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی موادی که مهیائ دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائ و صفرای مائ و در علل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و به آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه و انواع زبون آن گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب می گردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش در اورام و جراحات دو چند آن حضض و در اسهال هموزن او تربد و شربتش تا یک مثقال

صمغ

در هندی گوند گویند رطوبت منجمده نباتست و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل می شود و بهترین

او زرد مایل بسفیدی و سفیدی و سفید صاف و براق است در دویم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغزی و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلائ او با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفلی و مصلحش کثیرا

صندل

قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد می‌باشد سفید و زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماع نافع و طلائ او جهت درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمزه و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصا با عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و بدل سفید او نصف آن کافور و بدل

مخازن التعليم، ص: ۱۱۸

سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر اثار سوائی تفریح مثل سفید است و قدر شربتیش یک مثقال

فرسخ پانزدهم در حرف الضاد

اشاره

المعجمه

ضان

بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیر گویند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فرجه باشد و چهار ساله و زیاده از ان غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضا اوست در دویم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی اثار و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع و اخس مجرب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جائز نیست

فرسخ شانزدهم در حرف الطاء

اشاره

المهمله

طباشیر

از چوب نی کهنه بلاد هند بهم می‌رسد و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی زبان باشد و استخوان سوخته که بان مغشوش می‌سازند باندک شوری و بیحدت می‌باشد و در آب حل نمی‌شود در دویم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد معده و جگر حار و قاطع قی صفاوی و اسهال دموی؟ و حار و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حار شرابا و ضمادا و جهت بواسیر و قلاع و تپهائی تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب و التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته‌اند و مداومت او مضر باه و مصلحش؟؟؟ مصطگی و غسل و گویند مضر ریه و مصلحش عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدلهاست و قدر شربتش تا دو درم است

طین ارمنی

گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و شربتش تا دو درم است

طین داغستان

زرد و گاهی بسیار کمرنگ چون از داغستان که حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح قوی و دافع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقان است و قدر شربتش یک مثقال

طین مختوم

بهترین او

مخازن التعليم، ص: ۱۱۹

در غایت سرخی می‌باشد و در بو شبیه بشبت در دوم سرد و خشک و تریاق جمله سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوای وبائی است و با شراب و به آب گرم و شبت مقی سموم و مضر ریه و مصلحش غسل و مضر سپرز و مصلح او کتیرا و بدلش گل داغستان و قدر شربتش تا یک مثقال

طین صوفی حمید

بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکبست سفید و خوش بو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار است و از مجرباتست و شرب او همین اثر دارد شربتش یک مثقال

اشاره

المهملة

عاقرقحا

لغت عربی است و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه به بابونه و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی تند و محرق و گویند آن بیخ طرخون جبلیست و جمعی برانند که بیخ طرخون مسمی بعود الفرحست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتوح و محلل و جالی و مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و مدر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان شربا و ضمادا نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر ریه و مصلحش مویزج و کتیرا و بدلش دارفلغل و شربتش تا یک درم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یک و قیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه برسد یا دو و قیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف نمایند

عسل

بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوامدار است که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبونترین او سبز و سیاه خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال برو گذشته باشد و در غایت حدت می باشد مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعاء و صالح الغذاء و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج

مخازن التعليم، ص: ۱۲۰

و غذائیت بیشتر و بی نضج و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعه آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتوح و جهت فضول دماغی و سینه و معده و قصب ریه و جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و حصاء و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه نافع و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را به آب جوشانیده در گوش قطور کنند پاک می کند چرک را و قی نمودن بآن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویت باه و ضماد او با عذبه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام آن و با کرسنه و زراوند طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجربست و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ حار و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و بدلش دوشاب انگور است و شربتش پانزده مثقال

عنبر

رطوبت‌یست که مانند مومیائی منجمد می‌شود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با دهنیت و خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون‌ترین او سیاه صفایحی و خالص او در خائیدن منقطع نمی‌شود مصنوع او که از لادن و گج و موم و عنبر سیاه که باوزان مخصوصه می‌سازند از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتوح سده و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده می‌کند و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و العاش حرارت غریزی نافع و طلایئ او بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم آن نو و کهن مجرب و

مخازن التعليم، ص: ۱۲۱

بخور او مصلح و باو بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد شری در محرومین و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبديست و بدلش بوزن او مشک و شربتش یک دانگ

عنب

بفارسی انگور و بهندی داکه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ‌دانه و کم‌تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوها و بغایت مسمن بدن و صاف‌کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه ریحیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجین و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه‌ها خوردن آب مناسب نیست و مورث تپهائی عفن و استسقا و ما بین دو طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح و ذرور تخم سوخته او جهت جراحات نافع

عنب الثعلب

بفارسی سک انگور و روباه تربک و بهندی مگو گویند بری و بستانی می‌باشد و هریک نر و ماده می‌بود قسم ماده و بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و باقوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار وقیه آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقای حار و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع زحیر و مغص و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است

بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقیست معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت
مخازن التعليم، ص: ۱۲۲

سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مئانه و سینه و فساد جگر و با سکنجین جهت شری بیعدیل است و قدر شربتش تا پنجاه عدد و اکثار او دیرهضم و نفاخ و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیة و در مبرودین گلاب و شکر و بدلش سپستان

عود

بهدنی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب و براق و خوش بو و تلخ است که در ته آب نشیند و آن را غرقی نامند در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در تقویت معده بیعدیل و مفرح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجین و کافور و مضر سفلی و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال

فرسخ هیزدهم در حرف الغین

اشاره

المنقوطة

غاريقون

چیزیست شبیه به بیخ و از جزائر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و حمیز و امثال آن بسبب تعفن متکون می شود و بهترین او سفید سبک وزن که باندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او جائز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه او کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن می گذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تنیدی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهریک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتوح سده جگر و گرده بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با میفختج [۱۵] جهت ورم بارد حلق نافع و اقسام زبون او قاتل و مورت کرب و مصلح او در همه احوال جند است و بدلش نصف وزن او شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چند آن بسفائج و قدر شربتش تا یک مثقال.

مخازن التعليم، ص: ۱۲۳

غافث

شکوفه گیاهیست که بود مائل به بنفشجی و طولانی و تلخ و با عفوصت و قوتش تا سی سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتوح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تپهائی مرکبه و ذرور او مجفف و التیام‌دهنده زخمها و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و شربت او سه درم و در مطبوخ هفت درم است

فرسخ نوزدهم در حرف الفا**فاوانیا**

عود الصلیب است بیخ نباتیست کمتر از درعی و نر و ماده می‌باشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتوح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا و بدلش در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند مدجرح قدر شربتش یک مثقال است

فجل

بفارسی ترب و بهندی مولی نامند بری و بستانی و شامی [۱۶] می‌باشد بری او تندتر از بستانی و شامی می‌باشد و تخم اقسام آن قویتر از سایر اجزای او بعد از آن پوست و برگ ریزه او بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزای بمراتب مرقومه تا سوم گرم و در دوم خشک هاضم و غیر منهضم و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و باندک تلین و نیکوکننده رنگ رخسار و آب او مفتوح سدد و معین قی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمی‌شود و آب او کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش قطور کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهارم درم تخم شلغم در آن نهاده بقیه آن را از پارهای ترب بند کرده بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خوراندند در اخراج سنگ مثانه مجرب است باید که سه روز بدستور متواتر همین عمل نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و

مخازن التعليم، ص: ۱۲۴

دندان و مصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقوی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و در تمام افعال قویتر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوبا مجرب و قدر شربت از جرم او بست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یک درم است و بری او بسیار گرم و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب از ترب و شلغم بستانی است و گرم‌تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک

فرفیون

اسم صمغیست خاکستری رنگ مایل یزردی و کهنه او مایل بسرخ و متخلخل و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم گرم و خشک و گویند در آخر سویم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و اکتحال او با غسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو سه حبه بجهت احتباس طمث مجرب و اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش دو قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و مصلح آن آب فواکه بارده و تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجبست و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین چرب کردن است و بدلش در استسقا ماذریون و در قولنج جند و قسم سیاه قتال است

فرنجمشک

معرب از پرنجمشک فارسی است و آن بری و بستانی می باشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم و تر و قویتر است مفتوح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در افعال بهتر از مرزنجوش و تمام و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سربارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر؟؟؟ و تخم او بسیار خشک هاضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است

فستق

معرب از پسته فارسی است درخت او شبیه بدرخت سقر و قوت غیر مقشر او را عرصه دراز و مغز او را تا سه ماه باقیست و آب لیمون

مخازن التعليم، ص: ۱۲۵

حافظ فساد اوست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر و مبهی و مفتوح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم آن به حدی که سایر لبوب ماکوله باو نمی رسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذهن و رافع خفقان و جهت درد جگر و قی و غثیان و لاغری و سرفه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیاها و میوههای بارده و پوست سرخ رقیق لاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند در آن آب نشستن جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوش بوکننده اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب

فضه

بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و تکون او از گوگرد و زیق پاک دانسته‌اند که گوگرد بقدر عشر زیق باشد در اول سرد و خشک و گویند معتدل و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه استسقا و سپرز سنگ کرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مقید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش نیم درم و خوردن در ظرف نقره باعث تفریح است

فلفل

بهندی مرچ گویند سیاه و سفید می‌باشد و هریک بری و بستانیست و سفید املس و قابض تر و سیاه چین دارد و تندتر در آخر سوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته‌اند و جاذب و هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتاح سدد و مقوی معده و جگر و مسحن آن و پادزهر علت‌های عصب و اعضاء عصبانی و با شیر و شکر محرک باه و رافع سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست

مخازن التعليم، ص: ۱۲۶

خشخاش جوشانیده باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم‌خورده سریع الاثر و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه و حلق و مضر کرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلحش روغن‌های سرد است و در مبرودین غسل و بدلش زنجبیل و شربتش تا یک مثقال

فودنج

معرب از پودنه فارسی است بری و بستانی و جبلی و نهری می‌باشد و مراد از مطلق او بریست و مشکطرامشع قسمی جبلی است و بری را شاخها متفرق و تند بود با عطریت و برگش ریزه و مایل باستدارت و تخمش مشابه به تخم ریحانست و در اول سوم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت استسقا و یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قدر شربتش تا دو درم است فودنج نهری را برگ دراز و ساق بزرگ می‌باشد و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و مضر باه و کرده و مصلحش کتیرا و بدلش نعناع و شربتش یک درم است

فیروزج

معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صاف است که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد می‌گردد در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان و با غسل جهت صرع و سپرز و سنگ کرده و مثانه و اکتحال او جهت تقویت روح باصره و دمعه و ناخنه و بیاض رقیقه طبقه قرینه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یک درم و بالخاصیه سدد درم او جهت گزیدن عقب مجرب یافته‌اند و داشتن او مقوی دل و مانع

خوف است و دیگر خواص او در ساحل اول از زورق اول از فرسخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است

فرسخ بستم در حرف القاف

قافله

بفارسی هیل نامند و بهندی الاچی؟؟؟ گویند کبار و صغار می‌باشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را

مخازن التعليم، ص: ۱۲۷

سفید و هر دو با عطریت و تندی و تلخی‌اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و نر و صغار را انثی و ماده گویند و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوش‌بو و در تفریح و سایر افعال قویتر و در دوم گرم و خشک و مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتاح سدد و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی و غثیان و درد جگر و سده آن و خصوصا با غلاف آن و جهت صرع و سنگ کرده نافع و گویند مضر رایه است و مصلحش شکر و بدلش یک وزن و نیم آن قافله صغار است و شربتش تا یک مثقال و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قویتر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش دو درم

قثا

بشای مثله اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ کرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع‌الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتاح و قویتر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که ازو بهم رسد مستعد عفونت و مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفاوی مفید است

قثد

اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالننگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتاح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاء و غلیظتر از قثا و جهت تپهائی تند و یرقان و درد سر و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرائی که در معده و امعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام‌کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی می‌شود و مصلحش معاجین حاره و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و تخم او سرد و تر از خیارزه مدر بول و رافع تپهائی حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آنکه از حرارت باشد و مضر انیثان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه

مخازن التعليم، ص: ۱۲۸

و قدر شربتش تا پنج درم است

قرنفل

بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختی ست نر و ماده می‌باشد و در سوم گرم و خشک مفتوح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و سلس البول و نیم درم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و طلای آن بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سگته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر کرده و امعا است و مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه و قدر شربتش تا یک مثقال است

قرفه

اسم جنس پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوش‌بو و سیاه و سطر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن داور اقرفه القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخ و شیرین تر از قرفه القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است و او را قرفه الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و قسمی سفید مخطط بخطوط و قسمی سفید زودشکن می‌باشد بهترین اقسام قرفه القرنفل است و در افعال ضعیف تر از دارچینی و جمعی آن را ازو قویتر دانسته‌اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضاء باطنی و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درم

قرع

بفارسی کدو نامند دو قسم می‌باشد یکی را کدوئ سبز و دیگری را رومی گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتوح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل غذا و خوردن کدو با مزورات جهت تپهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ و مربائی او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغی و تولید خلط صالح مؤثر و ترش او ملطف و هاضم و مسکن حدث خون و صفراست و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تپها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه متغلب بطبع غالب آن می‌گردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و دفع آکله و زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت

مخازن التعليم، ص: ۱۲۹

حرقته البول و لاغری کرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تپهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می‌برآرند الطف است و جهت رفع بیخوابی و بیوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تپهای حاره بיעدیل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش تخم هندوانه و روغن کدو که چوب او را کوبیده آب آن را با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب جهت حرارت و بیوست دماغ و تشنج یابس و تلین صلابات بسیار مفید است

قسط

بیخیست شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و سه قسم می‌باشد یکی شیرین و سبک و سفید با عطریت و آن را قسط بحری و عربی گویند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و سطر و کم بود تلخ و آن را قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی و خوشبو و سنگین و بی تلخی است و از مطلق او مراد قسط [۱۷] شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم ناخورده است که اندک زبان را بگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست در سوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتوح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد سینه و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با غسل جهت ربو و تشنج و کزاز ازو؟ رعشه و حذر نافع و مضر مثانه و مصلحش گلنگین و مضر ریه و مصلحش انیسون و بدلش نصف وزن آن عاقرقرا و قدر شربتش یک درم و روغن قسط ساذج که قسط تلخ چهل مثقال را نیمکوفته در شراب یک شبان‌روز تر کنند و با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی

قصب السكر

بفارسی نیشکر و بهندی گنادایکله گویند در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتوح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و از پختن او نفخ زایل می‌شود و اکثار خوردن غیر مطبوخ او مفسد اشتها و مضر پیران و مصلحش انیسون

قصب الذریبه

بهندی چرایته گویند نباتیست مشهور در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتوح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا
مخازن التعليم، ص: ۱۳۰
و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام‌دهنده شکاف عضل و طبیخ؟ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بارد مجرب و قدر شربتش تا دو درم است

فرسخ بست و یکم در حرف الکاف

کافور

صمغ درختیست اقسام می‌باشد چنانچه در مطولات مرقوم است و درخت کافور سوائ بلاد سراندیپ نمی‌باشد مصنوع و اصلی می‌باشد و فرق میان مصنوع و اصلی نقلی و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه بوی لیمون و ترنج است در سوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نرف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن به آب کشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحت تازه و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی مو و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره

و خوش بو و بدلتش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفید معده و گویند این قدر قاتل است

کبریت

بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد مایل بسرخ و سفید و سفید مایل بکبودی و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال می ماند محلل و ملطف و مسخن و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و طلائ او مسکن ضربان اعضا و با سرکه و عسل و عاقرقرا جهت جذام و جوششهای سوداوی طلاء عجیب الاثر است و با ماست و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعه و قروح سرد قوبا مجربست و بخور او مسقط جنین و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلتش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر شربتش از دو دانگ تا یک مثقال کبر نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزاء در سوم گرم و خشک مفتوح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او بسرکه

مخازن التعليم، ص: ۱۳۱

و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام آب و نیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز مو سفید نرود و مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر نامند و تخم او در سوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خائیدن دانه او ملین طبع و خیار او مفتوح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجین

کتان

بهندی السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر و ملین طبع و باندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب می دانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با اسپغول جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النساء نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجین و مظلم بصر و مصلح او کشنیز و مضر انثین و مصلحش عسل و بدلتش حله است و قدر شربتش از سه درم تا ده درم

کتیرا

بهندی کتیرا گویند صمغی است و آن سفید مایل بسرخ و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقه البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد کرده و مثانه و امراض چشم مفید و طلائ او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و اکتحال او جهت اقسام رمد موثر و مضر سفلی و مصلحش انیسون و بدلتش در تعزیه و غیر آن صمغ عربی و در تلین و تغلیظ تخم کدو است و قدر شربتش از یک درم تا

پنج درم

کرفس

بهندي اجمود است اقسام می‌باشد قسم جبلی صحرائی و جبلی غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی می‌باشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و بیخش قوی‌تر اجزاء اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتوح سدد جگر و سپرز و مدر بول

مخازن التعليم، ص: ۱۳۲

و حیض و منقی کرده و مثانه و مبهی و محرک باه و اشتها و قی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و مضر حوامل و مرضعه و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل آن و منجر و تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی‌تر از سائر اجزا و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سحج و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و قدر شربت از بیخ او در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم و از تخم آن یک درم است

کراث

بفارسی گندنا نامند بری و بستانی می‌باشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است آنچه بر گش باریک‌تر و در تمام سال موجود است کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می‌رسد کراث شامی گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتوح سده جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و اقسام کراث دیرهضم‌تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون و مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با حب الآس قاطع نرف الدم و محرک اشتها و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یک درم تا دو مثقال است

کزبره

بفارسی کشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی می‌باشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و از آن زبون‌تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی آن در دوم است و شیخ الرئیس و جالینوس گرم دانسته‌اند و تازه او باندک حدت و قاطع باه و نعوظ و هفت مثقال او با شکر مشتھی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماع خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون سرب را به آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان مفرح و

مخازن التعليم، ص: ۱۳۳

غیر مفرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش و کاهو و قدر شربت

از آب او یک وقیه و از جرم او تا سه اوقیه و تخم او که کشنیز خشک عبارت از دست در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بو داده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر و با صندل و انیسون جهت تقویت معده مفید و خوائیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مقلل حیض و مسکن نعوظ و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیم برشت و بدلش تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یک وقیه است

کسیر و

بیخ رستنیست سیاه پرمو سرد و گران و دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصا اگر او را مع پوست بخورند و جماعت او را سائیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده می‌خورند باعث سردی و نافع سوزاک می‌شود خصوصا که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را خائیده آبش فروبرند و ثقل او را بیفکنند موجب تبرید و عدم گرانی می‌شود

کثوث

گیاهیست باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سپرز و جگر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی تر از سائر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بو داده او قابض و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث آن افسنتین است و قدر شربتش از آب او دو وقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و از تخم او دو درم است

کشری

بفارسی امروز و بهندی سفری آنب [۱۸] گویند بری و بستانی می‌باشد و بستانی آن ترش و شیرین و اقسام است امروز شیرین معتدل و مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلین و

مخازن التعليم، ص: ۱۳۴

مرطب دماغ و اهل هند قابض شکم نوشته‌اند و استاد مرحوم باشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده‌اند و مولد نفخ و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بهترین اقسام امروز ترش و لطیف آبدار رسیده اوست در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مضر مشائخ و مصلحش عسل و نارسیده مورث قولنج است و شگوفه امروز مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الحلاوه و بسیار قابض و مسدود است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبو و رب او قابض طبع و مقوی معده حاره است

کمون

معرب از خامون و بفارسی زیره نامند بری و بستانی می‌باشد و هریک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید زابنطی گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی بری و زبون‌ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم و خشک و مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هاضم و جهت عسر النفس و تخمه و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با سعت و سعوپ او با سرکه جهت رعاف نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و بدل کرمانی سائر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندناست و قدر شربتش دو درم و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری است

کندر

صمغیست مستدیر و صلب مایل بسرخی را کندر ذکر و سفید و نرم را انثی و تازه را که در انبانها حرکت داده باشند مدجرح و پوستهائی رقیق او را که از سائیدن بیکدگر جدا می‌شود قشار کندر و آنچه صفایحی و مانند او باشد دقاق کندر نامند و قوه کندر تا بست سال می‌ماند در دوم گرم و در سوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم حجب دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و مبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و با مصطگی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و

مخازن التعليم، ص: ۱۳۵

اسهال رطوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصا با جوز و بسباسه و اکتحال او جهت جلای باصره و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل مفید و اکتار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و بدلش مصطگی و قدر شربتش نیم درم است و قشار کندر خشک‌تر از کندر و شدید القبض و جهت نفث الدم بغایت مؤثر و مقوی معده و مانع سیلان مولو باعضا و دقاق کندر لطیف‌تر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف‌تر از قشار است

کهربا

از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل می‌افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه‌ایست که مانند سرصر؟ منجمد در جزائر مغرب می‌گردد و صاحب تحفه می‌نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر می‌شود که کهربا و سندروس از یک جنس اند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال می‌باشد و در ربودن گاه هر دو شریک اند و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب گاه می‌کند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده می‌باشد و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته می‌دهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب و

از زمین مزارع مغرب بهم رسد در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نرف الدم جميع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مٹانه و با مصطگی جهت عسر البول و بالخاصیه جهت زحیر نافع و طلائ او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس مخازن التعليم، ص: ۱۳۶

و در تفریح مروارید و شربتش نیم مثقال است

کهرنی

ثمر درخت هندی مشهور است و دو قسم می‌باشد هر دو قسم سرد و تر و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و چون در آب سائیده در چشم کشند پهلوی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدود قولنج دارد و مصلحش دوغ است

فرسخ بست و دوم در حرف اللام

لاجورد

حجر معدنی معروف است و بهترین او صاف شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه می‌سازند و؟؟؟ لاجوردی نمی‌باشد در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و صاف کننده آن از کدورات و بالخاصیه رافع سودائی حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و او مفرح و مقوی دل و جالی و با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف مفید و مضر فم معده و مصلحش مصطگی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال

بن

بفارسی شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جنیبت و دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جنیبت در اول سرد و خشک

بن البقر

شیر گاو است و گاو میش از جنس اوست و شیر این اغلظ ازو و هر دو را دهنیت غالب و مائیت و جنیبت کمتر و شیر گاو مائل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است و تازه دوشیده آنکه سرد نشده باشد بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذاء

و نیکوکننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و سل که بی‌طپ خلطی باشد و امراض بینی و قوبا و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با خرما و گردگان جهت فربهی کرده و بدن و طلائی او با سفیدآب قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع

مخازن التعليم، ص: ۱۳۷

و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ کرده و مئانه و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یکرطل است

لبن الضان

شیر گوسفند است دهنیت و جنیبت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و جوهر دماغ و نخاع و نفت الدم مؤثر و با صمغ عربی در روغن بادام جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضار مثل سائر شیرها است

لبن المغر

شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مئانه و تپهای مزمنه و دق و غرغره او جهت ورم لهات و خناق النفع و در سائر افعال مانند شیر گاو و از ان لطیف‌تر و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است و بدلش شیر گاو

لبن النسا

شیر زنان است و موافق‌ترین شیرها است و از مرضعه دختر سردتر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش شیر الاغ است و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسبیدگی باشد و با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله را بر روی قمل دوشند قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب تحفه المومنین آن را از مجربات نوشته است

لبن اللقاح

شیر شتر است و دهنیت بسبب شدت امتزاج ازو جدا نمی‌شود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از دو اوقیه شروع کنند و بتدریج تا یکرطل رسانند و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند

لبن الاتان

شیر الاغ یعنی خراست و مائیت غالب و جنیت و دهنیت کم دارد و او

مخازن التعليم، ص: ۱۳۸

سردترین شیرهاست و بسیار مرطب مبرد است و مفرح و جالی و مفتوح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل دق و هزال بیسی و سرفه حار و نزله تند و عسر النفس حار و نفت الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مئانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر مرطوبین و درد سربارد و مصلحش گلنگین و بدلش شیر تر و تعلیف او باشیای مناسبه بهر علتی شرط است و قدر شربتتش از دو وقیه تا نیم رطل است

لبن الحامض

بفارسی ماست نامند و بهندی چهاچه گویند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باوست و مضر معده سرد و کثیف و دیرهضم و مسدود مولد خلط خام و مضر تپهای مرکه و عفته و مصلحش معاجین و ادویه حاره و زنجبیل مربی

لحوم

بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یک سال و کمتر از شش ماه برو نگذشته باشد و بعده گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهمییت و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و نقصان ارواح و سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از ان بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جائز نیست و گوشت آب و ماء اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است

لسان الحمل

بفارسی بارتنگ نامند صغیر و کبیر می باشد تخم صغیر سیاه و کوچک و تخم کبیر ریزه تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتوح و حابس نرف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ و بیخ او مسکن و تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفت الدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سدر و صرع و تپهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی نافع و

مخازن التعليم، ص: ۱۳۹

ضماد برگ او رادع اورام حاره و گویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و بدلش حماض

بستانی و تخم او در افعال مانند عصاره آن و بو داده او قابض و مغری و مقوی امعا و رفع زحیر و عرق بارتنگ در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در سائر افعال ضعیف تر از عصاره اوست و قدر شربت از آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است

لسان الثور

بفارسی گاوزبان نامند و گل او لاجوردی می‌باشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف جمیع اجزاء او و مفرح و مقوی اعضا رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سودای و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او ده درم و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از او و قدر شربتش سی مثقال و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی این دندان و حرارت دهان مفید

نور الحلو

بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتوح و حافظ قوت‌ها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر غذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و بو داده او قابض و مقوی معده و برگ تازه او مسهل و خشک او قابض و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قویتر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج بیسی و حقنه و شرب و چکانیدن او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاء و با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حار مفید و غرغره او به آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشائ ضعیفه و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا نه مثقال

لولوء

بفارسی مروارید

مخازن التعليم، ص: ۱۴۰

و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی به در است و آنچه در صدف منحصر به یکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و بهترین او سفید بزرگ و مدور است و روغن و عرق و بویهای کریهه مضر او در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا- و غواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و حصاء و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت رمد و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب می‌دانند و نگاهداشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش بسد و

بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است

لیمو

در جمیع افعال مانند ترنج است پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتوح سده کرده و محلل قولنج ریخی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سائر افعال مثل پوست ترنج و آنچه ما بین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و بثور و شری و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشند و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله و قی صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر عصب و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بغایت عظیم و در دفع سموم همچو تخم ترنج و قدر

مخازن التعليم، ص: ۱۴۱

شربتش از یک درم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج

فرسخ بست و سوم در حرف المیم

مامیران

قسمی از زردچوب است و هندی او که زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که زرد مایل بسبزی می‌باشد و تخمش شبیه به کنجد در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بست سال باقی است مفتوح سده و مقرح جلد و جالی و مدر و محلل و شراب او جهت یرقان و پیچش و ریاح غلیظه و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مصلحش عسل و بدلش زردچوبه و شربتش نیم مثقال

ماش

بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست و لطیفتر از عدس و در سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق کرده و مقوی عصب و بهترین ادویه صاحبان تپهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیرهضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیه با وجود برودت تحریک سودا نمی‌کند

ماعز

بفارسی بز و در هندی بگری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین و مریضان گرم مزاج و فصل گرم و بلدان و اهویه گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و خرما است و میوه‌های تازه و ترش‌ها و ماء الشعیر باو بغایت مضر است و گوشت بزغاله ما فوق شش ماهه بسیار بارطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوت قابضه و طلائ سرکین او بغایت محلل و جهت ورم سپرز و استسقا سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و یا عسل جهت اورام صلبه از مجرباتست و فرزجه سرگین خشک او را با کندر جهت رفع ادرار حیض و شرب سم سوخته بز نر تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته‌اند و دافع کردن با او جهت عرق النساء از مجرباتست

مرزنجوش

معرب از مرزنگوش فارسی و غیر از ان الفار است و بهندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوش بو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال بهتر

مخازن التعليم، ص: ۱۴۲

از سوسنبر محلل و مفتوح و تطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاء و مفرح و مسخن احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض او جاع بلغمی نافع و طلائ او با حنا در حمام جهت درد سربارد و با بذر البنج جهت ورم اثین مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سربارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع

مرو

لغت نبطی است و می گویند فارسی است و بفارسی مرورشک نیز و بهندی کنوچه خوانند اسم جنس است و انواع می باشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و از مطلق او مراد نوع خوش بوی اوست که مرماحور باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک‌اند و محلل ریاح و بلغم و مفتوح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع استسقا و درد اعضا و تخم او ملین طبع و بوداده تخم آن قابض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است

مرجان

معروف است در هندی مونگا نامند در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یک درم او را پادزهر جمیع سموم دانسته‌اند

مسک

بفارسی مشک و بهندی کستوری نامند خون منجمدیست که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند و ترک حاصل می‌شود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه‌تر از پا دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز به حدی که بدنباله او رسد در آن سوراخها می‌باشد که استنشاق بآن می‌کند و مسک چهار قسم می‌باشد یکی را ترکی نامند و آن خونست که از حیوان بطریق حیض

مخازن التعليم، ص: ۱۴۳

یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد می‌گردد او در غایت خوش‌بو و بوی او رعاف می‌آرد و رنگش زرد و قطعات او دراز و باصلابت و قلیل الوجود است و دم را تبئی نامند و آن نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم می‌رسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف اوست می‌افکند و سوم را چینی نامند و آن خونست که بعد از صید موضع ناف او شکافه اطراف را بدست می‌مالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک می‌کنند و آن سیاه باصلابت باشد چهارم را هندی نامند و او خونست که از ذبح حیوان مذکور بهم می‌رسد و با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک می‌نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عملی سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است اینست که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آن را بیرون کنند پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است و الا- فلا- و آنکه در نافه نباشد اینست که قدری از آن گرفته به آب دهن در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و بهترین او تبئی است و قوتش تا سه سال باقی می‌ماند و از نافه بیرون آورده او تا یک سال در موم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب می‌شود و مفتوح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی باه و اعضاء رئیسه و حرارت غریزی و اعضاء ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و جابس طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و مسمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان مؤثر و رساننده قوت ادویه بعمق بدن و فرزجه او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکنه و جمیع امراض بارده دماغی و طلا و تمریخ او با روغن بان بر مقدم دماغ جهت فالج و بوئیدن او جهت نزلات و صداع بارد و طلای او با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و شرب او باعث بدبوئی دهان و مصلحش گلاب و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج است و قدر شربتش تا نیم درم

مشکطرامشیع

قسمی از پودینه و قویتر از اقسام آنست در آخر

مخازن التعليم، ص: ۱۴۴

سوم گرم و در وسطه آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاء و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و قولنج و درد رحم و تقویت اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سرکه و بدلش بوزن او پودینه و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال

مصطکی

معرب از مسطخی و بعربی علك الروم نامند صمغ درختیست سفید او را رومی گویند و قوتش تا بست سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محلل ریاح معده و رافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیجات مسهل سودا و جهت عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم قصبه ریه و با کهر با جهت نرف الدم و با کندر جهت قوت فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خائیدن او جهت جذب رطوبات دماغی مؤثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گردگان و کتیرا و بدلش بوزن او کندر و در تقویت معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا یک مثقال است

مقل

بهندی گوگل گویند مراد ازو صمغ درختیست مانند درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار یافته می‌شود و صمغ آن هرچه مائل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق و مایل بزردی را مقل الیهود و مائل بتیرگی و سیاهی را صیقلی می‌نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی می‌باشد و او را مقل عربی گویند و بهترین زرد صاف براق تلخست که زود حل شود و چون بر آتش اندازند خوشبو شود و قوتش تا بست سال باقیست و در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت تلین اورام صلب و درد پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با اندکی سیندور جهت اسقاط دانه بواسیر و ثلیل و بخور او جهت بواسیر از مجرباتست و مضر ریه و مصلحش کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر و قدر شربتش یک درم است

ملح

بفارسی نمک و بهندی لون نامند

مخازن التعليم، ص: ۱۴۵

معدنی و مائی می‌باشد معدنی بدون آب متکون می‌گردد و آن جبلی و بری می‌باشد و مائی آن آبهایست که منجمد می‌گردد و معدنی او اقسام است و هریک را نامی مخصوص است و مذکور می‌شود بهترین او نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبون‌ترین آن ملح معدنی است و املاح مصنوعه نیز می‌باشد و آن چنان می‌باشد که خاکستر بعضی نباتات که آب آن را صاف نموده بآتش یا بافتاب منعقد می‌سازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک می‌گیرند و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموعه آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و مصلح اغذیه بارده و بوداده آن قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعا و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با عسل و سکنجین رافع ضرر افیون و سموم مخدر و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن به آب نمک و سکنجین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و عرق او که بقرع و انبیق کشند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات معده و امعا و مفتح سدد و رافع استسقا و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن

ملح اندرانی

بفارسی نمک سنگ بلوری نامند در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه قوی تر و در ادویه عین استعمال غیر او جائز نیست

ملح اسود

از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نفطیت ست مقی و مخرج بلغم و سودا

ملح العجین

نمک طعام است و الوان مختلفه می باشد و اکثر او سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزرده و بهترین او سفید و صاف است و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است

ملح هندی

نمکی است شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات بزرگ می باشد در اول سوم گرم و خشک مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام و قدر شربتش یک درم و نیم

مومیا

لغت یونانی

مخازن التعليم، ص: ۱۴۶

بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد می شود و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافته می شود بخوبی فارس و بلاد ایران نمی رسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته باشد در اول سوم گرم و در دوم خشک و تیز و بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و معین باه حافظ ارواح بدنی و سریع النفوذ و جهت وجع الفواد و اختناق رحم و ابتدائی جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و فالج و فواق و رعشه و لقوه و سمومات مشروبه و درد و تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفت الدم و جراحات مثانه و سلسل بول و شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل ببعیدیل و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او به آب مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر

محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سائر امراض از یک قیراط تا یک دانگ

فرسخ بست و چهارم در حرف النون

نانخواه

اسم فارسی است و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائن گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سوم گرم و خشک مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل و دافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغض ریخی و آنچه بسبب دواى سمی مسهل باشد و جهت رفع عادت افیون و مضرت آن و قی و غثیان و آروغ بدبو و تخمه و فساد اشتها و تپهای مزمنه خصوصاً ربع و سردی احشا و بهق و برص نافع و ضماد او با سفیدی تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام آن از مجربات است خصوصاً

مخازن التعليم، ص: ۱۴۷

با طین قیمولیا و ناشتا خوردن سه مثقال او که در یک رطل شیر بجوشانند تا بنصف رسد با شکر یک وقیه که بالای لحوم خورد جهت رفع سنگ گرده و مثانه از مجربات است و بسیار فربه می کند و چون او را در آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و خشک نمایند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتها مایوسین مجرب است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلح آن ترمس و بدلش شونیز در غیر تسمین و قدر شربتش تا سه درم

نارجیل

بفارسی نارگیل و بهندی تاریل و کهوپره گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و متکرج او بسیار گرم و خشک و با مضرت است و آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مسخن گرده و مسمن بدن میرویدین و جهت دافع مواد بارده بلغمی و سوداوی و جنون و ضعف جگر و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیرهضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوه‌های ترش و متکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربتش از جرم آن تا سه مثقال و از آب او تا سه وقیه

نارجیل بحری

بفارسی نارگیل دریائی گویند مقی قوی و سائیده او جهت رفع سموم و هوام و افعی و افیون و مانند آن مجرب است و تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود و رافع مضرت هوای وبائی و اختلاف آبها است و اقوی از تریاق کبیر است و قدر شربت او یک قیراط است

نارنج

معرب از نارنگ فارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شگوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دویم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفه حار و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از ترنج و شرب یک گرم و نیم خشک او به آب گرم جهت پیچش و ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر و آب خیسانیده پوست و شگوفه او جهت عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع امراض حاره و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو گرم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و در سائر افعال مانند ترنج

مخازن التعليم، ص: ۱۴۸

و لیمو است و ضرر نارنج باعصاب کمتر است و بوئیدن شگوفه او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دویم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز هر روز دو اوقیه او با ربع درم مرجان و حب حاجت شکر جهت رفع طحال مجرب و اکثار بوئیدن او مورث بیخوابی و مفسد عرق بهار هواست و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه تا یک سال باقیست

نشا

بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تراست مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا بوداده آن و با شکر و روغن بادام که نیمگرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه درد سینه و سل و قطع خون بواسیر نافع و مقلل منی و مسدد و دیرهضم و مصلحش شیرینها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال

نیل

بری و بستانی می باشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و رافع نفث الدم و نرف الدم و جالی کلف و بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طلای سوخته او با نیم وزن مردارسنگ و قدری روغن گل و موم جهت آکله از مجرباتست و باید که قبل از طلا موضع را به آب بارتنگ و عسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او مامیثا و قدر شربتش تا دو گرم است

نیلوفر

نباتیست مشهور انواع می باشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد گرم و خشک و کبود او لطیف تر و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تپهائی حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش بنفشه و خطمی و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و سیلاب منی و ضمادش جهت درد مثانه و معده نافع

مخازن التعليم، ص: ۱۴۹

و تخم‌ش رافع ادرار حیض و درد مثانه است و اکثراً او و شرب تخم‌ش مضعف قضیب و منجمدکننده منی و قدر شربت از هریک او از دو درم تا سه درم

فرسخ بست و پنجم در حرف الواو

ورد احمر

بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بستانی تمام ناشگفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتوح ماساریقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و طلائ او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم درد است آن را زرورد گویند و دو درم او به آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه و ماشری در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه زخمها و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر است و طلائ او با سرکه و لخلخه او با سرکه و گلاب مسکن درد و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و چرب کردن ادویه حابس اسهال باد مقوی فعل آن و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه و بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است و مایل بسردی و با حرارت

مخازن التعليم، ص: ۱۵۰

لطیفه و مائل برطوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته‌اند و مقوی دماغ و فم معده و قوت‌های بدنی و نیم گرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و درد جگر و سرد او جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوئیدن و طلاء نمودن او جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و لخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی و خمار و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه مسهل است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا هیجده مثقال

فرسخ بست و ششم در حرف الهاء

هندبا

بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری می‌باشد بستانی او دو قسم می‌باشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبائی شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او دیگری را برگ کوچک و باریک و گلش

کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندباء البقل نامند هر دو قسم در اول سرد و تر و باجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع است و از جهت لطافت مفراط بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغییر طعم و طبع او می‌شود و او مفتوح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او به آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سدیست و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تپهائی کهنه و تقویت معده و با گلکند جهت تپ ربع و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره بی‌عدیل و غرغره او با خیارشبر جهت ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت رمد حار مجرب خصوصا بآرد جو و روغن بنفشه و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت

مخازن التعليم، ص: ۱۵۱

و باجزای بارده و جهت تپهائی صفراوی و سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نرف الدم و تحریک اشتها مؤثر و بغیر از ترطیب نائب مناب برگ کاسنی و او مغشی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوش‌بو موافق او و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و بیخکاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتوح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تپهائی مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او از یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا پانزده درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف‌تر است و بری او نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ می‌باشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی‌تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و هریک بدل دیگری‌اند

فرسخ بست و هفتم در حرف الباء

یاقوت

اقسام می‌باشد بهترین او سرخ شفاف گلناری است که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دوم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یک درم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نرف الدم و انگشتی او جهت قضای حاجات و غرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان مؤثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ

یاسمین

در هندی چنیلی نامند بری و بستانی می‌باشد بستانی او در دوم گرم و خشک و مفتوح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفرو رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض و بوئیدن او جهت درد سربارد و تقویت دماغ و نطول طیبخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب

مخازن التعليم، ص: ۱۵۲

اعانت نعوظ مؤثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد و بدل او هر دو یاسمین بری و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب او ده درم و روغن یاسمین بدستور مفتوح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثير است و قدر شربتش از سه درم تا پنج درم و گل یاسمین زرد را در حنظل سبز مهرا پخته یک درم او را با عسل یک و قیه چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقا و درد کمر و مفاصل مجربست

شوم

آنچه خشک و تر ببیند

مسکر

چیزیست که مستی آرد اعم از آنکه با تفریح باشد مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب

هاضم

چیزیست که غذا را بزودی فائده طبع دهد مانند زنجبیل و این ضد مفعج است

منزل سیوم در معالجات

امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است

رفیق اول در بیان تدبیر امراض

مختصه بعضو عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بست و دو طریق است

رفیق دوم در بیان لغات مستعمله

اشاره

درین کتاب تا مبتدیان را اشکال نه افتد

آبزن

آنکه آبی که ادویه درو جوشانیده باشند و در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن بنشانند و آبش تا به ناف باشد

استنشاق

چیزی مای در بینی کشیدن

اطریفل

معرب از تری پهل است که عبارت از هلیله و بلبله و آمله بود

اکال

چیزی است که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد مانند زنگار

اكتحال

چیزی در چشم کشیدن

انکباب

آنکه بخار آب گرم بدن رسانند خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق می سازند یا بخارات مطبوع ادویه بگوش رسانند

پادزهر

چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل بازدارد تا بسبب آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته‌اند هرچه دفع سم بالخاصیه کند و مفرد باشد پادزهر است مانند زهرمه‌ره

پاشویه

آنکه در آب گرم یا در آبی که در وی سبوس گندم و غیره ادویه جوشانیده باشند پایهای بیمار را گذارند به نوعی که تا زانو در آب بود

بخور

آنکه ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو دهند

برود

آنکه ادویه سرد که آن را ترطیب نموده باشند بچشم کشند

تدهین

روغن مالیدن است

تریاق

دوائی است که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته‌اند که مرکب صناعی باشد

تمریخ

چیزی تر بر بدن مالیدن

جاذب

چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جندبیدستر

جالی

چیزیست که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بخراشد حار و بارد می‌باشد حار همچون ترمس بارد مانند حموضات

مخازن التعليم، ص: ۱۵۳

جامد

چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن در ذات خود رطوبتی دارد که برای او برودت مکثف مجمد عارض می‌شود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی درو تاثیر می‌کند سیلان می‌پذیرد و مانند موم

جوارش

چیزیست که طعام را هضم کند

حقنه

سائل است که در محقنه کرده از راه دبر بامعا و از راه احلیل و قبل در مئانه و رحم رساند

حمول

لته را بادویه تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند

خاتم

چیزیست که بسبب پیوست خود بر سطح جراحت خشک ریشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت

خضاب

چیزیست که موی را سیاه کند یا رنگ دهد

دهنی

چیزیست که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب

ذرور

آنکه ادویه خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند

رادع

چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند و حرارت جاذبه عضوی را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل و این ضد جاذبست

زروق

بهندی پچکاری گویند دوائیست که در احلیل و قبل بآلتی که معمول به این عملست ریزند و آن آلت را از راقه و مزرقه نامند

سایل

چیزیست که اجزای او در جهات پراکنده شود اعم از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات و این ضد جامد است

سعوط

سایلی را گویند که به بینی ریخته شود ملا سدید عام دانسته است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده شود

سکوب

آنکه چیزی سائل اندک اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز بریزند

سم

چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش

سنون

چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد

شیاف

که آن را شافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا درو دیگر منافذ دارند یا در آب سائیده در چشم کشند

ضمداد

آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند

طبخ

و او آنست که ادویه را جوشانیده آب او استعمال کنند

طلا

آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا بمالند
مخازن التعليم، ص: ۱۵۴

عاصر

چیزیست که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه را که در تجویف عضوست خارج کند مانند هلیله کابلی

غرغره

چیزیست که از قسم مایعات که در دهن حرکت دهند و تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیندازند

غسال

چیزیست که بسبب رطوبت و سیلان و یا بجلائی خود ماده و اجسام متشبهه سطح عضو را بشوید مانند آب

فتیله

آنچه منفصل و دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند

فرزجه

حمولی که مخصوص به فرج زن و رحمست

قابض

چیزیست که مجاری عضو را تنگ کند و اجزای آن را جمع نماید مانند گل ارمنی

قاتل

چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند

قاشر

چیزیست که بسبب فرط جلائی خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح استخوان بزدايد مانند قسط

قطور

چیزی مائی که در گوش و دیگر سوراخها چکانند

کاوی

یعنی داغ‌دهنده چیز است که جلد را سوخته خشک و سخت مانند انگشت کند همچو زاک زرد

کشیف

چیز است که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او سوی اجزای خورد منقسم نشود و اجزای ارضی درو غالب شود و رطوبت شدیده الممازجه بدین طور باشد که بسهولت تفرق و تفتت را منع کند و اگر باوجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر می شود مانند کدو

کحل

آنچه سرمه‌سا کرده در چشم کشند

کمد

آنچه گرم کرده بر عضو نهند هر گاه سرد شود باز گرم کرده بنهند و ان رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته یا پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده بر عضو نهند یا پارچه یا نمد گرم کرده بر نهند

لاذع

چیز است که بقوت نفاذ خود اتصال عضو را در منافذ کثیره که بانفرد خود محسوس نشوند بلکه بحملتها محسوس شوند متفرق سازد حار مانند خردل و بارد همچو سرکه

لخلخه

چیز است که رقیق و خوش بو در شیشه کنند و حرکت دهند و بیویند

لزوج

چیز است که هر گاه هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و باوجود این سهل التشکل باشد و با چیزی که مس کند شدید الالتصاق بود مانند عسل

لطوخ

چیز است که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیق تر باشد

مخازن التعليم، ص: ۱۵۵

بر عضو بیالایند

لطیف

چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او باجزای صغار منقسم شوند مانند غافث و این ضد کثیف است

لعابی

چیزیست که هرگاه در آب تر کرده شود ازو اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی

مایع

چیزیست که سیلان کند و رقیق القوام بود چون آب مالح بمعنی شور چیزیست که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند مانند املاح

مبرد

چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور

مبہی

آنچه سبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد
مانند لبوب

مجفف

چیزیست که بتحلیل و تلطیف خود رطوبات بدن را نابود کند مانند فاواتیا

مجمد

چیزیست که بتکثیف و برودت خود اجزای خلط را فراهم آرد مانند بزر البنج

محلل

چیزیست که ماده را برای تبخیر تیار کند و جزءجز او را بیخار منفصل کند هرگاه تاثیرش درو دایم باشد آن را بالکل نابود سازد
مانند بابونه

محلل ریاح

که آن را کاسر ریاح نیز گویند چیزیست که قوام ریاح را تنگ کرده مندفع سازد مانند نانخواه

محرق

چیزیست که بحرارت خود لطافت و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند و رمادیت آن را باقی دارد مانند فرفیون و این ضد محلل است

محکک

چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بحد قرحه برسانند مانند لیکج

محرر

چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند به حدی که عضو را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل

مخدر

چیزیست که روح حساسه و محرکه عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول تام سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت و ییوست قویه است مانند افیون دوم آنکه بخاصیت بود همچو طرخون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق تاثیر عظیم دارد

مخشن

چیزیست که از ماده لزجه اجزای سطح عضو را بعد سلاست

مخازن التعليم، ص: ۱۵۶

طبعیه مانند ملاست قصبه ریه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید بارد مانند مازو و حار همچو خردل

مدر

چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع شود مانند تخم خیارین

مدمل

چیزیست که بتجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ

مر

بمعنی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص کند و آن را درشت سازد و با کراهیت بوده طبع را برهم نماید مانند صبر

مرخی

چیزیست که بحرارت معتدله و رطوبت ملینه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی

مرطب

چیزیست که بفرط رطوبت خود احداث رطوبت کند مانند روغن کاهو

مریق

چیزیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب

مزلق

چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه محتبسه مجاری را تر کرده قابل انزلاق و اخراج نموده بلغزاند و خارج کند مانند آلو بخارا

مزوره

هر غذائی که بدون گوشت برای مریض بپزند

مسدد

چیزیست که بکثافت و تعزیت و یبوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد واجب الدفع را محتبس سازد مانند برنج

مسقط

چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود فم رحم را کشاده جنین را بلغزاند چون مشکطرامشیع

مسکن

چیزیست که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبعی بازدارد مانند عرق کیوره

مسهل

چیزیست که فضول را از عروق و اعضا بطرف امعا حرکت دهد مانند خیارشبر

مشتهی

آنچه تحریک طبع بخواش غذا کند مانند حماض

مصلب

چیزیست که بفرط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون این مقابل مرخی است

مصلح

چیزیست که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو کتیرا که مصلح پودینه است یا معاونت فعل او کند همچو امتزاج تربد با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا

بدرقه بجهت رسانیدن قوت ادویه باشد همچو امتزاج ذراریح با مدارات

مضر

چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

مخازن التعليم، ص: ۱۵۷

یا احداث مرض کند

مطبوخ

چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیده اب او بنوشاند

مطفی

چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا

معرق

چیزیست که رطوبات را براه مسام دفع کند مانند گل ارمنی

معطس

چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک مواد دماغی بخیشوم کند و از تحریک او عطسه آید مانند کندش

معطش

چیزیست که طبیعت را محتاج ترویج نماید اعم از آنکه ترویج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل همچو

کرفس

معض

چیزیست که مزاج روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند ثافسیا

مغشی

چیزیست که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلاى بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند تربد

مغری

دوای یابس است که رطوبت رقیقه لزجه درو باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد التصاق نموده منع سیلان مواد کند مانند

اسبغول بریان

مغلظ

چیزیست که قوام رطوبات را غلیظتر و کثیف‌تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت خود بعضی اجزای اخلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را منعقد نماید همچو ثعلب سوم آنکه بفرط بیوست که دروست اجزای خلط را غلیظ کند همچو سنگهاره خشک

مفتت

چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه‌ریزه کند مانند سنگ سرماهی

مفتح

چیزیست که ماده ساده محتبسه داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند مانند اسطوخودوس و این ضد مسدد است

مفجج

چیزیست که برودت خود فعل حرارت غریزی و غریبی را در غذا و خلط باطل کند به حدی که غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیح بدارد مانند قند

مفرح

چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد و خوف را دور کند مانند عنبر

مفشی

چیزیست که سیاح مجتمعه را پراکنده کند مانند نانخواه

مقرح

چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد ازوست نابود کند و ماده ردیه حاده را بجای

مخازن التعليم، ص: ۱۵۸

او بکشد و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است

مقطع

چیزیست که ماده غلیظه لزجه متشبهه عضو را بطرف اجزای خورد منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد حار مانند غاریقون و بارد همچو سرکه

مقوی

چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که فضول منصبه را قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیه همچو گل مختوم

مقی

چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلاى بدن حرکت دهد از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب سبز

مکرب

چیزیست که بحراره متعبه و رداءت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بید انجیر

ملحم

که آن را منبت اللحم نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تجفیف خود خون جراحات را منعقد نموده لحم کند مانند مرداسنگ

ملطف

چیزیست که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا و این ضد مغلظ است

ملین

چیزیست که ماده و رطوبات که در امعا و حوالی آن باشد از راه مقعد بیرون آرد مانند تمر هندی

مملس

چیزیست که بر سطح عضو خشن پراکنده شده رفع خشونت او کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و آن را مملس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت او را بدین طور بپوشاند که رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند و آن را مملس مجازی نامند مانند کتیرا و این ضد مخشن است

منشف

چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او ظاهر نشود مانند آهک

منضج

چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن حار می باشد مانند پرسیاوشان یا بارد مانند آلو بخارا و صاحب تحفه نوشته این ضد مفعج است

منفخ

چیزیست که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بمرتبہ درو غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آن را بریاج مستحیل سازد مانند پیاز

منفذ

چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی درو نفوذ کند مانند زعفران

منوم

که آن را مسبت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح را از مخازن التعليم، ص: ۱۵۹ انتشار در بدن بازدارد مانند افیون

موسخ قروح

چیزیست که برطوبت غلیظه خود قرحه را مسترخی کنند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت آن را بیفزاید مانند موم روغن

نطول

چیزیست که از قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند و گاهی او را بر آبن و انکباب نیز استعمال می‌سازند

نفوخ

چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمنند

نقوع

چیزیست که ادویه را شب در مایعات تر کنند و صبح آب آن را صاف سازند

وجور

چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می‌چکانند

هش

چیزیست که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غاریقون

طریق اول در امراض دماغ و سر

اشاره

از آن جمله

صداع

است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت ملمس و خشکی دهن است می‌باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز از هریک هفت ماشه در آب برآورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده تناول نمایند و شیر بز یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا عطر گل یا عطر خس لحظه به لحظه ببوید و لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید به آب کشنیز سبز یا به آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز یا سبز یا به آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخ‌ها در ساق پا و کف پا بکشد بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و کدو یا برنج کنند و کهچری و آش جو و دال مونگ با خشکه نیز مناسب بود و همین است علاج سهر یعنی بیداری

مخازن التعليم، ص: ۱۶۰

مفرط و

شقیقه

یعنی درد نیم سر و

سرسام

که ورم حار دماغ و حجاب‌های داخلی اوست و

ماشرا [۱۹]

مخازن التعليم؛ ص ۱۶۰

آن ورم دموی رو و پیشانی است و

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می‌باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و عصابه فصد سرار و ضرور بود و خبز آرد مونگ یک پاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل نماید بسرسام نفع کلی می‌دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام بارد می‌نمود و چون قرص مثلث را به آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را نیز

نافع است و همچنین نازبو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می‌آرد و مالیدن روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پائی مریض نیز خواب می‌آرد و ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کند و

درد سر دموی

که علامت آن سرخی وجه و ضربان در سر و غلظت قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرارو باید کرد و اگر درین امراض به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بارد تنقیه کند و اگر احتیاج بمسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه و اسبغول مسلم کند اگر مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلغند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیر بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک شود و روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد سر صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

مخازن التعليم، ص: ۱۶۱

سواى فصد مانند علاج درد سر دموی است با زیادتی تبرید و اگر ملیم را در آب که صبر و حضض در ان جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب کرم دماغ باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و آمدن خون از بینی قطره‌قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کند و اندکی مصطگی رومی در گلغند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجین و آب گرم قی کند و سکنجین با گلاب تناول کند و قی بسکنجین کردن و بعد از ان شربت انار و شربت به و سکنجین با گلاب و آب سرد خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود

لقوه

و آن مرضی است که در عضلات رو و چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه‌های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه زند از یک جانب برآید و گفته‌اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوزبوا در دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موه؟؟؟ تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می‌باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز شانزدهم از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان می‌داده باشند روز دوم مسهل جلنجین یعنی گلغند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز هیزدهم دهد پس به حب ایارج و حب شبیار تنقیه کند و طریق دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب را بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گه‌ری شب باقیمانده همراه آب گرم فروبرد

مخازن التعليم، ص: ۱۶۲

و خواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوائ مغز فلوس و روغن بید انجیر مالیده صاف نموده باشند بنوشند و بجای آب

و غذا آنچه در مسهل گرم می‌دهند بدهند و روز دوم گل‌قند عرق بادیان تخم ریحان را تناول کند و باز بدستور حب دهد پس از آن معجون سیر و دواء المسک حار و دیگر معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهنوره و دیگر روغن‌های گرم مثل آن بمالد و همین‌ست علاج

فالج

و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته‌اند که هرگاه رنگ عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج‌پذیر نیست و همین‌ست علاج

استرخاء

و آن ترهل و ضعفیست که ظاهر می‌شود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین‌ست علاج

تمدد

و آن تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف آن چنانچه عضو بهیچ جانب حرکت نکند و همین‌ست علاج

اختلاج

یعنی جستن اعضا و همین‌ست علاج

رعشه

و آن علتی بود که در اعضای مرکبه حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه بحرکات غیر ارادیه یا ثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین‌ست علاج

خدر

بارد و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس ملسی است و همین‌ست علاج

سکنه

و آن سده‌نامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان مسکوت و میت آنست که پنبه منفوش را برابر سوراخ بینی صاحب سکنه نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکنه نهند چیزی یا چراغ دیده شود زنده بود و الا میت باید که صاحب سکنه را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانه‌روز باشند دفن نکنند و همین‌ست علاج

تشنج

و آن علتی است عصبی که عصب بسوی مبداء خود حرکت کند و از حرکت انبساطی بازماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج

کزاز

و آن تشنج عضله‌های چیر؟؟؟ گردن است و همین است علاج

صداع بارد

لیکن در صداع بارد احتیاج ماء العسل نیست

مخازن التعليم، ص: ۱۶۳

و اما

صرع

و آن سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زائل نمی‌شود و

دوار

و آن مرضی است که چنان پندارد که چیزها می‌گردند و

سدر

و آن مقدمه دوار است و چنان محسوس می‌شود که بخاری از بدن متصاعد می‌شود و بسبب آن چشم تاریک می‌گردد و

کابوس

و آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را می‌فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و

لثیرغسی

که ورم بلغمی دماغ است و

سبات

و آن خواب مفراط طویل بود که بدشواری بیدار شود و

جمود

و آن مرضی است که آدمی ناگه بر یک حال بماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و

نسیان

یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و دبید الورد از برای صداع و دوار و سدر نیز فائده می‌کند و قرص مثلث در آب حنا طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود چون بندق هندی یعنی ریه؟؟؟ در آب سائیده دو سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن و شقیقه را بسیار مفید بود و چون جندبیدستر بر سر صاحب لثیرغس مالیده شود یا ببوید نافع بود و مضغ کباب چینی و دارچینی دوج و عاقرقرا برای فالج و صرع بسیار نافع است و مغز سر مرغ چون پخته بخورد موجب جودت ذهن و نافع است نسیان را و خوردن تریاق و مثرودیطوس از نیم درم تا یک درم از برای سگته و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش و قرنفل و جندبیدستر بویانیدن بصاحب سگته بسیار مفید بود و تنقل از حب صنوبر بالخاصیت نفع می‌کند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع‌ترین اشیاء است صاحب لقوه را و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضارترین اشیاء است امراض عصبانی را و اجتناب از خوردن شب در امراض دماغی واجب داند و

طلاء

مخازن التعليم، ص: ۱۶۴

مویزج برای خدر مفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک هریک یک‌ماشه در یک توله اطریفل کشنیزی آمیخته بدهد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن برای صرع بسیار نافع است و وجور عود صلیب فائده بلیغ می‌کند و نوشیدن پنیرمایه حیوانات خصوصا خرگوش با سرکه نیز از مجرباتست و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده می‌کند و شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقدر نیز نفع دهد وجوره عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاء است و آویختن بسد و یاقوت و زمرد در گردن مصروع بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته‌اند و بوئیدن عاقرقرا و آویختن آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا می‌دهد از صرع و بوئیدن جندبیدستر و حلتیت نیز نفع می‌کند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و گنجشک مناسب بود

مالیخولیا

و آن تغییر ظنون است بسوی بدی و فساد صاحب این مرض همیشه بداندیش و ترسان و اندوه‌مند باشد بغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال ابتدا بفصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و محجمه با شرط بر هر دو ساق پا نیز مفید بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره آلو بخارا شیره کشنیز خشک مقشر شیره خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرنجمشک کند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره آلو بخارا شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کند و اگر احتیاج تنقیه شود

مخازن التعليم، ص: ۱۶۵

نضج ماده از منضج بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملائم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند چرایته اسطوخودوس بسفانج هریک هفت ماشه افسستین هلیله‌جات از هریک شش ماشه سنامکی افتمون در پارچه کتان بسته هریک نه ماشه غازیقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله ترنجبین گلقدن شیرخشت تمر هندی از هریک چهار توله شیره بادام پنج‌دانه در منضج بارد زیاده نموده تنقیه کند و همین است علاج مالیخولیای صفاوی لیکن تبرید و تسکین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه بحب افتمون کند انطباق بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودائی که از احتراق خلط حادث می‌شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می‌باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می‌باید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا پنج‌دانه گل گاوزبان برگ گاوزبان هریک پنج ماشه گل سرخ اسطوخودوس تخم کاسنی نیم‌کوفته شاه‌تره تخم خطمی سفید هریک هفت ماشه در منضج حار افزایند و ادویه شدیدة الحرارة را موقوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفانج فستقی افتمون در پارچه کتان بسته چرایته هلیله‌جات غازیقون تبرید موصوف در مسهل افزایند و چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده می‌باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر در بلغمی بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتمون کنند اولی بود و در مالیخولیای صفاوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت دل از مژودیطوس و دواء المسک حارد مفرح حار باید کرد و برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و تنویم نافع‌ترین اشیاء است و ترتیب و هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بویانیدن روغن‌ها و روایح طیبه و خوراندن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس و بردن بحمام پیش از غذا و آب نیم‌گرم بر سر ریختن بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک و

مخازن التعليم، ص: ۱۶۶

از حریف و مالح و شدیدة الحموضة احتراز ضرور است و هرگاه فساد طعام خصوصا حموضت فم معده معلوم شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دور می‌کند جنون را در یک روز لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای مراقی اگر بسبب مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید بود و گفته‌اند که فصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیدة الحرارة نباید کرد و گلقدن و سکنجین و مفرها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوزه مرغ و زردی بیضه و مانند آن مناسب بود علامت مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و جوع مفرط و درد در میان هر دو شانه باشد

زکام و نزله

فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از دماغ می‌آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلائی در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهد و اگر نزله بازنه ایستد گوند کثیرا هریک یک‌ماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه همین جوشانده زیاده کند و لطوخ و حبوب و غرغره کونار و غیره که حبس نزله کند استعمال نماید و مدام عطسه گیرد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتی که ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سرارو

نماید و تبریدی که در صداع مذکور شد بدهد و روغنهای سرد مانند روغن نیلوفر و کدو استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کند و تا زکام زائل نشود از خوردن گوشت احتراز نماید و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و خواب بروز خصوصا بعد از طعام نکند و در ابتدا نزله را حبس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کاغذ و عنبر مخازن التعليم، ص: ۱۶۷

و عود تبخیر کند و نیز بر طبیخ بابونه و مانند آن انکباب نماید

طریق دوم در امراض چشم

اشاره

اگر

شب‌کوری

عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید و کحل شب استعمال کنند و ملانفیس گفته که چون دارفلفل و وج در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند و صدیدی که از آن بیرون آید در چشم کشند برای شب‌کوری عجیب است و کندش و صبر و جندیدستر ببینند و کحل گل کنجد برای

بیاض

یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب و آزموده است و دخان سندروس با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن

حول

را که آن عبارت است از آن که مریض یک چیز را دو چیز بیند فائده می‌کند

خیالات

و او آنست که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته می‌شود و گفته‌اند که چون خیالات تا شش ماه بیک و تیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول ایمن ماند و اگر بسبب ابخره سوداوی دماغ باشد اطریفات و خمیرهجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب ابخره معده باشد اصلاح معده و تقویت آن کند

نزول آب

و آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عنیبه جمع آید و مانع ابصار شود علامت او آنست که مریض را مانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس شود و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و سفید و صاف

و رقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده در شهد آمیخته در چشم کشند و دخان کندر برای ابتدای نزول آب و سیلان رطوبت از مجربات اوستاد است و مداومت خوردن اطریرفلات و خمیرجات کند و سعوط کائپهل از مجربات است و عصاره آمله نیز نافع بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن مژه را بازدارد و روغن خسته زردآلوی تلخ در مژگان مالیدن بعد از آن که به آب نمک شسته باشد

قمل اجفان

را یعنی سپش که در پلک متکون شود مفید بود و همچنین صبر و مویزج را طلا نمودن نافع است

شعر منقلب و شعر زاید

شعر منقلب آنست که سرهای

مخازن التعليم، ص: ۱۶۸

مژگان و ازگون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فروتر از منبت مژه می‌روید علاج آنست که آن موی را برکنند و شعر انجیر و خون ضفدع یا خون قراوشر یا خون قراوسگ بر موضع نتف طلا کند و عصاره آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فائده نشود بعد از نضح تنقیه از مسهل حار کند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار بخورد

قروح چشم

اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر بز اندرون چشم چکانند بعد از آن شیاف کندر در چشم کشند و ذرور سنکه استعمال نمایند و شیاف زنگار برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان بپاشند و سه ساعت بگذارند زایل می‌کند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و

جرب

خشونتی باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و

دمعه

آنست که همیشه چشم از اشک پر باشد و

گل چشم

را بهندی پھولی گویند

شعیره

ورم دراز مانند جو بر مثبت اجفان حادث می‌شود و باید که در ابتدای مرض رسوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد از آن خون کبوتر طلا نمایند و ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فائده می‌کند و چون سوخته فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چهاله بسایند و سائیده آن را در چشم کشند برای سلاق مجرب است و

سلاق

آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه بریزد و پیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای

ظفره

یعنی ناخنه فائده می‌کند و آن زیادتیست که بر ملتحمه شروع می‌شود از گوشه‌های چشم و بر تمام ملتحمه می‌رسد و علاج

غرب

که ناسور چشم است اول چرک ناصور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده بر ناصور بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشد سائیده ذرور نماید و آب برگ توری خصوصا جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناصور داغ نهادن

مخازن التعليم، ص: ۱۶۹

نهایت مفید بود و اگر در این امراض ازین تدبیر فائده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند

طرفه

نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر و یا بط و گل ارمنی در چشم چکانند و در انتها با محلات چکانیدن مفید بود

تکدر

که سرخی خفیف مانند رمد در چشم حادث می‌شود علاج آن خفیف از علاج رمد بود ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم

سبل

که پرده بود در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنيه حادث می‌شود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه او نیل رنگ نموده مدام بالای چشم دارد و پاه که دوائی هندی است چون در آب سائیده گرداگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب است و دوائی شب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز حلکرده در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گبرو در آب کوکنار سائیده

گرداگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده نکند فصد سر رو از جانب مرض بگیرد و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد تنقیه کند پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتی که ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد

وردینج

رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم نیک بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و رسوت و گیرو به آب کوکنار طلا- نمودن برای ازاله گهانجنی مفید بود بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را به آب سائیده بیرون پلک طلا کند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زردچوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبور طلا نمودن نیز نافع است

روزگوره

علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول کند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکاند و ترطيب و تقویت دماغ باغذیه مرطبه و تغلیظ خون باغذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه کند و در آب سرد غوطه زند و برود حصرم در چشم کشد

برده

رطوبت غلیظه

مخازن التعليم، ص: ۱۷۰

که اندرون جفن متحجر شود می باید که آنزروت باندکی سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود شق کند و بیرون آرد

طریق سوم در امراض گوش

اشاره

اگر

درد گوش

از گرمی عارض شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود تبریدی که در رمد گذشت بیاید داد و مهاور در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل باندک سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فایده می کند و اطراف گوش به صندلین و گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندک افیون در روغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود و طلای جدوار طلا نمایند و طلای نرد به آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر

رو کنند و اگر حاجت بزولو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاد گردد و تب شدت کند می‌باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو بشیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن انزروت سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم متولد شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکاند و چکانیدن آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هرگاه بمیرد از آلت بیرون کند و ادویه قاتل کرم که در بحث درد سر گذشته درینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش رود می‌باید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پا ایستاده برجستن شروع کند و یا قدری پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگرداند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد روغن بابونه روغن سوسن روغن

مخازن التعلیم، ص: ۱۷۱

بلسان نیمگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و همچنین دو سه قطره از شیر زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن می‌کند و همچنین آب سکهدرسن مجرب است و بگیرند گرده نر گاو و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن پاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آن را بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش و درد آن بتجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد غن الثعلب مغز فلوس اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرداگرد گوش ضمد نماید و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغنهای مذکور در گوش چکاند و طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است و همین است علاج درد گوش که بسبب ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون مازو باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکاند رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده بمسهل حار تنقیه کند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت او عارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زردالوئی تلخ در گوش چکاند و انجیر و خردل بکوبد و فتیله ساخته در گوش نهد و قطور مومیای با روغن گل بگرانی گوش نافع بود

دوی و طنین

یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید بود و انکباب شبت بگیرد و چون افسنتین با سرکه جوش داده صاف نموده نیمگرم در گوش چکاند خارش گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریقات و خمیرجات کند و شمو مات و مروخات و مقویات دماغ بکار برد

طریق چهارم در امراض بینی

اشاره

اگر خون از بینی آید تبریدی که در رمد گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله خشک را در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فایده می‌نماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی چکانیدن خون آمدن

مخازن التعلیم، ص: ۱۷۲

از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجربست کافور قدری در آب افشرده سرگین خر حل نموده در بینی بچکاند در حال رعاف را بند

می‌کند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود اقوی خواهد بود همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند می‌کند و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع نکنند مگر وقتی که ضعف طاری شود

خشم

بطلان یا نقصان؟؟؟ باشد سعوط مشک استعمال کند شخصی را بطلان شحم عارض گردید باوجودی که تنقیه دماغ مکرر نموده هیچ فائده نشد روزی عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعه از راه بینی برآمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و در؟؟؟ انکباب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضح از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد آن را

بواسیر انف

؟؟؟ گویند علاج فصد سر رو کند و زلو بچسپاند و تبریدی که در رمد گذشت بدهد بعد از ان تلئین طبیعت بمسهل بارد نموده بحب هلیله تنقیه کند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و بالائی آن مرهم زنگار نهند و ضماد سجدی کردن نیز بسیار فایده می‌کند و اگر ازین تدبیر زائل نشود قطع کنند

قروح انف

اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال کند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالد و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر بروغن گل و روغن بید سعوط کند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل را ببوید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه چندیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فایده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دایم بچکاند و اگر فائده نشود تنقیه خلط محترق نماید

طریق پنجم در امراض دهان و لب و زبان

اشاره

در

جوشش دهن

که سرخ باشد نیز تبریدی که در رمد گذشت

مخازن التعليم، ص: ۱۷۳

مفید بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده می‌کند و مضمضه کافور و مضمضه لعاب

اسپغول درین باب مفید بود و اگر بدین تدبیر فائده نشود فصد سر رو و چهار رگ کند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه مامیران بکار برد و ذرور لسان الثور بر زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت افتد بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه کند

آکله

مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و او را رایحه کریهه باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه حصرمی بکار برند تا منتشر نشود و تدبیری که در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر از انتشار نه‌ایستد فلدفیون بمالند

سیلان لعاب از دهن

اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و مضمضه وردی استعمال کند و کاسنی تازه با نمک بخورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و گلکند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب گرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود علاج آن گفته خواهد شد

بخر

یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیمگرم مکرر قی کنند و گلکند و سکنجبین ممزوج نموده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و حب عود در دهن گیرد و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه مازو کند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیر زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بارد نماید و حب کافور در دهن دارند

ورم زبان

اگر از ماده گرم باشد

مخازن التعليم، ص: ۱۷۴

علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و همچنین است علاج استرخا و ثقل زبان

بطلان ذوق

گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج آن تنقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حب ایارج و حب شیبار خورد و مضمضه عاقرقرحا بکار برد و اگر در مزاج گرمی باشد مضمضه ریاسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد کند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد فصد کند و تنقیه صفرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که برای بطلان ذوق مفیدست بحسب احتیاج از ان مضمضه نمایند

ضفدع

غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ با سوزش باشد تبریدی که در رمد گذشت باید داد و فصد سر رو نماید و زلو بچسپاند و تنقیه بمسهل بارد کند و اگر سفید و سخت باشد بعد از نضح تنقیه بمسهل حار بعمل آرد و ادویه اکاله مانند نوشادر کانی و زاج محرق و زنگار و مر یا سرکه بسایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر بهتر نشود شق کنند و ماده اش بیرون آرند علاج

خشکی زبان

مانند علاج جوشش دهن سرخ باشد و مضمضه مورد بعمل آرند و کفی که در خیار وقت قطع آن ظاهر می شود از برای ترقیدن زبان مفید بود و اسپغول و کتیرا و بهدانه در دهن گیرند و در آب لعاب برآورده مضمضه کند و علاج

ورم لب

نیز مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد

قروح و بشور شفت

علاج آن نیز مثل علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود

بواسیر شفت

و آن آنست که لب زیرین سطر شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و باید که فصد سر رو و چهار رگ کند و مسهلی که در مالخولیا گذشته بدهد شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود اول زلو چسپانیدم بعد از ان ضماد حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب

مخازن التعليم، ص: ۱۷۵

مثل علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنک بیضه بر ان نهند

طریق ششم در امراض اسنان و لثه

درد دندان

اگر بشدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبریدی که در رمد گذشت باید داد و فصد سر رو و چهار رگ کند و یا زلو بچسپاند و مضمضه عدسی کند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیمگرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کند و اگر درد شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان گاوزبان گیلانی دانه هیل نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه جوشانیده مضمضه کند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهد و بر شعشا بخورد و بر دندان بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضح از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه متورم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی صفدع بحری بر آن نهند تا منقطع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا بدیگر دندانها نرسد و اگر با درد لثه متورم باشد قلع فایده نمی کند درین صورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کرم باشد دندان را ببخار سیر تخم گندنا تخم ترب بچربی بز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با برنگ استعمال نماید

تحرک اسنان

اگر بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب از دهن جاری بود و اندرون بیخ دندان سردی دریافت کند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون نیله تهوتهه استعمال کند و بعد از نضح از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است استعمال کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان نیز مجرب است و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سر رو و چهار رگ کنند و

مخازن التعلیم، ص: ۱۷۶

بعد از نضح تنقیه بمسهل بارد نمایند و سنون کرسنه استعمال کنند

تاکل و نقتت اسنان

اگر بسبب ماده ردیه متعفن باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن متغیر گردد می باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کند و اگر بسبب بیوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسپغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند

تغییر رنگ دندان

اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که؟؟؟ از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین و ایتیمون و اشنه و مصطکی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فائده می کند

حضر دندان

جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد می‌باشد و آن بسبب بخارات معده بود علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کند و سنون مجلی بر دندان بمالد و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد باهن از دندان جدا کند

خارش دندان

علاج آن به تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالخ نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود

آب رفتن از دندان

چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند

ضرس

اگر کندی دندان بسبب خوردن اشیاء حامضه یا عفصه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیاء گرم سائیده بر دندان بمالد و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارگیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود و اگر بسبب بلغم حامض و یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قیء و مسهل کنند

مخازن التعلیم، ص: ۱۷۷

و بعد از آن ادویه مذکوره را دلک نمایند

ورم لثه

اکثر ورم آن حار باشد علامتش درد و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلدفیون بمالند پس از آن گلنار و مازو و مانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون سپاری چهاله مفید است

طریق هفتم در امراض حلق و لثه و مری

خناق

ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و بلع شود تبریدی که در رمد گذشت بکار برد و فصد سر رو کند و بعد از آن هفت هفت زلو پس هر دو گوش و میان گردن بچسپاند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق و میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار بنفش در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده بر گلو طلا کند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تنزوی خطائی تنها یا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسپغول و آب

کشنیز سبز در اورام حاره حلق مفید است و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در انتها مغز فلوس در شیر گاو که ملائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع کلان بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل می کند و استاد مرحوم در خناق سخت همین تدبیر می فرمودند و هرگاه ماده جمع شود و ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد نیمگرم آمیخته غرغره کند وقتی که منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماء العسل نافع است و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا

مخازن التعليم، ص: ۱۷۸

بالت او را منفجر گرداند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضح بمسهل بارد تنقیه کنند و بهتر آن است که بعوض مسهل حقه کنند و در ورم بلغمی بعد از نضح از مسهل گرم و حقه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حار می باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلئین و ترطیب ماده از منضح نموده تنقیه سودا از مسهل و حقه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کند و اگر زبان مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش برآید امید زندگانی نباید داشت و اشربه و اضمده و غرغره مخنوق می باید که نیمگرم می باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بلا شرط بر موخر کردن معین بر تنفس و بلع باشد و ملاذه افتاده را از گل دیگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملاذه را بآن بردارند و غرغره گلنار بکار برند و مازو و گل سرشوی را بسرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که سبب آن خلط حار باشد علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده حار باشد باید کرد و علاج ورم لهماه نیز مانند علاج جوشش دهن است

ذبحه

ورم حار بود که در عضلات طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا بگوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و بشور حلق را نیز همین علاج بود

زلو

یا غیر آن که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه و انگوزه را بهم آمیخته مکرر غرغره کند و اگر گل سیاه در خریطه نهند و دهن علیل را بدان پر کنند زلو هر جا که باشد بسوی گل میل می کند و بیرون آید و گرفتن طحلب در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخوراند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کند پس قطعه یخ یا کوزه آب سرد بر لب نهند باشد که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید به زنبور بگیرند و اندکی صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زلو در معده افتد فوراً قیء کنند و الا مسهل دهند

و لقمه و خار

و مانند آنکه در حلق متعلق باشد و اگر بحس در آید نیز از زنبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمه بزرگ خورده قیء کنند و اسفنج یا

مخازن التعليم، ص: ۱۷۹

صوف را بخیطه بسته بلع نمایند وقتی که متعلق را تجاوز کند آب برو بخورد پس بزودی برکشد و شخصی را که از کمند خفه کرده باشند می باید که کمند را از حلقش واکنند پس اگر کف از دهن او برآید امید زندگانی نیست و اگر برنیاید فصد سر رو کند و بروغن بنفشه و آب نیمگرم غرغره نماید و هر دو پا بمالد و پاشویه کند و حقنه نماید

بحه الصوت

گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده و اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه سیاه شیر تخم کدو در عرقیات برآورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب تری حنجره حادث شود ثقل حنجره بود و خشونت و درد دندان نمی باشد بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و عسل در آن آمیخته غرغره کند و اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و در دو رو باشد و اکثر این از غبار و دود حادث شود لعاب بهدانه لعاب اسبغول در عرقیات برآورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر بسبب کثرت صیاح حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از مسکه و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیم برشت خورند و بحه الصوت که بسبب خوردن سیندور باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را می کشاید و اگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد بحسب خلط تنقیه کند

عسر البلع

و او آنست که ماکول و مشروب بدشواری فروبرد و این مرض علاج پذیر نمی باشد

اورام مری

اگر حار باشد تپ و تشنگی شدید و درد در میان هر دو شانه بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و باردست چنانچه خواهد آمد مگر اضمده و اطلیه این مرض در میان کتفین کنند

نفث الدم

تبرید که در رمد مذکور شد با شیره ریشه پوست

مخازن التعليم، ص: ۱۸۰

بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگک تناول کنند و اگر بند نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچری مونگک مناسب است

طریق هشتم در امراض صدر و آلات تنفس

ضيق النفس

مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر گردد و ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب می‌شود و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و ضیق دفعه حادث شود می‌باید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان زوفا اصل السوس مقشر نیمکوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهد و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصبه حار باشد فصد هفت اندام یا باسلیق کند و نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد به تنقیه پردازند و لعوق نزله بیعدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات درین مرض بهتر از مشروبات اند و روغن سوسن و روغن نرگس و مانند آنکه معین بر نفث مواد باشد بمانند و لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آگه نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره قلب باشد علاج خفقان کند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضاء تنفس باشد شیره تخم کثوث شیره بادیان و گلکند بخوراند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن بعلاج آن عضو کنند

نفس انتصاب

چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او به ما فوق نفس نمی‌آید علاجش مانند علاج ضیق باشد

سعال

یعنی سرفه و آن حرکتی است از سینه و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضاء قریبه او اذیت را دفع می‌کند و اسباب آن مانند اسباب ضیق النفس است علاج آن مانند علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای

مخازن التعليم، ص: ۱۸۱

اکثر اقسام سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج نزله کنند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل می‌شود و لعوق نزله نیز مفید بود و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب و ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده باشد علاج مرض اصلی کنند

ذات الجنب

ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشای مستبطن اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود در طرف یمین یا در طرف یسار و این را ذات الجنب خالص گویند و اگر در حجاب خارج مجلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود آن را ذات الجنب غیر خالص گویند علامت آن تپ دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود علاج آن تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب و سپستان و بهدانه و تخم خطمی سفید در آب جوش داده صاف نموده شیره تخم کاهوی مقشر شربت بنفشه خاکسی داخل کرده بخورند و موم سفید و روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمانند و پنبه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیروطی عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود روز مسهل بمسهل بارد تنقیه کند و درین امراض حقه بهتر از مسهل بود و

آب سرد نباید خورد گفته‌اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود جمع شده ریم می‌گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز مندفع نشود اکثر اندفاع آن بنفث باشد و منجر بسل می‌شود

شوصه

ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف است و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب عاجز درد باشد

ذات الریه

ورمی گرم بود در ریه علامت آن تپ دایم و سعال و ضیق النفس و درد در مقدم صدر و نبض موجی بود

ذات الصدر

ورم گرم بود در حجابی که قاسم صدر است به نصفین جانب قص علامت آن تپ دایم و قلق و مریض از فم معده تا بترقوه درد ناخس دریافت کند و نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند کرد

ذات العرض

ورمی باشد در همین

مخازن التعليم، ص: ۱۸۲

حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود علامت آن آنست که مریض درد در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب به پشت باز نتواند کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کند و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوصه ضماد نباید کرد

سل

قرحه باشد که در ریه حادث گردد بسبب نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامت آن تپ و سعال و نفث مده بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می‌نشیند و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحات ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج‌پذیر نیست مگر از برای تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر و یا زنان و یا بز دهند و سرطان را پایها دور کنند و شکم شگافته به آب و نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بو علی فرموده که مسلول را گلکند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی ست که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و پنیر تازه بی‌نمک خوردن هم مناسب بود و غذا شوربا از گوشت بز و چوزه مرغ و پارچه کنند و علاج نفث مده غلیظه که بدون از تپ باشد از اصل السوس مقشر نیمکوفته و پرسیاوشان و مانند آنکه در منضح گرم گذشته در آب بجوشاند و بدهد و روغن بابونه و مانند آن را بر سینه بمالد و همین است علاج مده که بسبب دیبله در صدر محتقن شود

طریق نهم در امراض قلب

اشاره

حرکت مضطربه که بدل عارض گردد

خفقان

اشاره

گویند علاج باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیر خرفه سیاه شیر کشنیز خشک شیر زرشک هریک شش ماشه شیر آلو بخارا پنجدانه در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هریک سه توله بر آورده شربت انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه تبرید مذکور عوض آمله مربی خورد و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز سبز سائیده بر سینه

مخازن التعلیم، ص: ۱۸۳

ضماد کنند و نوشیدن گلاب و عرق کیوره و عرق صندل در امراض قلب بسیار فایده می‌کند و سیب و بهی و انار بخورد و در امراض قلب افراط ادویه شدید البروده مناسب نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص کافور مخلوط نموده می‌شود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه یار باشند تا اثر آنها را بدل رسانند و هم تقویت دل نمایند والد شریف در تالیف شریف می‌نویسند که عم مرحوم مندی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال می‌فرمودند و گاهی نصف مندی و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره می‌دادند گاهی تنها و گاهی همراه ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آن را جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت دل مجرب و آزموده‌ست و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنیلی بیوید و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضمد کنند و اگر به تنقیه خلطی از اخلاط حاجت افتد به طوری که در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید بود اینجا نیز نافع آید پس از آن ماء الجبن شیر بز و ماء الخیار دهد و اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده بگلقدن و سکنجین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورد و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نماید و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم و ریاضت باشد اغذیه جید الکموس تناول کنند و میل باسایش و تنعم و استحمام نمایند

طریق ساختن و دادن ماء الجبن

اینست بگیرد شیر بز جوان سرخ‌رنگ و در ظرف قلعی دار انداخته بر آتش دو سه جوش دهد و در کمال جوش سرکه اندازد و از چوب انجیر که چهارپاره کرده باشند حرکت دهد تا آب کبود بر آید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورد از هفت توله شروع کند

و تا سه روز همین قدر دارد بعد از آن یک یک توله دو دو توله هر روز

مخازن التعليم، ص: ۱۸۴

زیاده کند و تا یک و نیم رطل رساند و در روز هشتم و دهم و دیگر ایام مسهل سفوف می‌داده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف بر رای طیب است و همچنین از یک نیم رطل کم و زیاده دادن اختیار طیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مغلظات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم داند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب شمارد و در صورت کثرت ماده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده می‌شود و بعد از آن سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو یا شوربا یا خشکه یا نان روه یا شوله و همین ست ترکیب دادن شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این استعمال نمی‌کنند

غشی

حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج به بستن اطراف و سخت مالیدن آن و بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر رو زند و موی سر بزور کشد و شاخها و پاشویه بکار برند و چون افادت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب قریب‌اند و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند چنانچه می‌آید

ضعفه قلب

هر گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می‌افشارند بعد از آن غشی خفیف می‌افتد و لعاب از دهن او جاری می‌گردد علاج آن استفراغ سودا کنند و تقویت قلب از مفرح حار و تریاق کبیر نمایند

تقشر قلب

مرضی است که انسان چنان دریافت می‌کند که کسی دل را می‌خراشد علاج آن تنقیه صفرا به مسهل بارد کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال نمایند و غذای جید بخورند

قذف قلب

چنان دریافت می‌شود که قلب از سینه بیرون می‌رود علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشر قلب بود

احتواء رطوبت بر قلب

صاحبش را چنان دریافت می‌شود که دل او در آب شناوری می‌کند علاج آن بعد از نضح از مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گل سرخ و مانند آن از اضمده حاره بر دل ضماد کنند و مریض را بغصه آوردن نافع است

مخازن التعليم، ص: ۱۸۵

و دواء المسک حار مفید بود

طریق دهم در امراض پستان

اورام پستان

از اخلاط اربعه و ریخ و مائیت می‌باشد لیکن در اکثر ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و زلو اسبغول در سکنجین و آب بپزند و برنهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا می‌شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم می‌شود می‌باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و مغاث به آب کشنیز سبز و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماض کنند و وقت انتها و سکون درد محللات ضماض سازند و اگر ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند نضح ماده می‌نماید و قیروطی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضح می‌دهد و بعد از نضح منفجر گرداند و چون عضو از مده پاک شود مرهم مدمله نهند و گاهی بسبب تجن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید که نطول بابونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بپزند و ضماض کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب کوفتگی پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب سرد سرشته ضماض کند و ضماض طین قیمولیا و طلای کندر از بزرگ شدن پستان بازدارد و یا افیون و نان با سرکه ضماض کنند همین عمل کند و طلای انار که محکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار برند و ضماض شحوم برای بزرگ کردن پستان خورد نافع است

طریق یازدهم در امراض معده

وجع معده

اگر درد معده بسبب ورم‌ست علاجش گفته شود و اگر بسبب ریخ عارض شود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و جشا باشد باید که شیر تخم کثوث شیر بادیان گل‌قند دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تماکو در تحلیل ریخ معده و درد ریخی آن و نشف رطوبات نافع بود و همین‌ست علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تناوب و تمطی و

جشا

نفخی بود که از راه دهن مندفع شود و

تناوب

دهن دره باشد و

تمطی

آن باشد که همه اعضاء کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذاءست باید که به آب نمک مکرر

مخازن التعلیم، ص: ۱۸۶

قی کند بعد از آن گل‌قند و سکنجین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب یخنی دهد و همین‌ست علاج قیء و هیضه و گلاب در این امراض فائده عظیم دارد و

هیضه

آن باشد که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر ازین تدابیر مذکوره به نشود سنامکی پنج ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلکند آمیخته همراه عرق بادیان دهد یا روغن بید انجیر بقدر یک توله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی نیمگرم نموده ضماد کند و از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فایده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت مفید بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قیء شده غشی پدید آید و دندان برهم نشیند پس باید که شاخها و پاشویه و مشمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریائی و عود صلیب و جدوار بنفش بقدر نیم ماشه در گلاب سائیده در حلق چکاند فائده بلیغ می نماید و همچنین تریاق فاروق و پیپتا که مستعمل اهل فرنگ است چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهد نیز فائده می کند والد شریف در تالیف شریف می نویسد که راقم در هیضه و درد شکم بقدر دو ماشه و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشیده در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را خوردند همه قیء کردند قیء بند نمی شد و بر اعضای بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود دوی دیگر همراه نبود و والد ماجد غفر الله له پیپتا را در گلاب سائیده باوزان مختلفه استعمال نمودند فائده کلی بخشید و دوی قرنفل برای هیضه بیعدیل است و همچنین آن سبب که دوی مذکور در آن تیار شده است مفید است و نیز اندکی ازین سبب سائیده اطفال را که قیء عارض می شود اگر بخوراند نفع دارد و در این امراض هرگاه بعد از نضح به تنقیه حاجت آید بمسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه طعام مستحیل بصفرا شود و سن و مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قیء از شربت انار و سکنجبین و دیگر مبردات کند و اگر درد معده بسبب خلط حار لذاع باشد شیره آلبوخارا شیره زرشک در عرقیات برآورده سکنجبین شربت انار داخل کرده دهد و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه سازد و گلاب را گرم نموده پارچه بآن تر کرده تکمید کند

اورام معده

مخازن التعليم، ص: ۱۸۷

اگر ورم حار باشد علامت آن تب و تشنگی و قیء و التهاب معده و درد آن خصوصا وقتی که غمز کنند و ورم ظاهر بود علاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضائقه ندارد و تقلیل غذا نماید و اغذیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کند و مسهل قوی و قیء درین مناسب نبود و در اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محله در عضو شریف و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و در ابتدای ورم صندل گل سرخ رسوت پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب کشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی و زرور و با گلاب و آب کاسنی سبز بعد از آن خطمی [۲۰] بزرک حله زرور و آرد جو سنبل الطیب و مانند آن ضماد کند و بعد از تنقیه بروز پنجم آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندباء الرطب و ماء عنب الثعلب الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر و خاکسی خورد و در ورم احشا سکنجبین را استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد و تب و درد شدت کند آن وقت بزرک تخم خطمی تخم مرو هریک در می بکوبند و با شیر بز دهند تا نضح یابد علامت نضح آنست که تب و درد ساکن شود آن وقت شیر تازه و آب نیمگرم خورد و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون باسهال و قیء بود آن زمان ماء العسل یا ماء السكر و یا آش جو بنوشد

پس هرگاه که شکم از مده پاک شود ادویه مدمله مانند دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مشرودیطوس خورد و شیر شتر با نبات و یا گلکند بسیار مفیدست و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا آب بادیان سبز مروق با گلکند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فائده

مخازن التعليم، ص: ۱۸۸

می کند و همچنین روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر و ضماد صبر برای ورم سوداوی بسیار نافع است و غذا آب یخنی مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک کهرچری مونگ بخورد و

ورم عضلات معده

را نیز همین علاج است

شهوة کلبی

و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص بر ماکولات بود هرچند خورد سیر نگرده و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشهای گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطگی و انیسون و زیره و نانخواه خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن ترشی دهن و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج باردست و شراب حلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از اشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر سبب زیادتی انصباب سودا بغم معده باشد علامت آن لزج شدید در معده بود که بدون از خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و جشاء ترش بود علاج آن فصد باسلیق نمایند و تنقیه سودا به طوری که در مالخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حیات بود قتل و اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر بسبب تخلخل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله پایچه و گوشت گاو در روزی اندک اندک بچند دفعه خورند و در آب سرد و جای سرد نشیند

شهوة بقری

و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که در سرمائی سخت سرد سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری بدن و عدم اشتها بود و احیانا غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرد باشد که بغم معده عارض شود علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده بخورد و غذاء سریع الهضم تناول نماید و تبرید سوء المزاج بارد که در شهوة کلبی گذشت پردازد و گاهی بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد

مخازن التعليم، ص: ۱۸۹

گل سرخ استعمال کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک در گلاب عرق کیوره برآورده شربت انار شیرین و سکنجبین داخل کرده بخورد هرگاه گرسنه شود همان وقت غذا بخورد و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند

فساد شهوت

علاج شهوت گل و انکشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب آن بلغم حامض باشد باید کرد و خائیدن استخوان چوجه مرغ بریان مفید بود

عطش مفرط

اگر بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد ساکن شود و ذائقه دهن نمکین و ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب و نمک قی کنند و سکنجبین و عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضح از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تب می‌باشد و بسبب بیوست معده به تناول چیزهای گرم و شیرین و تیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره مغز تخم کدوئ شیرین و لعاب اسبغول با سکنجبین خورد و اگر بسبب حرارت صدر و ریه و قلب باشد علامت او آنست که هوای سرد زیاده‌تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده‌تر تسکین می‌یابد علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و کدو و صندل و نیلوفر بویید و صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ و لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا می‌شود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم مانند سکنجبین به آب نیمگرم بنوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیره زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی مسهل حادث شود سویق شعیر و نان خشک در آب انار یا آب‌غوره تر نموده بخورد و تدهین بروغن کند

قی

حرکتی باشد که از معده حادث شود برای

مخازن التعلیم، ص: ۱۹۰

دفع چیزی که درو باشد و ماده آن در جوف معده باشد

تهوع

حرکتی باشد از معده بی‌آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد

غثیان

تقاضای معده است برای دفع بی‌حرکت و درحالی که مطعوم ردی باشد حادث شود و اگر سبب این امراض بلغم یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک و آب نیمگرم و تخم ترب و عسل سفید مکرر قی کند و بعد از آن مصطکی پوست ترنج هر یک یک‌ماشه سائیده در گل‌قند آمیخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کند و جوارش کمونی و دواء المسک خورد و اگر قبض طبیعت باشد از شیاف ملائم کند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته

بخورد و ضماد طباشیر استعمال کند و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره باشد علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول ماء العسل و ماء السكر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب می‌شود و بسبب سردی آن منجمد می‌گردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن تخم شبت و پودینه در آب سائیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پیرمایه حیوانات خصوصا پیرمایه خرگوش بخورند و همین‌ست علاج شیر که در معده منجمد می‌گردد

فواق

یعنی هیچکی اگر سبب آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده باشد جوارشهای گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعه پیش مریض گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده زایل می‌شود و اگر مخازن التعليم، ص: ۱۹۱

بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند

نقصان شهوت

یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلاماده باشد علامت آن جشای دخانی و تشنگی و کراهیت از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلاماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلثین طبیعت بود علاج آن سواء تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش مصطکی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند و دوی سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم دوی تفاحی است و ادویه مستعمله در تقویت معده باید که جریش دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد علامتش آنست که گرسنگی نه بود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و بجزه‌های ترش و قابض اشتها شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال بسکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر با سرکه خورند و قی از مقی تخم ترب درین قسم فائده عظیم می‌کند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر بسبب امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج استسقا کنند

ضعف هضم

عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود علامت آن ثقل و تمدد بود و تا زمان دراز در جشا بوی طعام دریافت کند

سوء هضم

عبارت از آنست که طعام بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت معده بود

تخمه

عبارت از آنست که معده در غذا اصلاً تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر سه مرض مانند علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض فساد غذاء باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار حادث شود علاج آن تقویت معده بود باطریفل صغیر و جوارشهای مخازن التعليم، ص: ۱۹۲

حاده و دوی قرنفل درینباب بی نظیر است و کذلک بسبب دوی مذکور

انقلاب معده

و او آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم معدی قی کند و فرق در میان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی برمی آید متعفن و بدبو مانند براز باشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه چارتخم داخل کرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج سحج است

کرب و قلق معده

هرگاه عارض شود مریض غمگین و بیقرار بود و باوی غثیان نیز باشد و در اکثر ماده این مرض حار می باشد علاج آن از سکنجبین و آب نیمگرم مکرر قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورد و ضماد پوست کدو و استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیمگرم و نمک مکرر قی کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از آن جوارشهای حاده با سکنجبین عسلی تناول کند و روغن مصطکی بمالد

اختلاج معده

وقتی که اختلاج در فم معده یا جزء اعلائی معده باشد خفقان و غشی نیز بود و اگر بسبب ماده بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد و یا بسبب خلط لذاع می باشد علاج آن اول دریافت باید کرد که از خلط بارد است و یا از خلط حار بعد از آن مانند کرب معده علاج کنند و اگر بسبب دیدان باشد علاج آن حقه کنند بعد از آن دیدان را قتل کرده بیرون آرند

حرقت معده

یا بسبب تناول غذائی غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در خلوی معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده می باشد و این در حالت نهار حادث شود و بخوردن غذاء ساکن می گردد علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند و هلیله مربی و آمله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد

کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا ترش گردد و در

مخازن التعليم، ص: ۱۹۳

دوغ حل نموده بعد از یک شب از یک اوقیه تا یکرطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده و تشنگی و قی صفاوی و اسهال صفاوی بیهیله است

وجع الفواد

درد فم معده باشد چون عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و خشکی دهن و جشاء دخانی بود علاج آن شیره زرشک در گلاب عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمو داخل کرده بخورد و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اکثر بسبب انصباب صفا می باشد چنانچه وقت گرسنگی و دردهای شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و اناردانه و غوره بخورند و ضماد سماق بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت دهد بسکنجبین و آب نیمگرم و بمسهل بارد تنقیه نماید و در درد مواد بارد و ریخی جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مالیدن عطر گلاب شدید المنفعت است و از قرنفل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز هر صباح و شام بخورند بسیار مفید است و خوردن قرنفل و سیب دوای قرنفل بیهیله است

طریق دوازدهم در امراض جگر

ضعف جگر

علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ و اسهال شبیه بغساله گوشت و درد ضلع آخرین از جانب ایمن بود و اکثر بسبب برودت و رطوبت می باشد علاج آن مثل علاج استسقا کنند

سده جگر

بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد و تپ بود و اگر جانب مقعر باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل و حقه حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کاسنی سبز مروق با شربت دینار و سکنجبین خورند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند با آب کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس از قوا بضات کنند و آب کاسنی سبز با زرشک و رب به یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماساریقا نیز همین است و اگر جانب محدب جگر باشد بول اندک و رقیق بود علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان و بیخ کاسنی با سکنجبین بزوری و شربت دینار دهد و شراب حلو در این مرض مضرت دارد و اگر حرارت

مخازن التعليم، ص: ۱۹۴

هم باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرپوزه تخم کثوث و مانند آن با سکنجبین بخورد و قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری تناول نماید و قرص درد نیز مفید بود

نفخه جگر

علاج آن مثل علاج نفخه معده بود و جمیع اضمده و اشربه محله مفید بود و شراب صرف نیمگرم بر نهار خوردن نافع است

اورام جگر

اکثر آن حار باشد علامت آن تپ و تشنگی و سوزش و درد جگر و ثقل آن بود علاج آن اولاً فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قبض طبیعت بود علاج آن مانند علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره بکار برند و مانند علاج سده جگر حدبی علاج کنند و آب انارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شد و در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال می‌کنند با ادویه ملطفه مفتحه یار باشند تا ماده را متحجر شدن ندهد و همچنین ادویه محله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که مبالغه در تبرید جگر نه‌نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر بدبول خواهد گردید و این قوانین در اضمده اشربه ملحوظ دارند و هلیجات و سقمونیا را در اورام جگر استعمال نباید کرد پس در ابتدا از تخم کاسنی صندل زرور و آرد جو غنث الثعلب در آب کشنیز سبز و آب غنث الثعلب سبز و روغن گل و قدری سرکه سائیده ضماد کنند و در وقت تزیاید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها صندل موقوف کنند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطباء این زمانه برین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج می‌کنند و مریض را هلاک می‌سازند چنانچه شخصی را از اعزه شاه‌جهان‌آباد ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان می‌دانست تامل در حال مریض نه‌نموده بمعالجه

مخازن التعليم، ص: ۱۹۵

تپ که از لوازمات این مرض است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید والد شریف که از مریض اخلاص می‌داشتند روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است و نفس او تنگی می‌کند چون از خوادم آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین‌طور نشسته می‌ماند و بسبب تنگی نفس طاقت خواب نمی‌دارد والد مغفور فرمودند که این حالات فقط بسبب تپ نمی‌باشد سبب این دیگر خواهد بود چون آن را بر بستر راست کرده بطرف جگر ملاحظه کردند در محدب جگر ورم معلوم شد والد مرحوم چون حوصله بلند داشت هرگز چیزی نگفت و کسی را بر خطای طبیب مطلع نساخت بعد از ملاحظه هرچند مردمان خانه مریض خواستند که جناب ایشان معالجه کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا حالت ندارد در چند روز هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله در ورم جگر مبتلا شد چون نزد احقر آوردند از احوالش دریافتم که در محدب جگر ورم‌ست علاجش از مدرات نمودم بعد از چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری و سکنجبین داخل کرده دادم و گاهی قرص زرشک هم درین ترکیب اضافه می‌نمودم هرگاه که ماده کم شد و خوف انتشار نماید مسهل سبک دادم چندان فائده نکرد و باز بمدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون از ماده حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گل‌قند و شربت دینار گاهی تنها و گاهی همراه شیر تخم کثوث و مانند آن از مدرات قلیله الحرارة می‌دادم در مدت ازین تدبیر صحت یافت و تا حال موجود است و مقصود ازین حکایت محض فائده انامست

حصاء جگر

سنگ که در جگر متولد می‌شود علامتش آنست که همیشه قی کند و درد و نخس در جگر معلوم شود بدون ورم و صلابت آن و هرگاه فصد کنند در خون ریگ می‌آید علاج آن می‌باید که پاره‌پاره کنند و از مدرات بیرون آرند چنانچه در حصاء گرده و مئانه می‌آید

سوء القنیه

مقدمه استسقا باشد علاج آن خفیف علاج استسقا بود

استسقا

مخازن التعليم، ص: ۱۹۶

سبب آن ماده بارده باشد که در خلل اعضا مستقر می‌شود و سبب آن ضعف کبد و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی و علامت آن تهیج جمیع اعضا بود دوم زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و درخشندگی پوست آن و شکم مثل مشک پر آب بود چون دست بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شوند از آن آواز آب آید سوم طبلی علامت آن بزرگی شکم که بآن ثقل نباشد و بر آمدن ناف بود و چون دست بر شکم برنهند آواز طبل آید علاج تقلیل غذا کنند و اکتفا بر آب یخنی نمایند و اگر نتواند اندکی کهچری مونگ خورند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا آب آهن تاب اندک اندک نوشند و دیدد الورد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب و شیره تخم کثوث بشربت دینار و یا به گلقدن و شربت بزوری خورند و شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار بسیار مفید بود و گاهی دیدد الورد و مانند آن همراه شیر شتر داده می‌شود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و سه روز بهمین قدر اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک یک دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل روز یا کم و زیاده موقوف بر رای طیب است و بول شتر نیز همین‌طور می‌دهند و هرگاه که شیر شروع کرده شود و در غذا کم باید کرد تا آنکه یک وقت غذا و یک وقت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جائز نیست وقتی که شیر دوشیده شود همان وقت بخورند والد شریف سفوف غافت تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر استعمال می‌فرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته‌اند که گوشت موش صحرائ را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقاء لحمی را مفید بود ضماد سنبل الطیب استعمال کنند و اگر باستسقا حرارت باشد قرص زرشک و کلکلانج بارد همراه آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب است که عنب الثعلب سیاه نباشد و ترکیب دادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق مانند شیر شتر است مگر مسهل فلوس به‌طوری که در ماء الجبن می‌دهند درین هم می‌دهند اگر در استسقا اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز مروق با رب به شیرین

مخازن التعليم، ص: ۱۹۷

و بارتنگ مناسب بود ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند عنب الثعلب سبز است و اگر در این امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کنند و بعد از آن تدابیر مذکوره بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت می‌باشد و در زقی که ماده آن حار باشد تنقیه از ادویه قلیل الحرارة کنند بعد از آن قرص زرشک و کلکلانج با آب کاسنی سبز مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضی شکم را از زیر ناف شق می‌کنند و این عمل خطرناک بود عورتی را استسقاء زقی عارض شده شدت بسیار نموده بود و شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب بناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر

چند آثار مندفع گردید شفاى کلی حاصل گردید و قرشى از شيخ نقل کرده که زنى را استسقا با حرارت عارض شده بود قریب مرگ رسیده آن زن بخودى خود بخوردن انار بمرتبہ افراط کرد که ذکر آن ناخوش است پس به شد و جدوار بنفش در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و ریاضت محلله و سوار شدن در کشتی و نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر کردن بطرف کوه‌ها بصاحب استسقا بسیار نافع است و ضماد کردن به پشک بز و سرگین گاو و بورق و سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع است فائده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال صحت می‌باید و نانی که برای او سازند باید که انیسون و بادیان درو باشد و معمول اوستاد بود که اگر نان می‌دادند همراه شوربائی گوشت می‌دادند و گفته‌اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر بجای غذا و آب دهند انفع بود سکیخ و پودینه مانع تجبن شیرست در معده گاه‌گاه همراه شیر می‌داده باشند و در جمله بعد از تنقیه بهر تقویت قرص زرشک و مانند آن و بهر ادرار قرص ماذریون مدبر و امثال آن باید داد و در طبلى بعد از تنقیه به تحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب و مانند آن شیاف سازند و حمل کنند و هر دوائی که باشد باید که بسیار باریک بسایند و اگر بتعریق حاجت افتد بوره ارمنى و روغن بابونه بر بدن طلا سازند و نشستن مخازن التعليم، ص: ۱۹۸

در حمام یابس و در تنور فاتر بخوبی عرق می‌آرد و هر عرق که آید او را بچیند و طریق اندفان آنست که مریض دراز به‌خسپد و بریگ گرم او را درپوشد و چون سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و اگر برآمدگی در عضوی باشد همان را تدفین نمایند و همین تاثیر دارد پشت به آفتاب نشستن و به آب چشمه‌های گرم و به آب دریای شور بدن شستن و نمک را اگر چند روز در آب دارند بجای آب دریای شور می‌شود و اگر بجای آب آب مطبوخ بسرکه که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سوم حصه بماند بمریض داده باشند بسیار نافع بود

طریق سیزدهم در مرض مراره

یرقان اصفر

مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دهند و تنقیه صفرا نمایند و گوشت موش صحراى را چون خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته‌اند که خراطین را خشک کنند و سائیده بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فائده می‌کند برگ حنا نرم کوفته در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته‌اند تسعیط بعصاره چقندر دور می‌کند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چهار دام شب در آب تر کرده صباح زلال آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع می‌کند

طریق چهاردهم در امراض طحال

اورام طحال

اکثر طحال را ورم صلب عارض می‌شود اگر ورم حار باشد در اندک مدت صلب می‌گردد علاج فصد باسلیق و یا اسیلیم از دست چپ کنند و بعد از نضح تنقیه سودا نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت

بزوری مفید بود و ماء الجبن نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر با شیر شتر فائده عظیم دارد و انجیر با سرکه و عنصل با سرکه و یا پاکل با سرکه ورم طحال را دور می‌کند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض هر صباح سه کف از بول خود بخورد در بست روز ورم را دور می‌کند و گفته‌اند که تعلیق پیاز عنصل

مخازن التعليم، ص: ۱۹۹

بر طحال در چهل و یک روز ورم آن را دور می‌کند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو دو درم با سکنجبین و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال می‌کند عرق گندمک بقدر یک سرخ نهایت چهار سرخ در آب آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز و زیادتی اشتها بی‌نظیرست و دوی تنکار برای اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشادر نیم درم به آب ترب بنوشند و کنجد و ترب مساوی الوزن کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز بسیار فائده می‌کند و خوردن روناس بسکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علامتش آنست که درد شدید و نخس در طحال بود درد و در بول آید و بدبو بود و باشد که درد در قی و اسهال نیز بیرون آید علاج آن تخم کثوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر تناول کند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج

نفخه طحال و سده آن

مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و ضعف ست زیرا که مهما ممکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روا نیست و گاه باشد که در طحال سنگ متولد شود علامت آن درد و نخس در طحال پدید آید و ریگ در فصد و بول و خون بواسیر بیرون آید و خللی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و انجیر با سرکه مفید بود

یرقان اسود

تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسیلیم از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار خورد و تنقیه سودا کند و ماء الجبن استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر بسبب ضعف طحال باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب رطوبت و برودت باشد علاج آن شیره تخم کثوث شیره انیسون از هریک سه ماشه همراه گلقلند و شربت بزوری خورد و قرص گل و قرص کبیر و مانند آنکه مقوی طحال‌اند همراه همین دوا استعمال

مخازن التعليم، ص: ۲۰۰

کند و ضماد افسنتین استعمال کند

طریق بانزدهم در امراض امعا

اسهال

یا از متناولات می‌باشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می‌باشد یا بسبب غذاست که بغیر از اشتها و یا زیاده از اشتها خورده شود و

یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذای لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای کریهه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود علاج آن علاج سحج کند و تدبیری که در تخمه گذشت بکار برد و غذا بقدر هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات از آن بمعده و امعا ریزد علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را

ذرب و خلفه

گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد علاج جوارش مصطکی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره دانه هیل در عرقیات برآورده رب به شیرین و بارتنگ داخل کرده بخورد و ضماد که برای قی مفیدست بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطکی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود و غثیان و کثرت لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضح از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بر معده باشد و این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیاء حاره می‌باشد و اسهال صفراوی و التهاب و عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نضح تنقیه صفرا به مسهل بارد و یا به هلیلجات و شربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل و زرورد در گلاب سائیده بر جگر و مراره ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود و حرقت

مخازن التعليم، ص: ۲۰۱

فم معده و ترشی دهن باشد که بخوردن طعام با روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا نمایند و از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقة گرم کنند و آن را دلک نمایند و پیش از انصباب سودا حریره از شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد یابد و قی و براز صدیدی بود علاج آن قرص طباشیر قابض خورند و چارتخم را بریان کنند و بروغن بادام چرب نموده بخورند و گاهی بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که آن را

اسهال دوری

گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بدور معین دفع گردد و اگر یک روز در میان دفع شود سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود و اگر دوره معین نباشد و درد همیشه ماند و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز نیز دلالت بر غلبه خلط می‌کند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضوی که در آن ماده جمع می‌شود تقویت آن کنند و دواى هندی که مسمی به دهنیاپاچک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هریک یک توله کوفته و بیخته بخورد همین سان سه روز از برای ذرب مجرب و آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی کیلوس هضم بخوبی می‌شود و ضرر در فعل معده نمی‌باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز می‌باشد و اکثر اسهال کبدی در شب و اگر اسهال دموی بود و آن را

ذو سطرهای کبدی

می‌گویند و علامت آن تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز که علامت سحج است نباشد علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتی که مریض ضعیف نگردد بند نکنند و فصد باسلیق باریک بکشایند و خون اندک‌اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین را به‌بندند بعد از آن علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفاوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال صفاوی

مخازن التعليم، ص: ۲۰۲

و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر نبود و صفرا با براز مختلط نشود و پیچ و درد نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویاتی که بسیار قابض نباشند باید نمود مثل شیره صندل و شیره عناب و شیره خشخاش با سکنجبین و شربت انار خورند و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قیچی که بسبب انفجار ورم جگر باشد علاج آنها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و آن اگر با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و

سحج

آنست که اخلاط حاره حریفه که بامعا ریزد و امعا خراشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که بر امعا می‌ریزد و صفرا قرحه در چهارده روز می‌کند و علامتش آنست که صفرا مختلط با براز و خراط امعا برآید و لذع مقعد نماید و اسلم قرحه آنست که در امعاء غلاظ باشد و علامتش آنست که درد زیر ناف بود و خراط امعا غلیظ برآید و درد باشدت نباشد و اگر در امعاء و فاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراط امعا رقیق آید علاج اگر ماده در امعاء غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقه بارد مناسب بود و اگر در امعاء و فاق باشد از مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مضائقه ندارد و در صورتی که ماده منصبه شدید الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر قابض و شربت انار کند و انار و سیب تناول نماید و هرچه مقوی معده باشد مقوی امعا نیز بود بحسب احتیاج از آنها استعمال کند و ضماد افاقیا استعمال کند و خوردن دوغ آهن‌تاب نیز مفید بود پس هرگاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از بزور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغزیه که در زحیر مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یک ماه قرحه می‌کند علامت آن کثرت ریاح و قراقر و درد ملائم باشد و با خراط امعا بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوازل می‌باشد علاج آن استفراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چارتخم و سفوف مقلیثا نماید و اگر از

مخازن التعليم، ص: ۲۰۳

انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از آن سفوف طین بادویه لعابیه غرویه مانند لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چارتخم خورد و اجتناب از حموضات نماید و اگر از ثقل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت و براز خشک بود علاج آن علاج قولنج سدی کنند و اگر با سحج نباشد آن را

زلق الامعا

گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه باشد که بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثفل قلیل الهضم و

معه از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کنند بعد از آن سفوف و اقراص قابضه خورند و سفوف مقلیثا نیز نافع است و زلق الامعا یا بسبب شهره و قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود مندفع گردد علامت او آنست که با ثفل غیر منهضم صدیدی رقیق باشد و وقتی که طعام از معده بامعا رود درد محسوس شود علاج آن فصد کند و چارتخم بروغن بادام چرب نموده بخورد و ادویه مغزیه مانند صمغ عربی و نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی در گلاب و عرقیات برآورده چارتخم بروغن بادام چرب کرده بخورد و غذا سویق شعیر و برنج یا عدس و روغن بادام تناول کند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از هلیله زرد و شربت درد مکرر کند اما باید که بالای آن آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض و مانند آن بخورد و خونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن قابضات با ادویه مغزیه خورند و مده که در امعا بعد انفجار ورم آید ماء العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آش جو مناسب بود بعد از آن ادویه مدمله که در نفث الدم مذکورست بخورند و شیر آهن تاب بخوردن دهند و اسهالی که از جمیع بدن بود و یا از ذوبان اعضا

مخازن التعليم، ص: ۲۰۴

باشد علامت آن التهاب و تپ دق و بدبوی براز و اختلاف الوان براز و دسومت آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم مانند تپ دق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز اختلاف الوان براز می باشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت می یابد پس می باید که این اسهال را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قییل بود و آن را نیز بند کردن خطاست و خوردن آب و همچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد اندک اندک آب آهن تاب یا عرق بارتنگک و عرق عنب الثعلب دهد و شوربای کبوتر یا دراج با مصالحه قابضه بخوراند قرشی گفته که پنیر کهنه را مکرر از آب بشویند و خشک نموده بریان کند و یک مثقال باشر به مناسبه دهد بسیار نافع بود و تنویم انفع اشیاست از برای کسی که اسهال دارد و حمام و دلک و قی و ادرار نیز از حابسات اسهال است و گذاشتن شاخها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سیناست دوای که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیر خرفه سیاه بریان در عرق کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت انار ترش و بارتنگک داخل کرده بخورد و اگر خوف مغص باشد اسپغول در روغن بادام چرب کرده اضافه کند و بخورد و ضماد زرورد استعمال نماید و غذا آش جو از جو بریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود قوابض قویه دهد و اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورند و دواء سماق بخورند و چها را چون بریان کرده بخورند حابس اسهال است خصوص با افیون در قطع آن مجرب و آزموده است

زحیر

که آن را پنچش؟؟؟ گویند و آن حرکتست از امعاء مستقیم از برای دفع فضله و دفع نمی شود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که بآن خونی مختلط بود بسبب تزخر و سبب آن صفرا بود و یا بلغم مالح که بامعا ریزد و علامت هر واحد خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه چارتخم داخل کرده بخورد و سفوف طین به روغن ماده گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر نه ماشه همراه

مخازن التعليم، ص: ۲۰۵

دوای مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را سفوف ساخته از سه ماشه تا نیم توله صباح و شام به آب سرد بخورد از برای زحیر و

سحج مفید و معمول اوستاد بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود علاج سحج صفراوی و بلغمی کند و اگر درین مرض سه دانه تخم فلوس بروغن گاو چرب کرده فرو برد و برنیاید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله در آب لعاب برآورده مغز فلوس در آن مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته بخورد همان روز شفا می شود و حقنه کردن ازین دوا انطباق بود و گاهی از برای تفتیح سده چار تخم بقدر نه ماشه در گلاب و عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده می دهند و آب گرم خوردن نیز تفتیح سده می کند و گاهی بسبب ورم حار معاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و دو سه روز غذا نخورد و اگر بسبب سردی باشد که بمقعد رسد روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و بر سرخشت گرم نشیند

مغص

و آن درد امعا بود و آن را مروره گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد قراقر و نفخ بود می باید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کثوث در عرقیات برآورده گلکند در آن مالیده صاف نموده تناول کند و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده باشد علاج قولنج سدی کنند و اگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد در حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن و برهم سائیدن دندان در خواب و گاهی؟؟؟ زوج آنها در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد از آن دوا برنگ تناول کند تا کرم بمیرند و بیرون آیند

قولنج

مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و بآن وجعی عظیم بود و فرق میان این مرض و درد گرده آنست که درد گرده بر جایگاه گرده بود و مائل بطرف قطن باشد و درد قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بزیر آید

مخازن التعليم، ص: ۲۰۶

و فروتر شود و از جائ خود تجاوز می کند و اکثر بسبب بلغم غلیظ می باشد علاج آن روغن بید انجیر یک توله همراه گلاب بخورد و یا سناء مکی پنج ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلکند آمیخته همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بنوشد و سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصا وقتی که با قولنج غثیان باشد و خوردن مصطکی رومی به آب گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتی که قولنج قوی بود اولاً حقنه کنند و بعد آن از مسهل گرم تنقیه نمایند و همین ست علاج قولنج ریخی مگر آنکه شیاف و حقنه و مسهل که در قولنج ریخی مستعمل شود کاسر ریاح باشد و بر شعنا برای تسکین درد شدید نافع بود و تکمید و آبز ن ضرر می کند مگر وقتی که سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یک دو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر یخنی نمایند و آب سرد نخورند و همین ست علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یابس باشد و خروس سیاه رنگ سیر را بدوانند که مانده شود پس از آن ذبح کنند و مهرا بیزند و بمصالح خوش بو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه که بالخاصیت بقولنج فائده می کند از آن جمله شوربای هدهد و گوشت آن و خراطین خشک و براز سفید گرگ با ماء العسل خصوصا استخوانی که در براز او یافته می شود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و همچنین خوردن جرم مغاء گرگ و اگر بسبب پیچیدگی امعا یا زوال آن بکیس؟ انشین حادث شود و آن بعد از حرکت شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فروبرند و چند قدم بروند و شکم

خود را از اعلی تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه بروغن گل و سرکه تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند و

ایلاوس

قسمی از قولنج است که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سدی بود و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک بیاشامند

طریق شانزدهم در امراض مقعد

بواسیر

زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و ثقل

مخازن التعليم، ص: ۲۰۷

و خارش بود و اگر خونی باشد و خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات می شود علاج آن تا وقتی که ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و رسوت سه ماشه با ماست چکه ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کلتھی با ماست و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر از مجربات است و حب سندروس از برای بواسیر خونی مجربست و خاصیت انجبارست که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمی کند و اگر مسهای بواسیر اذیت دهد می باید که بعد فصد باسلیق فصد صافن و یا فصد مابض و یا حجامت ما بین ورکین نمایند و ادویه مفتحه مانند سرگین کبوتر و قنه و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و رسوت برگ نیب در گلاب سائیده ضماد کنند و همچنین بنگ را در آب سائیده بر بندند و در شیر گاو جوش داده بخار آن بگیرند و مالیدن روغن زرد رفع درد بواسیر می کند مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باشد تنقیه سودا بمسهل و ماء الجین کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و اصلاح طحال و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوی تیز مانند دیگ بر دیگ نهند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم و روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسها را بیک دفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد از دوی تیز بواسیر متقرح باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و مقل و همچنین کچلا و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از محاجم بیرون کنند و یا مویزج و نظرون سائیده در مراره نر گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند آن وقت دوی سم انفار بر آن نهند

ریح بواسیر

و آن ریح غلیظ بود که در تهیکاه و حوالی ناف و گرده می گردد علاج آن تنقیه سودا بود به طوری که در مالیخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود

مخازن التعليم، ص: ۲۰۸

ناصر مقعد

که قرحه خبیثه طرف معاء مستقیم می‌باشد و از آن صدید می‌آید اگر غائر نباشد باید که آن را بیفشارند تا آنچه درو باشد بیرون آید علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند

اورام مقعد

اکثر حار باشد علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفید آب بمالند با سفیدی تخم مرغ و روغن گل در ظرف ازریز یا سرب خوب بسایند و سائیده آن را بر مقعد ضماد نمایند و اگر مزمن گردد مرهم داخلون نهند و چون از علامات دریافت شود که ماده جمع می‌گردد قبل از نضج باید شکافت تا ناصور نگردهد و مرهم سفید آب کافوری برای شقاق مقعد هم نفع می‌کند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند

استرخاء مقعد

علامت آن خروج براز و ریاح بی‌اراده باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مر و جوز السرو و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن بنشانند

خارش مقعد

اگر بسبب دیدان باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقدمه بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت ما بین ورکین نمایند و سرکه و روغن گل را بمقعد بمالند

طریق هفتم در امراض کلیه و مثانه**هزال کلیه**

یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب زیادتی استفراغ واقع شود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند و نارجیل و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و هریسه و کله با چربی بط و مرغ خوردن مفید بود هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه‌دانه تقویت نماید

ضعف کرده

علامت آن بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت و کمی شهوت باه بود و اگر سبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج

مخازن التعليم، ص: ۲۰۹

باشد تبدیل مزاج نمایند و اگر بادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود و علاج آن خود را از تعب بازدارد و بعد از آن تقویت کرده از لبوب مذکوره نماید و ادویه قابضه بر کرده ضماد کند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت کرده بیعدیل است و غذا شیربرنج و کله‌پایچه با پیه کرده بز مناسب بود و همین‌ست علاج ضعف کرده که بسبب کثرت جماع و بسبب کثرت مدرات و یا بسبب صدمه عارض گردد و خوردن بهی و زعرور درین باب نافع است

وجع کلیه

اگر درد بسبب ریاح باشد علامت آن تمدد بلاثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون شیره تخم کثوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارة نباشد یا گلکند و شربت بزوری یا شربت دینار بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل میسو؟؟؟ و کسنبه و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف نموده نطول کند و ثقل آن برنندد درد زائل کند و تکمید از نمک و سبوس گندم و ریه گذاران بسیار مفید بود و چون خبز آرد ماش را بر جای درد برنندد درد رفع می‌شود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال نمایند و اگر بسبب ریگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچو دوال دوز بخلد و هرگاه قاروره تمام شب را در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ سرماهی سائیده هریک یکماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی سائیده بقدر نیم نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خرپوزه شیره خارخسک با شربت آلوبالو یا شربت بزوری بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن بکار برد و خوردن ممولا بالخاصیت نافع حصاء است و پتھرپهوری که نبات مشهورست چون او را شش ماشه در آب خیسانیده با نبات بخورد نفع می‌کند و یک عدد کرم شب‌تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازه مثقال آب حلتیت چون سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ و احتباس بول مجرب دانسته‌اند و خوردن ماء الجبن نیز برای سنگ کرده و مئانه فائده می‌کند و نطول گل میسو؟؟؟ استعمال کنند و ثقل آن را برنندند و اگر ازین تدبیر فائده نشود قی نماید و تنقیه از فصد و مسهل کند و با ادویه مفتته حصاء می‌باید که صمغ آلو و مانند آن

مخازن التعليم، ص: ۲۱۰

بار باشد و همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید باشد ادویه که بالخاصیت مسکن درو باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت و یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نمایند باید داد و همیشه آبزنی باید کرد و دواى ید الله دریناب عجیب است و اگر بسبب ورم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم کند و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره عناب و مانند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد جو استعمال کند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده اراده نضج کند باید که تخم کتان و تخم خطمی حله با نبات در آب بجوشاند و صاف نموده بخورد و همین ادویه را در روغن کنجد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد و بعد از نضج سرگین کبوتر غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز افصاح ورم کرده می‌نماید و هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خرپوزه خارخسک با شربت بزوری بخورد و خشخاش با شیر خر نیز عضو را از مده پاک می‌کند بعد از آن سفوف ملحه چهار ماشه با مدرات بخورد و اگر بسبب ضعف کرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قروح

گرده باشد علامت آن درد در قطن بود و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد و قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورد

جرب گرده

که عبارت از انفجار بثور گرده بود علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع گرده بود علاج آن قی نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه سازد و بعد از ان تبرید و ترطیب مزاج کند و بنادق البزور سائیده با گل ارمی آمیخته همراه مدرات خورد

ذیابیطس

و آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه بماند و چون آب خورد در اندک زمانی بی تغییر دفع شود علاج

مخازن التعليم، ص: ۲۱۱

آن قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه تناول کند و یا ماء القرع و ماء الخیار بنوشد و از آب سرد مکرر قی کند و آب انار ترش و لعاب بزرقطونا و آب آلویخارا نیز فائده می‌نماید و دوغ جغرات ترش که غلیظ باشد خصوصا که از شیر گوسفند ساخته باشند در برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن به حدی که بدنش سرد شود درینباب مفید بود قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شب و روز در سرکه خیسانیده باشند درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بر بول مگس هجوم می‌نماید و مورچه‌ها در ان می‌افتند و می‌میرند درین وقت گلوی خشک را نرم سائیده با شکرتری آمیخته نهار دو کف دست هر روز بخورد

قروح مثانه

علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش و نتن آن و خروج مده و قشور مانند سبوس بود علاج آن بعلاج قروح گرده کنند و زردچوب و آمله بکوبند و قرص ساخته بدهند مفید بود و چکانیدن شیاف ایض با شیر شتر و زروق مندمله درینجا مفید بود و اگر چرک بسیار باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء السكر و نوشیدن آن بسیار فائده می‌کند و از اغذیه حریفه و مالحه و جماع اجتناب کنند

جرب مثانه

که علامت آن درد شدید با خارش و سوزش و نتن بول و خروج رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود و خوردن و پچکاری گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود

وجع مثانه

علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند اگر بسبب حصات باشد علامت حصات مثانه درد و ثقل مثانه باشد و خارش در بیخ

قضیب بود و رمل که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری و سفید می‌باشد و صاحب این مرض پیوسته دست بر زهار بمالد و بول بدشواری بیرون آید و هرگاه فارغ شود باز تقاضای بول بود و علاج آن مانند حصاء کلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن تریاق کبیر و مژودیطوس درینجا مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نه‌آید باید که شق کنند و بیرون آرند و این عمل در سن ده سالگی

مخازن التعليم، ص: ۲۱۲

می‌باید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتی آهن را در دست داشتن و پوشیدن موزه‌ها که در آن میخهای آهن باشند تفتیت حصاء می‌کند و باز پیدا نمی‌شود

ورم مثانه

اکثر آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه و احتباس بول و براز و تب گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود مگر آنکه ادویه مستعمله در امراض مثانه می‌باید که قوی باشند و از اشیاء بارده قابضه ضماد نمایند و آبن آرد جو کنند و قیروطی کاسنی ضماد کنند و بعد از چند روز ضماد سمسک کنند و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل ورم مثانه بی‌نظیر است

جمود دم در مثانه

گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه می‌ریزد منجمد گردد و گاهی بسبب ضربه یا سقظه رگ بزرگ از مثانه منشق می‌شود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و غشی و برد اطراف و عرق سرد بود علاج آن سکنجین عنصلی با خاکستر چوب انجیر بدهند و زهره سلحفات خورند و اکلیل الملک و بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضماد کنند و در آن نشینند و پنیرمایه خرگوش در احلیل بچکانند و علاج حصاء گرده کنند و اگر ازین فائده نشود شق کنند و خون منجمد را بیرون آرند

ریح مثانه

که علامت آن تمدد بلاثقل بود علاج آن از مالیدن روغنهای گرم و خوش بو کنند و از سیوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه حاره نطول سازند

احتباس بول و عسر آن

اگر بسبب ورم یا حصات یا ریح غلیظ باشد علاج آن در درد مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم راحت و خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود علاج آن مدرات قویه مثل انیسون تخم کرفس دوقو تخم شلغم صحرائی را در آب جوشانیده و صاف کرده و شربت بزوری داخل نموده بخورد و همین ادویه را در آب بجوشانند و در آن نشینند و ادهان حاره مانند روغن شبت بمالد و در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و بورقیت

مخازن التعليم، ص: ۲۱۳

بول باشد نماید و اگر احتباس بول بسبب حبس قصدا و یا بسبب خواب طویل و یا اشغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره و

ادویه مرخیه نطول کنند و مthane را از دست غمز نمایند و بروغن بلسان و روغن گل و مانند آن بمالند و خوردن چوه تند بقدر یک ماشه یا برگ پان از برای رفع حبس بول مجرب دانسته‌اند و چون شوره قلمی و خردل هریک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخوراند بول بسته را بکشاید و نیز شوره قلمی و نمک ترب و جواکهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی؟ شیر گاو خوردن درینباب فائده عظیم دهد و ورق نیل در آب سائیده و همچنین تخم قرطم و کسنب در جغرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شاخ زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین سپش زنده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار بولست و داشتن شوره و کافور در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فائده می‌کند و اگر کبوتربچه را بکشد و خون آن را بر زهار چکاند و شکم آن را شکافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مthane را بحرکت می‌آرد و چرک گوش گاو میش بر ناف مالیدن فوراً بول را بکشاید و شیاف نمک طبرزد نیز ادرار بول می‌کند

تقطیر بول

حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس بول گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب بورقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مthane و استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس البول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم باید خورد

حرقت بول

اگر سوزش بول بسبب حدت و بورقیت بول باشد علامت آن حرارت مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند و پچکاری از شیاف ایض و کافور و شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و کشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید آمله مقشر در آب تر کنند صباح آن را مالیده صاف نموده

مخازن التعليم، ص: ۲۱۴

شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کیله قدری در میان تنه شق کنند و شب ظرفی بطوری نهند که آب از آن در ظرف بآید آن را بگیرند و بوقت حاجت بدهد و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خرپوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از مدد پاک شود همراه دواى مذکور پنج ماشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص شب و مانند آنکه اندمال قرحه کند باید داد چون یک دام پوست بیخ فابسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج نیز درینباب نافع است و چون گیرو یک دام دال نخود مع پوست یک دام شب در یک نیم پاؤ آب تر نموده صباح بطور بنگ سائیده و بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت می‌شود و سفوف قلعی کشته همراه تبرید مذکور بدهند نیز مفید است و سفوف زردچوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب و آزموده است و چون کتیرا صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده یا سائیده بنوشند از برای حرقت مthane و سوزاک مفید بود و برگ نو رسته کیکروست گلووست سلاجیت هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زروق یعنی پچکاری شب یمانی از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود و زروق اطریفل استعمال نماید نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود و ماء

الجبن از برای سوزش بول نیز فائده می‌کند و اگر حرقت بول بسبب جرب کلیه و مثانه باشد علاج آن گفته شد

سلس بول

و او آنست که بول بی‌اراده بیرون آید اگر بسبب سردی مثانه می‌باشد علامت آن سفیدی قاروره بلاحرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هریک یک‌ماشه باریک سائیده در گل‌قند یا اطریفیل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده می‌کند و فلاسفه خوردن نیز نافع بود و مشک و جندیبستر با روغن بابونه و روغن نرگس و امثال آن آمیخته بر مثانه ضماد کند و معجون کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامت آن گرمی مزاج مخازن التعليم، ص: ۲۱۵

و رنگینی قاروره بود علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن نیز موجب سلس بول و بول در فراش بود

بول الدم

خونی که از راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسوبست و یک عدد را باریک سائیده بخورد و بالای آن براده صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم مجرب و آزموده است و همچنین چهار دانه نرملی را در آب سائیده در جغرات آمیخته در پیاله چینی پارچه بسته در شب گذاشته هر روز تا یک هفته بخورد خون آمدن از بول بازدارد و چون در بول لزوجت و غرورت باشد از تولد حصاء ایمن نباید بود و نیز امراض گرده منحل ببول غلیظ که در آن رسوب بسیار باشد می‌گردد و بسیار است که از بستن همیانی درد گرده شدید پیدا می‌شود و قی در اکثر امراض گرده سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمه آهن برآید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب و ضارترین اشیا برای مثانه استعمال حموضات است و در اثنای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ مثانه است و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی‌انزال مورث آفت مجاری بول بود

طریق هیجدهم در امراض اعضاء تناسل

نقصان باه

اگر بسبب استرخای قضیب و سردی اعصاب آن باشد علامت آن کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب در آب سرد کوچک شود و لاغردست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد و اطلیه باهیه بمالد و اشیاء عطره بیوید و اگر متقلص نشود و لاغر باشد علاج‌پذیر نبود و اگر استرخاء بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب و ادویه و اطلیه و معاجین و غیره نافع استعمال نماید و اگر چوه‌مندی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید بود و اگر شش مانک روغن مندی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد و درین مدت جماع نکند قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن

مخازن التعليم، ص: ۲۱۶

قلت خروج منی بود و قلت منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذاء جید مانند گوشتهای فربه مرغن و نارجیل با شکر حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضه نیم برشت خورد و شراب خوردن نیز نافع بود و ترک جماع نماید و

خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن غلظت منی با سرعت انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند و دواء الترنجبین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیاء یابسه مانند زیره و دارچینی کند و اطریفیل صغیر و معجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت و رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمی‌شود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را می‌باشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج معجون زرعونی و معجون بزور و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغن عاقرقرحا استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر در تسافت حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده‌تر از دوا بود و از تخمه و کثرت شرب آب و کثرت استفرافات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید کثیر احتراز کند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر و یا معده

مخازن التعليم، ص: ۲۱۷

و یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سلامت اعضاء و قلت نفخ و کثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه باهیه نفاخه بخورند مانند پیاز و نخود و گذر و انگور و باقلا و پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر میش را نیم گرم کنند و خرقة را در آن تر کرده بر ذکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر فربه شود و اگر عسل زنجبیل بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی گردد و کبابه یا حلتیت در دهن گیرند و آب آن را بر قضیب بمالند موجب لذت شود و فلفل و زنجبیل یا سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کند همین عمل نماید و عروسک که در هندی بیربھولی گویند در روغن ماده گاو بریان کنند چنانچه بگدازد پس از آن بر قضیب بمالند و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدگر شود و ملذذات که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند دوستی مرد در دل زن پیدا می‌کند و طلای منزل نیز همین فعل می‌کند

سرعت انزال

اگر بسبب ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و آن علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و مسهل کنند و عانه و خصیه را بروغن قسط و روغن نرگس و مانند آن بمالند و سفوفات و غیره استعمال نمایند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضاء رئیسه بود در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد

درور منی و مذی و ودی

منی از فضله هضم چهارم پیدا می‌شود و فائده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی است که در ابتدای شهوت جاری می‌شود تا بسبب تلئین مجرا منی بسهولت خارج گردد و مجرای آن بالای مجرای منی است و ودی رطوبتی باشد لزجه که قبل از

بول در مجرای او جاری می‌شود و مجرای او بالای مجرای مذی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود بی‌وقوع ضعف علاج آن جماع زیاد کند و تقلیل غذا نمایند و دوی مقلل منی خورند و ادویه که مقلل شیراند تقلیل منی هم می‌نمایند و اگر بسبب حدت منی بود علامت

مخازن التعليم، ص: ۲۱۸

آن حدت منی و حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیاء بارده رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند و دوی بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسپغول تخم کاسنی و بیخ و کشنیز خشک و سفوف تخم فنجکشت تناول کنند و اگر بسبب استرخاء او لحيه منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نعوظ بود علاج آن دوی حار مقلل منی مانند پودینه و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانج و کمون و شونیز و معجون کمونی بخورند و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و درور منی که در وقت تصور جماع و یا بسبب شنیدن حکایات لذیذ می‌باشد علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نمایند

کثرت احتلام

اسباب آن مثل اسباب درور منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن و پارچه سرب را بر پشت بندند و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن نافع بود

عذیوط

و او آنست که در وقت جماع براز کند و سبب آن استرخای اعصاب و تحلیل روح بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن در حالت خلا جماع نمایند و تا براز نکنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطکی و کندر و گلنار و مانند آن در رب به و شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه شیاف ساخته بردارند و تقویت دماغ و دل نمایند

اورام خصیتین

اگر سرخی رنگ و درد و التهاب باشد علامت حرارت است علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم گیرند بعد از آن فصد صافن و یا حجامت قطن نمایند و چسپانیدن زلو نیز مفید بود و تبرید از لعاب بهدانه و شیر عنب و شیر تخم کاهو مقشر و شربت نیلوفر کند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه نماید و آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کند و پارچه بگللاب و سرکه و لعاب اسپغول تر کند و برنهد و بعد از ابتدا آرد نخود آرد جو آرد باقلا بیامیزد و بعد از آن بابونه اکلیل الملک صبر زیره و مانند آن

مخازن التعليم، ص: ۲۱۹

در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل میسو را جوشانیده بر خصیه بنهد از برای دفع ورم و تسکین الم و استرخای خصیه ببعیدیل ست و نطول از آب آن نیز درینباب مجرب است و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشد نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد خصیه مجرب و آزموده است و مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن رگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب مخالف ورم و

اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن قریب به بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوداوی باشد از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب هر خلط بعد از نضح تنقیه کند

درد خصیتین

اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی خصیه بود علاج آن تبرید خورند و آب کدوئ سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر برودت باشد علامت آن قلت درد بود علاج آن اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده گلکند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خروج و روغن بابونه و مانند آن بمانند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلاثقل بود علاج آن بابونه و اکلیل الملک و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کند و جندیدستر را در روغن چنیلی آمیخته ضماد کند و نطولی که برای درد گرده ریخی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه سودا و ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه مانند نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال کنند

تعظیم خصیتین

گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ نفاع و پوست خشخاش و حکاکه سنگ مسن و حکاکه اسرب و حکاکه سنگ آسیا مخازن التعليم، ص: ۲۲۰

به آب کشنیز سبز طلا کنند و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است درینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج پذیر نبود

ارتفاع خصیتین

اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود نطولی که در درد گرده ریخی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالد و از ادویه گرم مانند حلتیت و حلبه و فرفیون ضماد کند

دوالی صفن و صلابت آن

گاهی رگهائی کیسه خصیتین سطر شوند و اکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا و ورم صلب خصیه بود

استرخای صفن

گاهی کیسه بسبب حرارت و رطوبت هوا مسترخی و دراز می شود علاج آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و کزمازج در آب بجوشانند و صاف نموده نطول کنند و ثقل آن را بر بندند و همین ادویه را در آب پوست انار سائیده ضماد کنند

فروح ذکر و خصیه و حوالی آن

مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمائ مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد مجففات قویه مانند دقاق کندر و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا سائیده ذرور نمایند و اگر از قسم آکله باشد فلدیفون بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج آن در حرقت بول گفته شد

حکه قضیب

علاج آن فصد کنند و بر اریه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند و قدری مامیثا سائیده با روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را به آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند

اورام قضیب

علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه چسپانیدن زلو بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضائقه ندارد و آنچه مخصوص بقضیب است در ورم حار عدس گلنار ورق گل پوست انار در آب بجوشانند و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و در ورم بارد آرد جو خطمی اشنه خرما در روغن بابونه و سرکه آمیخته ضماد نمایند
علاج

ثالیل قضیب

مانند علاج سائر ثالیل است

شقاق قضیب

مخازن التعليم، ص: ۲۲۱
علاج آن بعلاج شقاق مقعد کنند

سده مجرای قضیب

اگر بسبب بثره باشد علامت آن سوزش بول و عسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسپغول و شیر خرفه با شربت نیلوفر خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج بول بلاحرقت و درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره مانند بادیان و انیسون و کثوث و تخم خرپوزه با شربت بزوری خورد و ادویه ملطفه مانند بابونه صعتر اکلیل الملک مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را

بندکشاد

گویند علاج آن سفوف چهاردهاک به آب بخورند و اگر فتیله گهونچی در سوراخ قضیب یک ملحه بدارند بسیار مفید بود

اعوجاج قضیب

یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن و نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مخ ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست راست کنند و از جباير بر بندند که تا باز کج نشود

طریق نوزدهم در امراض زنان

ورم رحم

اگر با تب و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و منضج و مسهل آنچه در سرسام گذشت باید کرد و حمول جدوار استعمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر میش برای ورم صلب رحم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد علامت آن شدت عوارض بود می‌باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود آن وقت بمرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد بایست دانست که شقاق رحم است پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و مرهم سفید آب کافوری نیز نافع است و جوارش کمونی و دیگر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود علاج

کثرت طمث

مثل بواسیر خونی باشد و یک نانک؟؟؟ گندمک آمله سار نرم سوده با شیر گاو هر روز تا یک هفته بخورد حیض مفرط بازدارد و ضماد جنطیانا

مخازن التعليم، ص: ۲۲۲

نیز احتباس طمث کند و محاجم با نار زیر پستان نهادن و پستان را از چیزی بستن درینباب بسیار مفید است و آمله مقشر بادیان از هر یک یک توله شب در آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر سفید یک توله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب و آزموده است و حمول مازو رطوبت از فرج زن بازدارد و اگر سیلان رطوبت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کند پس از آن فرزجه و حقه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت می‌کنند که پنبه نو بردارند و برآورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلا در درد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظت قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس مشکطرامشیع پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس نفاس فائده می‌کند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت هر دو ساق می‌شود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جید الکیموس باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند

فروح و بشور رحم

علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از مسهل بود و بقم یعنی تپنگ و مانند آن در آب اندرون آفتابه بجوشانند و مریضه را در آن بنشانند و کندر انزروت دم الاخوین جوز السرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته لته بدان آلوده بردارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر از قرحه مده بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السكر و یا ماء العسل حقنه کند و مرهم باسلیقون با روغن گل حمل نماید و آنجا که ماده حاده باشد حقنه کردن از آس جو مناسب بود و از اشیای بارده قابضه مانند حب الآس و گلنار و کزمازج سائیده

مخازن التعليم، ص: ۲۲۳

با روغن گل فرزجه یا حقنه کند و اگر با قرحه درد شدید باشد افیون زعفران با شیر دختر استعمال نماید

حکه رحم

و او آنست که هرچند با زن مجامعت کرده شود سیر نگردهد علاج بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سرد بمالد و فرزجه نعناع مفید بود

بواسیر رحم

چون فم رحم بر کشایند چیزی بلند مانند مسهای مقعد معلوم شود و از لمس نیز دریافت می شود و از ان رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می برآید علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن نیز فائده می کند

کثرت اسقاط

و او آنست که زن آبستن شود لیکن نگه نتواند داشت اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از ان احتراز کنند و آنچه بدنی بود اکثر بسبب رطوبت رحم می باشد علاج آن عادت قی کند و بعد از نضح تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغنهای حاره حقنه کند و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا بجنین نمی رسد و ساقط می گردد علاج آن در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که جنین بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نمایند و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوجه مرغ فربه خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بروغن سوسن و زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر و نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضح تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره بانس پنج عدد فلوس مس هفت عدد پوست اخروت و دوده کپاس از هریک دو توله پوست املتاس یک توله در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بسوزد صاف نموده آب آن را بجای غذا و آب نوشانیده باشد و روز چهارم کلتھی در آب جوشانیده آب آن را بدهد و دال آن را که باقیمانده است وقت شام بدهد و روز پنجم نان موهه؟ بقدر یک دو دام بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق عنب الثعلب یا عرق

مخازن التعليم، ص: ۲۲۴

گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موهه خورد و بروز بست و یکم اندک اندک روغن زرد شروع نماید و تا بچهل

روز پرهیز از همه چیز دارد و از اشیای بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است

اختناق رحم

بصرع ماند اما درین کف نمی آید و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه برو وارد شود بیان می کند بخلاف مصروع علاج آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افقت چیزهای خوش بو ازو دور دارد و چیزهای بدبو مثل جندیدستر و سیر و پیاز بویاند و عنبر و مشک و عطر را بروغن چنبیلی بیامیزد و فرج و رحم را بمالد و بعد از نضح تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیری که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج آن تزویج بود و زنی را که ابستن نشود

عقر

گویند و اگر بدشواری آبستن شود

عسر الحبل

گویند و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم می باشد علاج آن بعد از نضح تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران استعمال کند و شیاف جوزبوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از ان مجامعت کند و بهترین شکل جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع از مالیدن پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه هیئت چشمان زن متغیر شود و دم دراز کشد و بمرد بچسپد آن وقت دخول کند و منزل گردد و باید که بعد از جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد آنست که سفید و لزج و یراق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد و علامت حبل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد دریافت کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجریه اطبا آنست که سیر بردارد اگر بوی و طعم سیر از دهن بپوید

مخازن التعليم، ص: ۲۲۵

دلیل آبستن بود و زنی که به پسر آبستن شود رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ کند و ادویه که معین حمل است از آن جمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخوردن زن دهد و تخم انجدان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع پنیرمایه خصوصاً پنیرمایه خرگوش بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزجه از مثل شکر و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و روغن بلسان و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد و استفراغ کنند و آن را گرسنه دارند و ریاضت کنند و اطرپفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمونی آمیخته بخورند و جماع بر هیئت راکع نمایند و اگر بسبب قصور آلات باشد باید که پاره از عطریات بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق بر قضیب بمالند قضیب را بزرگ کند و اگر قضیب را بچیزی درشت بمالند بعد از ان زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همین عمل کند و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت سبب عقر باشد و امتحان آن چنان کنند که هر دو منی را در آب اندازند پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته بر بیخ درخت کدو و کاهو و مانند آن براندازند هر بول که

خشک کند در آن قصورست و گفته‌اند که هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بر آن بول کنند و هفت روز گذارند پس هر بولی که برویاند از آن قصور نیست و گفته‌اند که سر قضیب بروغن آلوده جماع کردن مانع حمل است و همچنین برداشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخوراند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج می‌شود بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق و حفظ نسلست و حمول مضیقه استعمال سازند و کردمانه در اسخان فرج عجیبست و قطعه اسفنج را بردارد بعد یک پاس تنگتر مثل باکره شود و بیربھوتی؟؟؟ در روغن گاو بریان کنند چندانکه

مخازن التعليم، ص: ۲۲۶

بگدازد پس روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلای خایه گربه سیاه و حمول میعه سائله استعمال کند و اگر گوشت حموله خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتیست که مشابهت به حبل دارد و آن را

رجا

گویند و فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه بیاماسد و کثرت جشا و سوء الهضم و قراقر بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نضح از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود

طریق بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق

فتق

آن باشد که بسبب انشقاق صفاق یا اتساع مجرین که بالای انشین در کنج رانست جسمی نفوذ کند و بکیشه انشین فرود آید و آن را

قبله

گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آن را

فتق الاریه

گویند و اکثر آن صفاق حوالی ناف بشگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب و روده از انجا برآید آن را

فتق مراق البطن

گویند و اگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل شده است آن را از دست رد کنند بعد از ان ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کندر ضماد کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کره آهنین که طریق ساختن آن آهنگران می‌دانند به‌بندند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود بازگردد و علاج آن از مثل

جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریح باشد استعمال نمایند و روغن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مای نازل شده باشد آن را

ادره

گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا مرهم مدمله استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند

طریق بست و یکم در امراض پشت و ما يتصل بها

اشاره

اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آن را

تقصع

گویند و اگر بجانب خلف بود آن را حذبه

مخازن التعليم، ص: ۲۲۷

گویند و اگر بجانبین زوال باشد آن را

التواء

خوانند و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغظه فقرات را زایل کند علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سنامکی و سورنجان مصری نیز اضافه کنند و اضمده ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیمگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریح غلیظ باشد آن را

ریاح افرسه

گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن بعد از نضح از مسهل حار که در آن هلیجات هریک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروج بمالند و بر موضع متقصع محاجم با نار نهند و اگر بسبب رطوبت مزلقه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند درد فقره بموضع آن کنند بعد آن بادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مر سلیخه سائیده با خل خمر ضماد کنند

درد پشت

اگر بسبب سردی مزاج و یا زیادتی بلغم باشد علامت آن بتدریج حادث شود و بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن علاج ریح

افرسه کنند و جای که ماده نباشد فقط تدهین از روغنهای گرم کفایت می‌کند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت کرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب امتلاهی رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضح تنقیه بمسهل بارد کنند

درد خاصره

یعنی تهیگاه اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریچی بود علاج

مخازن التعليم، ص: ۲۲۸

آن بعلاج درد پشت کنند

طریق بست و دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النسا

دوالی

علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سطر گرداگرد ساق و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از ان فصد عروق ممتلیه نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند

داء الفیل

آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه درینجا فصد مابض و حجامت ساق پا و چسپانیدن زلو بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن غلظ ساق باشد بیحرارت و کمودت علاج آن بعد از نضح از مسهل گرم و حب سورنجان تنقیه کند و در هفته یک مرتبه قی کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر یکماشه زنجبیل سفید بی ریشه نیم ماشه سائیده در اطریفیل صغیر آمیخته بخورد و طلای صبر طلا کنند

وجع مفاصل

دردی بود که به مفصل‌های دست و پاء حادث شود و اگر درد مخصوص در کعب و انگشت‌های پا خصوصا انگشت نر باشد آن را [۲۱]

مخازن التعليم؛ ص ۲۲۸

نقرس

گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا می‌باشد و از خون صرف و خون صفراوی نیز حادث شود و

از صفراء صرف بسیار کم می‌باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن سرخی و عظم ورم و شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد باسلیق از جانب درد کند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن تبرید دهند و بعد از نضح از مسهل بارد که در آن هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و طلای نرو؟؟؟ طلا کنند و صندلین و ورق گل سپاری چهارپه مامیثا اقاویا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون زعفران بیروح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند

مخازن التعليم، ص: ۲۲۹

خطمی و بنفشه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک بابونه را افزایشند و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد کردن مضائقه ندارد و علاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد و التهاب باشد مانند علاج ورم دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه بارده که در آن قبض نباشد مانند کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمی‌باشد و ضماد اسپغول برای ورم حار مفاصل از مجربات است و چون سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و اضمده اوجاع مفاصل حار و بارد انسب است و اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ و قلت التهاب و درد و رخاوت ورم بود اگر مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تمدد و خشکی و سیاهی موضع و صلابت ورم بود علاج آن سورنجان شیرین سائیده مصطکی سائیده بوزیدان سائیده هریک یک‌ماشه در گل‌قند آمیخته همراه شیر بادیان شیر تخم خیارین شیر خارخسک شیر تخم خرپوزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده می‌کند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب است و از ادویه محلله ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حله و تخم کتان ضماد نمایند و روغن بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار خطای در آن انداخته باشند و ضماد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد می‌باید که بعد از نضح از منضج مرکب بحسب ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کند و اگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت نتواند کرد بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حله و بزرك بمالند و روباه یا کفتار زنده را در روغن کنجد بجوشانند و در آن نشینند نافع بود علاج

درد ورک

که دردی بود در سرین و

عرق النساء

که دردی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت‌های پا برسد مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر

مخازن التعليم، ص: ۲۳۰

فائده نشود غسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و جندبیدستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری گردد و می‌باید که مندمل شدن ندهند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند

رفیق دوم در تدبیر امراضی که مختصه بعضو عضو نباشد

اشاره

و آن مشتمل بر نه طریق است

طریق اول در حمیات**اشاره**

اگر تب همیشه ماند و هر روز شدت کند و بی‌لرزه و سرما آید و شدید نباشد آن را

نقده

گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل عروق و اگر هر روز آید با لرزه و سرما باشد آن را

مواظبه

خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعا و ماساریقا و صدر و مانند آن علامت تعفن ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده است اگر باسهال باشد علامت تعفن آن در احشا و معده و ماساریقا بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس و در تب بلغمی تشنگی می‌باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بست و چهار ساعت مقرر کرده‌اند شش ساعت فتره می‌کند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زائل می‌گردد و اقل زمان اخذ و یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تب یک روز بمیان آید با لرزه و سرما باشد آن را

غب دائره

گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تب یک روز در میان شدت کند و بی‌لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفنه داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آن را

محرقة

خوانند و عوارض که در غب می‌باشد در محرقة بشدت می‌باشد و باشد که دو غب مرکب شوند و مانند تب بلغمی هر روز می‌آید لهذا گفته‌اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه باجود این لحاظ عوارض هم می‌باید که شدت عوارض بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت می‌کند و گاهی بر ماده تب سن و دیار و فصل و مزاج و عادت و تدبیر

مخازن التعليم، ص: ۲۳۱

متقدم نیز دلالت می‌کند و درین تب تلخی دهن و قی و اسهال صفراوی و قلق و هذیان و صداع و سهر و ناریت بول می‌باشد مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود آن وقت قاروره سفید و رقیق باشد و این منذر بسرسام بود و به شرطی که ماده مندفع برعاف نشود و زمانه اخذ غب و یا شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت می‌باشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیبست و اکثر ترکیب از

صفرا و بلغم می‌باشد پس اگر صفرا و بلغم علی‌حده علی‌حده متعفن شوند

شطر الغب

حادث می‌شود و اگر یکجا متعفن شوند

غب غیر خالصه

و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی لازمه و بلغمی دایره؟ بود و شطر الغب یک روز زیاده می‌آید و یک روز کم و گفته‌اند اگر در علاج غب خالصه خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می‌باشد برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در هفت روز می‌باشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول می‌کشد و بول در خالصه رقیق می‌باشد و در غیر خالصه غلیظ و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بحران در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تب همیشه ماند و سرخی رو و چشم و انتفاخ رگ‌ها و سرخی و غلظ قاروره بود علامت

سونوخس

است و آن تب دموی بود که از غلیان خون حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت

مطبقه

است و این تب دموی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه؟؟؟ در اورام می‌باشد و بحران تب دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید و با نافض و لرزه بود علامت

ربع دایره

است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و اگر دو روز آید و یک روز نه آن را

ربع معکوس

خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و بآن سردی و نافض و عرق نباشد علامت

ربع دایمه

است و این بسیار نادر بود و ماده این تب سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تب

مخازن التعليم، ص: ۲۳۲

بست و چهار ساعت بود

لیفوری

تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت و

انفیالوس

برخلاف آن باشد و

حمی غشی

تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و

حمی لیلی

تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و

حمی نهاری

تپی باشد که بروز آید و بشب رها کند و

حمیات مختلفه

چنان باشد که آن را دوری و نوبتی معین نباشد و علامت آن مختلط باشد و

حمی یوم

که حرارت در آن متعلق بروح شود اکثر در یک روز می‌رود و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم می‌ماند و این تپ ملاتم می‌شود و در نبض و قاروره بسیار تغیر نمی‌باشد علاج آن ازاله سبب موجب نمایند چنانچه در

غمی و همی و قرعی و فکری

ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در

غضبی و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی

نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر نرود علاج تپ بلغمی کند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد آن را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در

زکامی و نزلی

علاج نزله و زکام کنند و

تپ دق

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی و منوی باشد علاج‌پذیر نیست و در ابتدا مشابه به لثقه می‌باشد اما اگر طبیعی بصلابت و دقت و تواتر نبض و ازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و قرص کافور با تبرید یا ماء الخیار و ماء القرع دهد و در صورتی که حمی غضبی با تپ دق مرکب نشود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آنکه در نزله گذشت باقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفی بود اسهال برفق کنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تجفیف می‌شود و همچنین بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت هضم غذا دهند و همچنین کافور بادویه مرطبه مخلوط نموده بخوراند

مخازن التعليم، ص: ۲۳۳

و درین تپ از مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و در آن بنشینند پس هرگاه بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و شوربای گوشت بز و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت بحال ایشان مناسب بود و از اشپای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز کنند و در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصا محرقه محتاج تبرید زیاده می‌باشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض شود باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند اگر تپ صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در عرقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود عرق کیوره و عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان بقدر سه سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع و سهر نمایند و اگر سعال باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب را داخل کرده غرغره نمایند و روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازد مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین روز بهیچ وجه تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیره خرفه نیز داخل نمایند و روز هفتم شیره تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود اگر حاجت باشد بوقت شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات برآورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی داخل کرده باید کرد و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال می‌فرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطونا مفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند برای خشکی آنها مفید است

مخازن التعليم، ص: ۲۳۴

و به شرطی که مانع نباشد دادن شیره آلوبخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تپ صفراوی جمیع اشربه غیر حامضه احتمال استحالہ بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل نمی‌شود و جایی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمی‌شود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل بارد تنقیه کنند و بعد از پنج روز قرص طباشیر ملین یا آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج تپ

مرکب باید پرداخت و اگر تب بلغمی باشد می‌باید که تا بروز چهارم تبرید خفیف دهند و چون ماده غلیظست روز پنجم ادویه قلیل الحرارة از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کند صباح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل گرم که از آن ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده سنامکی و غاریقون و تربد نیز حکم نموده‌اند و ایام مسهل اینست هشتم و نهم و دوازدهم و شانزدهم و هیزدهم و بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم و بست و نهم و سی‌ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت افتد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می‌آید مثلاً اگر دو پهر می‌آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تب مثلاً در دو پهر اول شبیه آید آن روز را روز اول تب شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آن را در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تب نوبه باشد و ایام بحران که در آن جمیع مستفرغات ممنوع‌اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم و هفدهم بستم و بست و یکم و بست و چهارم بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم بعضی از آن منذر بعض‌اند چنانچه روز چهارم به هفتم و یازدهم بیچهاردهم و هفدهم با بستم و بست و یکم و بست و چهارم به بست هفتم و

مخازن التعليم، ص: ۲۳۵

انذار بمعنی خبر است پس هرگاه بحران در روز هفتم خواهد شد تغییری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر می‌دهد بحران روز هفتم و ایامی که در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع‌اند آن را واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران قوی نیستند و تا آمدن تب معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود در آن وقت در روز بحران و قبل گذشتن سابوع داده می‌شود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط می‌شود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمی‌دهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد و بهتر آنست که هلیلجات را در جمیع حمیات ندهند و خوردن روغن سویا روغن بادام در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس است و اگر ازین تدبیر تب نرود قرص طباشیر ملین و یا قرص زرشک یا آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورد و اقراص مذکوره با ماء الهندباء الیابس که آن را چکیده کاسنی می‌گویند و شربت بزوری نیز نافع بود و گل‌قند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین تب و در هر تپی که بدیر زائل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل و شربت بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع می‌کنند و چون خاکسی یک توله را در عرقیات مناسبه روز اول یک جوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک‌یک جوش زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کند برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائی که در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند گلوی سبز نیم‌دام تا یک دام آن را از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بر آن ریزد

مخازن التعليم، ص: ۲۳۶

و در زیر آسمان گذارد و صبح اندکی افشرده آب زلال آن را باشربه مناسبه بکار برد و گاهی همراه قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده می‌شود و گاهی ست این برآورده قرص ساخته داده می‌آید و دوائی که بارها بتجربه درآمده بگیر؟؟؟ دست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در تب که با سرما و لرزه شدید می‌آید بدهند روز اول برطرف می‌شود و اگر این دوا با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهد نفع بین می‌کند و علاج تب دموی بعد از فصد هفت اندام یا

باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته‌اند که چندان خون بگیرند که مریض غش کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرکه آنست که نی تازه و تر را کوفته بیفشارند و در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچه‌ها گرم دارند عرق بسیار خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می‌آرد و پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی بحسب غلبه خلط مانند علاج مالخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج باید تنقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد می‌باشد و این تپ در یک سال می‌رود و اگر تدبیر جید و مناسب نبود تا دوازده سال طول می‌کشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن مائل بترطیب باشد و تپ ربع مانند مالخولیا بر دو طریق می‌باشد یکی آنکه سبب آن سودائی طبعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالخولیا گفته شد و علاج لیفوریا و انفیالوس و لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت غش علاج غشی کنند و بعد از آن

مخازن التعليم، ص: ۲۳۷

علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبائی بعلاج تپ دموی کنند و چیزهای خوش بو ببینند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورند

وبا

تعفن ست که در هوا عارض شود علامت تپ وبای کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و برآز بدبو بود و علاج غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین ست طریق علاج حمی مختلط

طریق دوم در اورام

ورم

غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون باشد

فلغمونی

گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم می‌دارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر ماده آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد و ظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر نبود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد و عام بود استسقاء ذقی و چون خاص بود قیله مائی و اگر ریح باشد و مخالطت عضو و ملایم بود تهیج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بشور اورام صغار باشد و مانند ورم بعضی از آنها دموی باشد مانند شری دموی و بعضی صفراوی چون نحل و آتشک و بعضی بلغمی مانند شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی مائی مانند نفاطات و بعضی ریخی چون نفاختات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی رنگ

است علاج فصد کنند و زلو به چسپانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب در عرقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج به مسهل بارد تنقیه کنند و غذا آش جو و مانند آن از اشیاء بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات

مخازن التعليم، ص: ۲۳۸

مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مرهم رسوت درینباب مفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغاین که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن رانست جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات محله مانند موم و روغن گل با محلات استعمال نماید و فصد کند و زلو چسپانند و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد می‌گریست آرد جو جغرات و ریوند چینی باهم پخته ضماد کنایندم ورم منفجر شده شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویه محله مرخیه مانند بزر کتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و در زمانه انتها محلات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محلات صرف کنند و هرگاه ماده متحلل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تب بود آن وقت منضجات مانند بزرک و حلبه و انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تب بود و چون دست بر آن نهند فرو رود و آن را از ادویه منفجره و یا باهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درینباب مجرب است

حمره

علامت آن سرخی با درخشندگی و براقی باشد و تب و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند فلغمونی بود لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تجفیف زیاده نمایند و ضماد قرع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمره و حمره فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفاوی نمایند

ورم رخو

و آن ورم سفید بود و بآن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند فرورود و ساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و نظرون با سرکه و آب سائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کند

سلعه

علاج آن مانند علاج ورم رخو بود و سرگین گاو و مرهم داخلین و مانند آن ادویه محله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند فلدفیون نهند و یا آن را شق کرده بتمامه بیرون کنند و

مخازن التعليم، ص: ۲۳۹

مرهم‌های مدمله و مرهم داخلین و غیره را بکار برند

سرطان

هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن

کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کند تا ورم را زیاده شدن ندهد بعد از آن طلای سفیده طلا کند تا محافظت از تفرح نماید و اگر متفرح گردد سفیده از توتیای مغسول بروغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و می گویند که گیاه کندر پونچی که بطرف میوات می باشد اگر آن را در بول گاو نازائیده سائیده بر سرطان طلا کنند دور می کند آن را و سرطان نهری را بشگافند و بنهند و یا سرطان را بسوزانند و با روغن استعمال کنند مفید بود

خانزیر

اکثر در گردن و بن ران می باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده و در مرهم داخلین آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد جو ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن زنگار نهند و اگر این تدبیر فائده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه مدمله بکار برند

ورم صلب

اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسهل بلغم و سودا تنقیه کنند و محلات ملینه مانند مرهم داخلین استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند

غدد

علاج آن مانند علاج ورم صلب کنند و بستن پارچه سرب بر غدد مفید بود

نفخه

علامتش آنست که مانند مشکک پر باد باشد و از انگشت فرورود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم کنند و محجمه بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن نرگس بمالند و جاورس را گرم کنند و از آن تکمید نمایند

دبيله

ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و بآن درد نبود و در آن مواد خبیثه جمع گردد علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه محله ملینه مانند مرهم داخلین استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس از آن بشگافند و مواد ردیه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله را بکار برد

دمل

مخازن التعليم، ص: ۲۴۰

و آن ابتدای خراج بود و ماده آن خون باشد که بآن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را در آب پخته بر آن بندند برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام است و همچنین برگ

پیوتن؟؟؟ و برگ عباسی نیمگرم کرده بستن مفید است و چون آرد جو را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در پختن اورام نهایت مفید بود و تخم مر و تخم ریحان در شیر و عسل آمیخته ضماد کردن نیز ماده را می‌پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیب و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند و یا باهن منفجر گردانند

شرا

بثوری پهن باشد که مایل بسرخ‌ی بود و با خارش و کرب باشد و دفعتا حادث شود اگر دموی باشد سرخ‌تر و گرم‌تر بود و در روز شدت کند علاج آن فصد کنند و شیر عنب و لعاب بهدانه و شیر صندل در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نضح تنقیه صفرا از مسهل بارد که در آن هلیجات نیز باشند باید کرد و قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده می‌کند و گیرد و پهکری هر دو سائیده بر بدن بمالند و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیمگرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس گندم و تخم خرپوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن فائده بلیغ می‌کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گل‌قند عسلی و سکنجبین هر دو را ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو تخم کرفس و سرکه مالیدن فائده می‌کند و نمک و میده بر بدن بمالند و از شکر و از اجواین تبخیر کند و تنقیه بلغم نماید

نمله

بثور صفراوی باشد که با حدت و التهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر ماده شدید الحرارة باشد بطلای نرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود

داخس

ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید و ضربان قوی می‌باشد و بساست که بسبب آن ناخن ساقط می‌شوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد علاج آن فصد باسلیق کنند

مخازن التعليم، ص: ۲۴۱

و زلو بچسپانند و از مسهل بارد تنقیه کنند و از مازوی سبز و سرکه در ابتدا طلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتی که درد شدید باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند و انگشت را در آن نهند و اگر ازین هم تحلیل نشود ادویه منضجه مانند تخم مر و تخم کتان ضماد کنند پس آن را شگافته آنچه در وی باشد بیرون کنند و ادویه مدمله را بکار برند

نار فارسی

یعنی آتشک علاج آن چرایته هلیله سیاه نیمکوفته شاهتره عنب صندل سرخ نیمکوفته و مانند آن شب در آب تر نمایند صباح آب زلال آن را گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضح تنقیه صفرائ سوداوی نمایند و ماء الجبن شیر بز بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق می‌دهند نیز بسیار فائده می‌کند و چوب چینی و عشب درین مرض فائده بلیغ می‌نماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین مسطور است و حب هندی و معاجین عشب و سفوف او و مطبوخ برگ نیب برای آتشک مجرب است و طریق خوردن عشب اینست در عشب همه چیز مانند چوب

چینی ست مگر در عشب خوردن نمک جائز داشته‌اند بهترین او آنست که باریک و نیم‌رنگ باشد و چون بشکند از آن غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر است و در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه فوائد این زیاده از چوب چینی ست مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضاء و برای بواسیر نوشته‌اند بغایت مفیدست و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضرست این دوا فائده می‌کند و در امزجه حاره سوداویه مضر است و هرگاه آب عشب از برای شرب وفا نکند و عشبه قلیل باشد ثقل آن را جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد بنوشند

عرق مدنی

یعنی ناروا و آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن بثره باشد که پیدا شود و بشکافد و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد

مخازن التعليم، ص: ۲۴۲

باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله نیم درم صبر بخورند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پارچه سرب که بوزن یک درم باشد به پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انداخته مار در قند سیاه حب بسته بخورند و صابون قدری در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نقش پر طاؤس را اگر در حقه کشند و یا در قند آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول بشکافد و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد از آن پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده در آن موضع نهند تا آنچه باقیمانده است آن را بخورد و بعد از آن مرهم مدمله بکار برند عملی که درین باب بی نظیرست باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المؤمنین این مرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش اول خورد بکشد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان را از نقش‌های خورد پر نماید و هرگاه از عمل فراغت نماید کاغذ مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی از همان وقت صحت شروع می‌شود و نهایت این عمل تا هفت روز است

جرب

بثور صغار باشد که بآن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود لیکن درد بثور نمی‌باشد و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد آن بسبب اخلاط صفرای محترقه و سودای محترقه و یا اختلاط بلغم مالح با دم غازی بود و سبب حکه بخارات تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیله المقدار می‌باشد که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند و رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلائی

مخازن التعليم، ص: ۲۴۳

جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد و حمام انفع اشیاست برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع می‌کند و حکه که پیران را حادث می‌شود بسبب بلغم مالح می‌باشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد

به آب لیمو نیز نافع بود و چون یک دام پنوار را کوفته در میان نیم رطل جغرات حلکرده در ظرف گلی آب نارسیده دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلاتهوتیه را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یک صد و سی درم و نصف وزن آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکه را قلع می‌کند و سفوف چوب گز نیز نافع بود

ثالیل

یعنی مسهاشونیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن مسها را ساقط گرداند و مالیدن روغن گل و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضح استفراغ بلغم و سودا کند بعد آن حب افیمون خورد و اگر این چیزها فائده نکند از آهن قطع کند و یا دوا تیز مانند فلدیون بمالد و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیدآب را استعمال نماید و نوشادر و انزروت و زنگار به آب صابون سرشته طلا کند نیز نافع بود

قوبا

یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک دندان روزه دار در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم و شحوم مانند چربی بط و پیه ماکیان و روغنهای مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه مفید است طلا کند و باید که پیش از طلا زلو بچسپاند و یا از چیزی حک کنند که خون فاسد از آن بیرون آید و تخم پنوار و آمله و لاکه برابر گرفته به آب طلا کنند و طلاهای تنکار استعمال نماید

نقاط

آبله‌ها باشند که اندرون آن خونی یا آب تنگ باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نضح از مسهل بارد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبله‌ها را

مخازن التعلیم، ص: ۲۴۴

از سوزن منفجر کنند و آنها را بیفشارند بعد از آن مرهم سفیدآب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلین و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود

جهاجن

اگر سرخ یا سیاه‌رنگ در عضوی بهم رسد و جلد تو بر تو مثل قوبا متقشر شود صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا کنند

طریق سوم در امراض جلد

جذام

و این مرض را

داء الاسد

نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا غیر طبعی در تمام بدن بود و خدر پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغییر گرداند و باشد که متقرح گردد و چون مستحکم شود اعضا از هم فروریزد و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک شدن و ریختن مو و بجه الصوت و ظهور غدد در اعضا بود علاج آن فصد باسلیق و صافن و اسيلم باید کرد و خون وافر گیرند و چرایته هلیله سیاه نیمکوفته و مانند آن که در آتشک گذشت چند روز دهند بعد از آن نضح ماده نموده از مسهل سوداء و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ‌رنگ نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محلاطت حرارت غریزی محترز باشد و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن ایشان جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود باید که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده می‌کند و حب زیق خوردن از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فائده می‌کند و کسی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شربا و غسلا بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و از برای مزاج گرم خریف و از برای بارد ربیع مناسبست و در اثنای خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد

مخازن التعليم، ص: ۲۴۵

و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم داند و از شیرینی‌های مفراط و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه این مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و بهجت مشغول دارد و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است

برص

داغ سفید باشد که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فروبرند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود علاج بعد از نضح تنقیه از مسهل حار کنند و حب ابن حارس بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و مشرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن اشیای که بسیار گرم و جذابه خون باشد مثل خردل سرخ و مویزج و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرچ و عاقرقرا و شونیز و خریق و همچنین اشیای مفرحه مثل غسل بلادر و پیحال کبوتر و فرفیون نافع بود و چون بادنجان را در آب بجوشانند و آن آب را در روغن زیت سوزانند بالخاصیت مفید بود و برصی که بسبب حجامت می‌باشد شیطرچ هندی و قوه الصبغ و خبث الحدید به آب بقم یعنی تینگ مفید بود علاج

بهق ابيض

یعنی چیپ سبک‌تر از علاج برص بود و اگر گلنار و بابچی را برابر گرفته سائیده در آب آمیخته بمالند مجرب است

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آن را بمالند مانند سبوس از آن جدا شود و چون بافراط باشد برص اسود حادث شود علامت آن فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خربق سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت به آب ترب نافع بود

کلف

که آن را جهائین گویند و آن نشانی بود که بر رو افتد و مایل باشد بسیاهی

نمش

یعنی قطعهای سیاه مستدیر که بهندی

مخازن التعليم، ص: ۲۴۶

لهسن گویند

برش

که آن را کنجدک گویند

خال

که آن را تل گویند علاج همه‌ها مثل علاج جذام باشد و از ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل و تخم خرپوزه و ترمس و تخم ترب و دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک زریق طلا نمایند و باید که در ابتداء ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب و آرد عدس بآن ادویه بیامیزند و خال را باید که اول سوزن بزنند تا خون از آن برآید پس از آن بسرکه بشویند بعد از آن ادویه مذکوره طلا نمایند

سبزی و سیاهی

که بسبب مردن خون زیر جلد حادث شود از برگ کرنب و ترب و یا از زرنیخ و اشق ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث می‌شود از بستن خشکه گرم و نان گندم گرم زایل می‌گردد و اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه و زهره گاو طلا کنند اگر اثر قرحه مانند و شبده [۲۲] باقیماند چربی بط بمرهم داخلون مفید بود

کثرت عرق

اگر با وجود کثرت عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری بروغن

گل بمالند و دوی حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن فصد کنند و شیر عنب و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوابضات دوی مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم بر بدن مالیدن فائده می‌کند و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بارد تنقیه کنند

شقوق اطراف

علاج آنچه در محل چهارم از فرسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مذکورست همه اینجا فائده می‌کند و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه کند بعد از آن ترطیب بدن بخوردن شیرها و روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید نمود و چون پیه بز گذاخته مازو و کتیرا باریک ساخته درهم آمیخته در ترکیدگی پاشنه کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده می‌کند

تشق

که در شدقین یعنی کنج دهن حادث می‌شود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و سرمه را مخازن التعليم، ص: ۲۴۷

در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر و علاج تقشر جلد بعلاج شقوق اطراف کنند و

تقشر پا

که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوابضات مانند حنا بلوط گلنار پوست انار جوز السرو بکوبند و با سرکه بجوشانند و ضماد کنند دردی که زیر قدم خصوصا در پاشنه حادث می‌شود علاج آن اگر پخته منفجر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع کنند خواه از آله خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده برینند و یا خاکستر بلوط را با شحم مخلوط نموده بنهند و اگر منفجر نشود باید که ملینات مانند چکتی دنبه بر آن بندند

سخوج جلد

یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ عریان و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقة بگللاب تر کرده بر آن نهند بعد آن طلای مرداسنگ طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و ورد و آس هر دو را سائیده بر آن پاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگر چرم کهنه که زیر موزه می‌باشد آن را بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب موزه حادث گردد نافع بود و همچنین مالیدن کدوی [۲۳] سوخته نیز؟؟؟ ست و لعابات را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور را آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب کشیدن ریسمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست؟؟؟

و اطراف انشین و عانه خراشیده شود باید که ضماد کمیلا ضماد نمایند یا طلای حکاکه اسرب طلا سازد نافع بود

طریق چهارم در امراضی که تعلق بمو دارد

خراز

یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد و اگر اندک بود سر را از غسل آب چقدر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد از آن ادویه جالیه در سر اندازند

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز بآن جدا شود آن را داء الحیه گویند و اکثر در سر و ریش و ابرو باشد اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از نضح استفراغ بلغم بقی و مخازن التعلیم، ص: ۲۴۸

مسهل حر و حب ایارج کنند و بعد از آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض دلک آن موضع را شرط کنند و اگر بسبب صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه را در سر که گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد از آن کبریت بسرکه تیز مالش نمایند و اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن خورند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندهک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آن موضع را اول از پارچه خشن بمالند بعد از آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند

انتشار شعر

اگر بسبب قلت غذا باشد چنانچه بناقهن عارض می گردد باید که غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و افاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فائده می کند و اگر بسبب یبوست باشد ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد که ماده شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و طلای شیخ طلا نمایند

صلع

آنست که موی سر زایل گردد و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است

شیب

سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد تنقیه بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب‌ها خضاب کنند و آنچه

تعلق بزینت

دارد حفظ شعر است و روغن مخترع حکیم علی درینباب مفید است و از ادویه محلقه حلق شعر کنند

انبات شعر

جميع ادويه مذکوره داء الثعلب انبات شعر می کند و روغن بیضه نیز موی برویاند و اگر طلای براده عاج هر جا که طلا کنند موی را برویاند و چون موی را اول نتف نمایند

مخازن التعليم، ص: ۲۴۹

و بنوره حلق کنند بعد از ان از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضماد کنند مو را از روئیدن منع می کند و همچنین مسدودات مسام مانند سفیده و شب و یا خون سنگ پشت و یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان ضماد کند مانع برآمدن موی است و اگر خواهند که موی جعد شوند طلای مرداسنگ طلا کنند و مالیدن روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعاب خطمی و بزرتان موی را از تشقق منع می کند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا کنند

طریق پنجم در قمل

اشاره

یعنی سپش و

صبيان

یعنی بیضه سپش هر گاه بسیار شوند بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلای برگ و فلی طلا کنند و اگر ضرورت باشد گاه گاه زبیب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن گرم گفته شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر بالخاصیت نافع بود و اگر مو بسبب دسومت غذا بدبوی پیدا کند تنقیه معده و دماغ از مسهل گرم و حب ایارج نماید و اطریفل صغیر خورد و از غسول نوشادر سر را بشویند و بعد از چند روز اشق و بلوط و جوز السرو و روغن زیت و سرکه آمیخته در سر اندازند

طریق ششم در بیماریهای ناخن

اشاره

اگر ناخن مانند ابرک سفید و براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند و ماء الجبن خورند و روغن بادام شیرین یا چربی بز بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آن را

برص اظفار

گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کند از مسهل حار و بعد از ان صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه نافع بود و غری السمک درینباب عجیب و غریب است

جذام اظفار

و آن غلظ و اجتماع ناخن باشد علاج آن بادیان و مخ ساق گاو و قیروطی و مرهم داخلین و شحم دجاج و بط و بز و مانند آن بمالند و درد بوزه نیز مفید بود و چون ملائم شود بکارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجین کنند انفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است

قلع اظفار

اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب حدت

مخازن التعليم، ص: ۲۵۰

خون باشد چنانچه در ذا حس می شود درین قسم درد بسیار می باشد علاج آن بعلاج ذا حس کنند و اگر خون زیر ناخن محتقن و منجمد گردد در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم جرجیر و سرکه زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کند و اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به پیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود

انتفاخ اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب به پزند و ضماد کنند

طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و اریبتن؟ و سوختگی اعضاء

تغیر رایحه بغل و اریبتن؟ و بدبوی عرق باید که بعد از نضح تنقیه خلط متعفنه کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب نیمگرم بشویند و دوی شب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه و سیر و خردل و مانند آن احتراز کند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از آن دوی مذکور را طلا کنند عضوی که از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سیاهی دوات بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر بسیار سوزد و آبله‌ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن شگافند و مرهم سفید آب کافوری را استعمال نمایند و آهک آب نارسیده را مکرر هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام از آن با یک دام موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم رال نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر مو را بزردی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضوی که از آبگرم سوخته باشد ضماد کردن بسیار فائده می کند و عضوی که از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همین است و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلاد در محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس از آن مرهم خل نهند

طریق هشتم در جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که آن را بمحافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آن را چنان بندند که بیکدیگر متصل شود اگر متصل نشود بیاید

مخازن التعليم، ص: ۲۵۱

دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آن را بخراشند تا خون از آن جاری شود بعد از آن بندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کندر بپاشند و اگر در آن چرک باشد همین ذرور بعسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نرف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد و آب گرم نگاهدارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن باشد بعد از آن روغن گل و روغن آس باندک فرسیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقة بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند و به بندند و تا هفت روز رفاده را وانکنند و علاج کسر عظم آنست که ضماد عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد نمایند و یا بآلت دور کنند و اگر نرف الدم باشد ذرور صبر بپاشند

فروح

جراحت که متقیح شود آن را قرحه گویند و چیزی که از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد علاج آن از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه و مرهم مدمله که در قرابادین مذکوراند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند

تشوک شوک و پیکان و مانند آن

اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از زنبور بیرون کنند و مرو کندر سائیده در آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و از آلت بیرون نتواند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن و یا شق کردن احتیاج می‌شود بسوی دوی منشی و دوی مخدر مانند شراب و افیون

ناصر

قرحه کهنه باشد که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن

مخازن التعليم، ص: ۲۵۲

رطوبت بیرون آید علاج آن پنبه کهنه بشراب تر کنند و بشیاف غرب بیامیزند و در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا به آب دریا و آب صابون و زرنیخ و نوشادر بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصر گذارند آن را مندمل کند و اگر مفید نشود بشگافند و گوشت فاسد را زائل کنند بآهن و یا بادویه اکاله کنند و یا مرهم مدمله نهند

طریق نهم در سقظه و ضربه

اشاره

سقظه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر تفرق اتصال و نرف دم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کند و حجامت نماید و از مثل مغاث گل ارمنی افاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته به آب آس ضماد کند و اگر بسبب درد ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم درم مومیائی به آب گرم بخورند و ریوند چینی و فوه الصبغ و طین مختوم و لک منقی همراه آب نخود بخورد و گاوزبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاوزبان نافع بود و ضماد فوفل ضماد کند و ماش و آرد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازد و از گوشت و شراب پرهیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوجه مرغ بماش مناسب بود و اگر ضربه و سقظه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفا کند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر بمالد و طلای آس طلا کند و اگر بسبب ضربه نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیودار از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقظه و اندمال جراحات بی نظیر است و اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او را دلک کنند و خرقة کتان بگلاب و آب سرد تر کرده نهند و مرهم سفید آب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتی که باز نموده باشند گرم گرم بر موضع ضربه نهند

کسر

تفرق الاتصال بود که باستخوان حادث شود اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا باعلی او بندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیای با جلاب بدهند و عصابه را تا سه روز

مخازن التعليم، ص: ۲۵۳

وانکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بر آن ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و ضماد عدس ضماد کنند و غذای لوجه مانند هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل به آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای نرد طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بر آن پاشند و ذرور صبر هم استعمال کنند و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نمایند و

تعقد و صلابت

که بعد انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب را بر آن نهند و از رفاده محکم بندند و اگر کهنه باشد پس باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملائم کنند

خلع

آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازاله ورم کنند

وثی

آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید

وهن

عبارت است از اذیتی که به استخوان و گوشت و مانند آن که محیط مفصل است لا-حق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و طلای مغاث طلا کنند و اگر بآن ورم باشد فصد کنند و ضمادی که در ضربه گذشت ضماد کنند

مقام در تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه**اشاره**

که مشهوراند و آن بر دو محل است

محل اول در سموم مشروبه**اشاره**

اما مشروب آنچه مشهور نباشد و یا آنچه مریض اظهار آن نه نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن اینست که اگر سم از جمله مشروبه است در حالتی که اندک تغییر محسوس شود می باید که از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کند بعد از آن شیر گاو و روغن گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوارست و منع خواب تا یک روز لازم است پس اگر سم گرم است و این از حرارت معده و امعا و تشنگی و خشکی دهن معلوم می شود درین صورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و بطیخ هندی و مانند آن هر کدام که باشد بر برف سرد کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است و این از بیحسی اعضا و سردی بدن

مخازن التعليم، ص: ۲۵۴

و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم می شود درین صورت نیز بمجرد دریافت این عوارض مکرر قی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطانا و حلتیت و مانند آن باید داد و چون مخلصه یک مثقال برای سموم مشروبه دهند کافی بود طریق استعمال آن اینست که یک مثقال از وی نیمکوب کنند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیمگرم بیاشامند و غذا اگر بشیر گاو پخته بدهند و اثر سم بهر عضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر ضرر بجگر معلوم شود ادویه مدره بکار برند و اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر ملذوعه باشد همان وقت قدری بالاتر از جای که برگزیده باشد سخت بریند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کند یا داغ دهد یا حجامت با شرط کند یا زلو چسپاند و باید که محل زخم را

بمکد بعد از آنکه بادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند یا بمحجمه بمکد و این بهتر است باید که آن شخص که می‌مکد ناآشنا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهد و خروسی بریان نموده همچنان گرم بشگافند و در موضع زخم بزنند جذب سم می‌کند و ادویه جذابه سم مثل پیخال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و سرگین بز و ثوم و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کند و مهره مار درینباب قوی است باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و تکرار عمل نمایند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و آنچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و نارگیل دریای و جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مژودیطوس اند علامت جودت تریاق آنست که نیم درم بخورد خروس دهد و مار و یا یکی از هوام قتال برو مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک و باقوت است و بهم رسیدن یعنی برای خوردن اجزای تریاق فاروق و مژودیطوس متعذر است لهذا نسخه آن نوشته نشد مگر مردمان که از اطراف می‌آرند آن هم فائده می‌کند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال است

مخازن التعليم، ص: ۲۵۵

و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیب با سرکه و قدر شربت مژودیطوس قدری زیاده از تریاق فاروق است و فصد مادامیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جائز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضاء رئیسه نمایند و از جمله سموم مشروبه معروفه

افیون

ست علاج خاص آن قی کردن است از آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن دهند و آبی که فلوس مس در آن جوشانیده مگس‌ها را انداخته باشند قی بسهولت می‌آرد و چون یک دام کونپل بید انجیر را در آب سائیده بنوشند ضرر سمیت افیون دور می‌کند و قی هم می‌آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائده عظیم دارد پس شراب کهنه که در آن جنبدیستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آنکه در تدبیر کلی گذشت مفید بود همچنین است علاج دهنوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر

اسپغول

کوفته است علاج خاص آن قی کردنست به آب نیمگرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی پس از آن زردی بیضه نیمبرشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب و سم دیگر

سم الفارست

علاج خاص آن قی کردنست بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق و اگر سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین‌ست علاج

شنگرف و زبیق مصعد

اهل هندوستان در علاج زبیق مصعد مداومت خوردن پیه؟؟؟ می‌کنند و صحت می‌یابند و سم دیگر

زنگار

است علاج آن قی کردنست به بزرک و جرجیر و خبازی و شهد مصفی پس آب برنج و آش جو و شیر و روغن و لعاب‌ات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین است علاج

نوره و هرنال و صابون

و سم دیگر بلادرس‌ت یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیمگرم پس از آن چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریای نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوزست و سم دیگر

حب السلاطین

یعنی جمال گو؟؟؟ ست علاج خاص آن قی کردنست از شیر و روغن زرد بعد از آن دوغ و اشیای بارده قابضه خوردن است
مخازن التعلیم، ص: ۲۵۶
و سم دیگر

کمات سیاه

ست یعنی کهنی؟ علاج خاص آن قی کردنست به آب ترب و پودینه و سکنجین بعد از آن شراب خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفیدست و تریاق اربعه نیز نافع‌ست و سم دیگر

شواء مغموسه

یعنی کباب و گوشت‌های پخته که در حین گرمی مفرط آن پوشند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج خاص آن قی کردنست به آب نیمگرم و نمک بعد از آن سکنجین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورد و گل مختوم نیز مفید بود و سم دیگر

شیر فاسدست و علاج

خاص آن قی کردنست به آب نیمگرم و شهد و روغن کنجد و نمک پس از آن جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خصوصاً پنیرمایه خرگوش با پنچ درم پودینه

محل دوم در سموم ملذوعه معروفه**اشاره**

و از جمله مشاهیر آن مارست و آن اقسام می‌باشد علاج گزیدن آن بدستورست که در قواعد کلی گذشت پس خروس بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت را با شراب خوردن و همچنین شیر و یا شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب خورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجرباتست و در میان شیر نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافعست و همچنین ضماد کردن ضفدع که شکم آن را دو پاره کرده باشند نیز نافع است و

عقرب

نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب بخورد و از سیر ضماد کند و عقرب را بکوبد و بنهد و یا حلتیت و سیر و کبریت و نمک را بکوبد و بدان طلا کند و نیز گویند اگر موش و ضفدع زنده را بگیرد و بدو نیم کند و بدان موضع نهد مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع لسع عقرب نهد و ضماد نارجیل دریای بر گزیده عقارب رافع الم آنست در ساعت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند

مخازن التعليم، ص: ۲۵۷

مفید بود و تبخیر موم از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی احبّاست

و زنبور

علاج گزیدن آن به آب خطمی عنب الثعلب گل ارمنی کافور با سرکه ضماد کند و گل با سرگین ماده گاو بمالد و یا ورق کنجد طلا کند و تبرید شرابا و ضمادا نافع بود و ضماد نارجیل دریای دافع الم است در ساعت و همین است علاج

مگس عسل و مور پردار و پشه

و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالد درد را در ساعت ساکن گرداند

عنکبوت

علاج گزیدن آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و رسوت و روغن گل را طلا کردن

هزارپا

علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده او نهد مفید بود اگر جانور هزارپایه و مانند آن بر عضوی بچسپد و پای‌ها و نیشهای او در گوشت فرورود و سوزش بسیار شود و پپیتا را سائیده ضماد کند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و جنطیانا با ماء العسل بخورد مفید بود

شیر و پلنگ و بوزنه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراروند طلا نماید بعد از آن با سرکه خالص بشوید پس از آن زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد

گزیدن آدمی

علاج آن آرد باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد صاف با پیاز و شهد با خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کند و اگر متورم شود و مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین‌ست علاج گزیدن چارپایان دیگر

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با سرکه طلا کند با پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند

گزیدن سگ دیوانه

علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود بهره که رسد حمله کند و سگان دیگر از او بگریزند و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود و پس از هفت سال نیز گفته‌اند و چون آب بیند می‌ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس‌مانده طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر نخورد

مخازن التعليم، ص: ۲۵۸

علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروت را بکوبند و یک شب بر زخم بزنند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا بچه‌ل روز ملتحم شدن ندهند و خروس بزنند و ادویه جذابه را ضماد کنند و نمک و تراتیزک و آب چقدر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه بسرشند و طلا نمایند جذب قوی می‌کند پس از آن مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتداست اما چون یک هفته بگذرد اگر امتلاء خونست فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضح مکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضاء رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیحولیا سعی کنند و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب‌ست و از جماع و خوردن ترشی‌ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه‌گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حيله نمایند که آب خورد و الا- بیم هلا-کتست و چون ظرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب نمی‌کند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمی‌کند و آب نیل از مجربات است و شراب ممزوج به آب نیمگرم بسیار نافع‌ست و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفیدست و پنیرمایه خرگوش و بز نیز نافع‌ست و اگر آهک آب نادیده یک دام نوشادر دو دام باریک سائیده در یک نیم پاؤ آب بیندازند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد مکرر بتجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات[۲۴] سرخرنگ بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فائده می‌کند و مستی[۲۵] که نبات مشهور است بقدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات‌ست و جنطیانا و شونیز درینباب عجیب‌ست و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبان روز بیاشامند و تدهین سر و بینی با روغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع

گزیدن او نهد یا بریان کند و بخوردن دهد سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج

گرگ دیوانه و شغال

مخازن التعليم، ص: ۲۵۹

دیوانه و پلنگ دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن

پودینه با شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کند همان روز به می شود

گزیدن راسو علاج آن

سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و یا کرسنه و انجیر خام را ضماد کند و شراب خورد و اگر پوست راسو را بکند و بر آن موضع نهد درد را ساکن کند

منزل چهارم در ادویه مرکبه

اشاره

و آن مشتمل بر یک میل و دو رفیق و یک مقام است

میل

بدانند در اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه از دوی مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزاء کار برآید به کثیر الاجزا متوجه نشوند

رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب

اشاره

و آن متضمن بر دو طریق است

طریق اول در امور داعیه ترکیب

اشاره

و آن هشت است

اول آنکه دواء مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس باصلاح

او حاجت بترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کثیرا می‌آمیزند

دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت اصلاح

طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج می‌کنند

سیوم آنکه بوی دوا بد باشد

بدفعیه او ضرورت ترکیب می‌شود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل یار می‌سازند

چهارم آنکه دوا ضعیف القوه است

بنا بر قوت او متوجه بترکیب گردند مثل اختلاط تربد با زنجبیل وقت اسهال خلط غلیظ

پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف

پس بنا بر اضعاف قوت دوا بامتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار

ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس

چیزی که او را بطی النفوذ سازد مخلوط می‌نمایند چون ترکیب روغن بلسان با موم

هفتم آنکه دوا بطی النفوذ است

پس بیامیزند به چیزی که او را سریع النفوذ نماید بغیر از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا با تخصیص بعضو مخصوص چون خلط سرکه بادویه طحال یا بیدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران در قرص کافور بسبب تخصیص او با قلب

هشتم آنکه مرض مرکبست پس دوائی که مقابله مرض مرکب نماید یافته نشود

لهذا حاجت بترکیب ضروری می‌باشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات مرکبه و یا آنکه ماده مرض

مخازن التعلیم، ص: ۲۶۰

مرکبست نمی‌یابم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازینجهت محتاج بترکیب می‌شویم و یا آنکه دوا می‌یابیم الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دواء قویست و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می‌آمیزند بآن دواء که تحلیل آن را ضعیف و ردع آن را قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دواء بهم نمی‌رسد لهذا مضطر بترکیب می‌شویم چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل بنا بر قوت تبرید ماء الشعیر

طریق دوم در معرفت مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب

اشاره

محتوی است بر دو فرسخ

فرسخ اول در معرفت مقدار شربت دوی مرکب

پس بدانکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب دهی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هریک دوا بطرف مقدار شربت دوی دیگر مانند نسبت غرض خود از هریک دواء بسوی غرض خود از دوی دیگر پس اگر اغراض بهریک دوا یکسانست بگیر از هریک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم اسم [۲۶] عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هریک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلاً دواء چهار است پس درین صورت مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب سقمونیا و تربد و صبر و شحم حنظل داعی باشد و نیز غرض در اسهال مساویست پس از هر واحد ازینها ربع شربت گیرند و اگر اغراض مختلف باشند از حدس رسای خود مقدار احتیاج هریک دوا مقرر نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت خویش باید گرفت مثلاً اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرند و بجانب دیگر حاجت کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از تربد غرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس

فرسخ دوم در دانستن درجه دوی مرکب

و او آنست که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه قسمت سازند پس آن درجه مرکب می‌باشد مثلاً- از دوی حار در درجه دوم و حار در درجه سوم ترکیب دادیم پس در حار درجه دوم سه جزء حار و یک بارد و در حار درجه سوم چهار جزو حار و یک بارد است

مخازن التعليم، ص: ۲۶۱

پس هفت جزء از حار و دو جزء از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماندند و آن را بر دو دواء قسمت کردیم دو نیم درجه برآمد پس مرکب در دو نیم درجه حار باشد و همین قاعده در رطوبت و یبوست است و اگر باینها دوی معتدل باشد پس اجزاء حاره و بارده او در حساب شمرده نمی‌شود و در قسمت [۲۷] محسوب می‌شود مثلاً از چهار دوا که یکی در درجه اول و دوم در درجه دوم و سوم در درجه سوم حارست و دوی چهارم معتدلست پس بحسب قاعده مقرر نه اجزای حار و شش بارد شدند سه را از نه ساقط ساختیم شش باقیمانند و ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل شد پس مرکب در وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک باشند بگیرند و کسر در آن نه‌افتد و درجه آن بموجب قاعده بالا برآورد انتباه بساست که بعضی مفردات در مرکب اصل می‌باشد مانند خربق در ایارج لوغادیا و صبر در ایارج فیکرا پس اگر این اصل را از آن مرکب دور کنند منفعت آن باطل می‌شود یا بدل سازند نفع او ناقص می‌شود

رفیق دوم در مرکبات

اشاره

یعنی قرابادین و آن متضمن بر بست و پنج طریق است

طریق اول در تراکیب الفیه آبن

اشاره

آرد جو برای ورم حار مثانه مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آب آن نشینند و ثقل آن را سائیده بر عانه گذارند

اطریفل کشیزی

درد سر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر را سودمند بود صفت آن پوست هلیا زردپوست کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلبله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن بادام یا گاو چرب نموده با سه چندان عسل بدستور تیار نماید و اگر خواهند که دیر بماند روغن بادام اولی بود و بعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته‌اند و هرگاه تلثین زیاد مطلوب باشد ترنجبین یک وزن زیاد نمایند شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه

اطریفل صغیرت

و بعد از دو ماه

مخازن التعليم، ص: ۲۶۲

استعمال نمایند

اطریفل کشمشی

برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلبله آمله منقی هریک دو درم کشنیز خشک چهار درم و نیم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بست چهار درم بقوام آرند شربتی سه درم

انکباب پوست خشخاش برای درد حار گوش

مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه یک‌یک توله در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند

انکباب شبت

برای دوی و طنین مفیدست صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده گوش به بخار آن بدارد

انکباب شونیز برای خشم نافع است

صفت آن شونیز خردل شحم حنظل پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آن را صاف نموده بر بینی نطول کنند

طریق دوم در حرف الباء الفارسی و التازی

پاشویه

برای صداع و حمیات و صعود بخارات نافع ست صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هریک یکک دام سبوس گندم چهار دام برگ کنار پا و آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نماید و عوض سبوس گندم گاهی جو نیمکوفته مستعمل می شود

برشعشا

جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرعه و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و مغص و درد معده و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن دهنده از مضار وی و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و فادزهر سمومست و قوتش تا پنج سال می ماند صفت آن فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید هریک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل عاقرقرا فرفیون از هریک یکک مثقال ادویه جداجدا بکوبند و بعد از ان وزن نمایند و با عسل سفید خالص سه وزن ادویه بسرشد و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یکک دانگ تا نیم مثقال

بر دو حصرم

مخازن التعليم، ص: ۲۶۳

برای روزکوره و سبل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمه مفید صفت آن سنگ بصری مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل زردچوب از هریک پنج درم دارفلفل مامیران از هریک سه درم نمک هندی یک درم کوفته و بیخته بست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته استعمال نمایند

بنادق البزور

حرقت بول و قرحه کرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن مغز تخم خرپوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو بزر البنج خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و در آب بنادق سازند قدر شربت سه درم

طریق سوم در حرف التاء

تریاق اربعه

که تریاق صغیر نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و تا دو سال قوت او می ماند و بعد چهل روز استعمال کنند محلل ریاح غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال می کند و مفتوح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار فضول که بسبب برودت باشد می کند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت بسازد لاکن مورث صداع و دمعه است و مصلح آن شیر خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مَر صاف زراوند طویل اجزاء هر یکی مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کند و با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی از آن چهار دانگ تا یک مثقال به آب گرم و گفته اند که بعضی اطباء بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند شیخ رئیس گفته که بعضی اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج می کنند و این اقوی است و صهاربخت؟ حکایت کرد که در نسخه زعفران یک جزء بر اجزاء اربعه این تریاق زیاده کرده یافتیم

تریاق گل مختوم

جهت سموم نافع است و خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ایرسا مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشد قدر شربت یک درم و پیش و پس غذا توان داد

تیزاب فاروقی

مخازن التعليم، ص: ۲۶۴

برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هژده ماشه زاك شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکاند و باید که دهن قرع گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند

طریق چهارم در حرف الجیم التازی

جلنجین

معرب گلنگین ست قوت او تا چهار سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت مبرودین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و لقوه و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آن را در فارسی گلقلند و گلشکر گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در بیوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره بدماغ و جهت ابتدای وسواس و جنون نافع و هر دو قسم گلقلند را چون بجوشانند و صاف نمایند قائم مقام شربت ورد مکرر می شود و آب طیخ او باید که با شش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا بثلث رسد صفت آن برگ گل سرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود بعد از آن تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقلند شکری و اگر لطیف تر خواهند بجای شکر قند کنند قدر شربتش در مطبوخ تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقال

جوارش آمله

معدۀ و دل را قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معدۀ را باصلاح آرد صفت آن شیر آملۀ منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گل سرخ زرشک منقی بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هریک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هریک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک دو دانگ نبات سفید آب به شیرین از هریک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند

جوارش عود شیرین

تقویت معدۀ و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هریک درمی عود قرنفل از هریک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشد شربت یک مثقال

جوارش کمونی

که آن را معجون کمونی نیز

مخازن التعليم، ص: ۲۶۵

گویند برای برودت معدۀ و جشای حامض و برودت انشین و فتق و قیله نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب در سایه خشک کرده زنجبیل از هریک بست درم بوره ارمنی پنج درم کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال

جوارش مصطکی

برای برودت معدۀ و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطکی سه مثقال کوفته در نیم آثار شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم

طریق پنجم در حرف الحاء المهمله

حب ابن حارس

تپهای بلغمی و دردهای بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را بسه شربت زائل کند والد ماجد فرموده‌اند که والد ما و عم مرحوم بجهت بهق استعمال می‌فرمودند بسیار نفع می‌کرد درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکینج مقل شحم حنظل از هریک پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی از هریک یک جزو مقل و سکینج را در آب گندنا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل بدهند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام زیرباج خورند

حب ایتیمون

برای اخراج مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن ایتیمون دو درم غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فسقی هریک درمی بکوبند و به آب بادیان بسرشد همه یک شربت است

حب افیون

برای نزله صفت آن افیون زعفران گوند کثیرا جمله مساوی همه را سائیده در آب کوکنار بقدر دانه موهه؟ حبها سازند و بخورند

حب ایارج

جهت صداع مزمن و صرع و سکنه و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده

مخازن التعليم، ص: ۲۶۶

دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک یک درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته و بیخته به آب بادیان حبها سازند خوراک تا یک توله

حب بنفشه

اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس ورق گل سرخ از هر یک یک درم سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته به آب تازه سرشته حبها سازند جمله یک شربت است

حب تخم خشخاش

برای نزله و سرفه نزلی نافع است صفت آن تخم خشخاش کثیرا صمغ عربی نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار حسب حاجت حب بسته در دهن فرو گیرند

حب دانه نمر هندی

برای سرعت انزال بغایت مجرب و آزموده است صفت آن بگیرند دانه نمر هندی چهار روز در آب بخیسانند و پوست آن را دور کنند و مغز آن را بدوچندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود و دو حب بخورند

حب زیبق

برای جذام از مجربات است صفت آن زیبق سم الفار از هر یک یک درم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک حب شام استعمال کنند

حب سندروس

از برای بواسیر خونی مجربست صفت آن پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هریک پنج ماشه نوشادر پنج سرخ کوفته بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج شش حب

حب سورنجان

بجهت وجع مفاصل و عرق النساء و دیگر امراض نافع است صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف خراشیده از هریک یک مثقال صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نرم سفید انیسون از هریک نیم درم مقل ازرق مصطگی رومی هریک دانگی بکوبند و باب کرفس حبها سازند و این یک شربتست

حب شبیار

درد معده را نافع بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد ورق گل سرخ مصطگی تربد سفید از هریک یک درم سقمونیا کتیرا از هریک نیم درم کوفته
مخازن التعليم، ص: ۲۶۷
بیخته به آب بادیان حبها سازند و در دهن گیرند

حب عود

جهت بخر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه مساوی بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند

حب کافوری

برای بخر صفت آن کافور مشک هریک یک دانگ طباشیر سفید نیم درم گل سرخ صندل سفید هلیله زرد هریک دو درم فوفل کبابه هریک یک درم کوفته و بیخته بگلاب حسب حاجت سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل خولنجان عاقرقرا از هریک یک درم بیامیزند برای بخری که بسبب فساد عمور اسنان باشد مفید خواهد بود

حب گل پسته

برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته بلیله مساوی کوفته و بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند

حب گیرو

جهت آخر رمد و سبل و تحلیل مواد چشم مفید است صفت آن گیرو چهار دام افیون یک دام صمغ عربی زنجبیل از هریک ربع درم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند

حب مقل

برای بواسیر و ریح بواسیر مجرب است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه مقل ازرق از هریک پانزده درم تربد سفید ده درم سکینج پنج درم خردل دو درم مقل و سکینج را در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته بآن بسرشد

حب موصلی

برای قوت باه بی نظیر است صفت آن موصلی سیاه یک سیر در یک نیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کند بعد از آن در سایه خشک نموده و میده کرده جوزبوا جوتری هریک یکپاؤ کوفته بیخته باریک کنند و با شهد قدر حاجت بقوام آورده گولیها به بندند و بحسب مزاج بدهند

حب مومیائی

از برای دفع سستی که بعد از جماع طاری می شود نافع بود صفت آن مومیائی سه جز صمغ عربی یک جزو نبات سفید برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت از آن نیم مثقال با ماء العسل

حب هلیله

جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله گل سرخ از هریک سه ماشه سناء مکی شش ماشه غاریقون نرم سفید تربد سفید مجوف مخازن التعليم، ص: ۲۶۸

خراشیده لاجورد مغسول از هریک دو درم کوفته بیخته حبا سازند و اگر لاجورد نباشد صبر مصطکی از هریک دو درم عوض آن کنند

حب هندی

برای آتشک مجرب است صفت آن اجوین خراسانی اجوین ارب اجوین ساده کچله بهلانوه از هریک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دوپهر کهرل کنند بعد از آن کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس از آن بهلانوه را کلاه دور ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب بندند و یک حب صباح همراه جغرات که بقدر پاؤ آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ که بقدر پاؤ آثار باشد تا هشت روز بخورد و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب جوشش دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلبله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند

حقنه لینه

برای سرسام و حمیات فائده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک هریک کفی انجیر خشک پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا برطلی آید بیالایند و شکر سرخ و آبکامه از هریک پنج درم

روغن بادام روغن کنجد هریک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقه نمایند و اگر قوی تر خواهند هفتدرم مغز فلوس خیارشنب و دو درم سنا نیز داخل نماید فائده ترکیب آن اینست باید که بگیرند قطع نی که حجمش بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت و زق بهتر اینست که از چرم بشکل کیسه دوخته باشند و عند الضرورة از مٹانه گاو سازند و بر انبویه نی بوجه احسن بندند و آب حقه اندرون او پر کرده بهم آورده بیفشارند و به دو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبویه را چرب کنند و پیش از حقه مسهله به آب نیمگرم و ادهان مناسبه حقه نمایند و بالفعل مروج اینست که پیش از حقه از آب و نمک و صابون حقه می کنند و بعضی صابون را نیز مطروح می سازند و در بیماریهای گرده و درد سرین مریض را مستلقی دارند و سر و سرین را بر بالش نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانوی وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش نهند و بطرف درد میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی

مخازن التعليم، ص: ۲۶۹

نشانند و سرین را مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند

حمول جدوار

برای تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو غنث الثعلب گل ارمنی رسوت صندلین حسب حاجت گرفته در آب غنث الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سائیده بلته سرشته بردارند

حمول زعفران

که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن سک مشک زعفران مساوی در شراب ریحانی جوشانیده خرقة بدان تر نموده بردارد

حمول عود

برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد مورد راسن قرنفل رامک هریک درمی مشک دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه آمیخته زن بخود بردارد

حمول مازو

سیلان رطوبت فرج بازدارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هریک دو درم جوز السرو خبث الحديد مدبر از هریک یک درم کوفته بیخته جفت بلوط گلنار حسب در کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را بآن تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود بگیرند

حمول مازو دیگر

برای تنگی فرج مفید بود صفت آن مازوی خام دو جزو فقاح اذخر یک جزو هر دو را سائیده با شراب آمیخته بلته سرشته بردارند

حمول مبعه سابله

برای منزل کردن زن صفت آن میعه سایله زاج مساوی بقدر یک سرخ یا دو سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد

طریق ششم در حرف الخاء المعجمه

خبز آرد مونگ

برای اقسام سرسام و غشی نافع است صفت آن آرد مونگ شیر گاو از هریک پاؤ آثار آرد را در شیر مالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف پخته سر را بروغن گل چرب کرده از طرف خام بر سر بندند

خبز آرد ماش

برای درد ریخی کلیه و اوجاع ریخی حار نافع بود مجربست صفت آن آرد ماش را باندکی حلتیت به آب مالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف پخته و طرف خام از روغن گل یا روغن بابونه چرب کرده بر جای درد بندند و اگر زنجبیل و جوز القی که مین پهل نامند نیز آمیزند قوی تر بود

خضاب

که در دو گهري در سیاه کردن مو اثر می کند صفت آن مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر

مخازن التعليم، ص: ۲۷۰

یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنین نهند و آب آمله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلايه کنند اول مو را به آب آمله بشویند بعد از ان خضاب بندند بعد از دو گهري به آب آمله بشویند

خضاب دیگر

صفت آن ورق نقره را در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود با شانه سرب بعد از تصفیه مو بکشند

خضاب دیگر

صفت آن وسمه یک توله حنا دو ماشه هر دو را در آبی که در آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهري در آفتاب بگذارند بعد از ان بمالند فائده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب مانند قرنفل و سگ و لادن داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود

خمیره خشخاش

جهت سرسام و بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقیماند صفت آن کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازد و با دو نیم آثار آب باران بپزند

و صاف کند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام خمیره آرد

خمیره صندل

برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافع است صفت آن براده صندل بست مثقال در نیم آثار گلاب یا آب یک شبان روز تر کنند بعد از آن بجوشانند و شیره آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند

طریق هفتم در حرف الدال المهمله

دید الورد معجون

دید الورد و معجون ورد نیز گویند برای انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اورام و دیلات و صلابات نافع است و ظاهرا حار در درجه اولیست صفت آن سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کثوث فوه لک مغسول منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان غور عرقی قرنفل دانه هیل از هریک یک گرم ورق گل سرخ برابر همه ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یک گرم تا دو گرم

دواء برنگ برای دیدان نافع است

مخازن التعليم، ص: ۲۷۱

صفت آن برنگ کابلی سرخس [۲۸] درمنه ترکی کميله ترمس حب النیل قسط تلخ تربد سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند

دواء البصل

تولید منی کند و بغایت نعوظ آرد صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال

دواء الترنجبین

جهت ضعف باه که سبب آن حرارت باشد نافع بود و منی را زیاده کند صفت آن ترنجبین سفید صاف کرده سی در دو رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو توله

دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است

صفت آن تفاح یعنی سبب را در آرد جو گیرند و پارچه را بر آن گذارند و در خاکستر گرم این را نگاهدارند مادامیکه آرد بالای او سرخ گردد و تفاح بریان گردد

دوای تنکار

برای اذابت ورم طحال نافع‌ست صفت آن سهاگه بریان یک حصه خردل سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند

دواء حابس عرق

برای بند کردن عرق مفیدست صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گل سرخ مرداسنگ مساوی بروغن گل و لعاب اسبغول از هر یک حسب حاجت آمیخته بر بدن مالند

دواء الحسک در تقویت باه بی نظیرست

صفت آن بگیرند خسک خشک و آن را بکوبند و صافی نموده در آب خسک تر سه شبان روز در آفتاب پرورند و هر روز تازه می‌کنند چنانچه آب خسک تر سه وزن خسک خشک بکار رود پس خسک کنند و سه درم ازین با ده درم شیر تازه و ده درم نبات بنوشند

دواء سفرجل

یعنی بهی در تقویت معده بغایت قوی الاثرست صفت آن طریق ساختن این مثل دواء تفاح است

دواء سماق

برای حبس اسهال مفیدست صفت آن سماق کزمازج زیره انیسون بریان افاقیا سنبل الطیب حب الآس زرورد کندر بریان مساوی بکوبند و تیار سازند و سه درم با شربت سیب بخورند

دواء سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر

از مجربات حکیم علی‌ست صفت آن سم الفار بکوبند و در شیر خر جوش دهند و بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف

مخازن التعليم، ص: ۲۷۲

عدس برمه بواسیر یک مرتبه در شب گذارند مسه‌های بواسیر را جذب می‌کند و خارج می‌نماید و باریک می‌کند و بملایمت در یک ماه ساقط می‌کند و درین اثنا تقویت مزاج می‌کرده باشند

دوای شب افیونی برای رمد مفیدست

صفت آن پهکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون انداخته و قدری روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنین از دست آهنین مخلوط کنند و بکار برند

دواء شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید

صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب صندل مرداسنگ مساوی بکوبند و بمالند

دواء قرنفل

عجیب برای هیضه و وجع الفواد و تقویت معده بیعدیل ست صفت آن بگیرد قرنفل و در سیب غرس نمایند چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و تمام قرنفل در سیب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند

دواء محلقه

حلق شعر کند صفت آن آهک آب نادیده زرنیخ برابر سائیده طلا سازد

دواء المسک بارد

در تقویت اعضای رئیسه و رفع حرارت و غیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک یک مثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه گل سرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر تخم کدوی شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هریک نیم مثقال آب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاه مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال

دواء المسک حار

نافع است از برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث نفس و استرخاء و کزاز امتلاهی و مقوی قلب است و معده را پاک کند و نشف رطوبات از آن می کند و معین است بر هضم غذا صفت آن زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هریک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سفید بهمن سرخ سنبل الطیب ساذج هندی قافله قرنفل از هریک پنج درم اشنه دارفلفل زنجبیل از هریک چهار درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس از آن جواهر خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشد شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه استعمال کنند چون

مخازن التعليم، ص: ۲۷۳

جدوار چهارم حضمه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصا در دفع سموم قوی خواهد بود

دوای هندی

که مسمی به دهنیاپاچک است برای ذرب و اسهال و پیچش عجیب الفعل است والد شریف اکثر بی کول؟؟؟ در ذرب استعمال می فرمودند فائده عظیم می کرد صفت آن خس گجراتی موته هندی بیلگری کشنیز خشک زنجبیل نیرتالا-؟؟؟ صندل سفید کول؟؟؟ حسب مزاج تغییر و تبدیل در وزن نمایند و در مزاج گرم موته و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هریک سه ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند و صباح بجوشانند هرگاه چهار دام بماند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل آن را در پاؤ آثار آب جوشانیده وقت شام بخوراند

دواء ید الله

برای تفتیت حصاء گرده و مئانه مفیدست صفت آن در ابتدای پیدایش انگور بز کوهی چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن نگهدارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند به طوری که از غبار محفوظ ماند در آفتاب بر غربال خشک کنند و چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند

دیگر دیگ

لفظ فارسی ست اسقاط دانه بواسیر کند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب نوشادر قلی یعنی سچی از هر یک یکرطل زنگار آهک آب نارسیده هر یک نیم رطل کندر زرنیخ زرد از هر یک یکرطل و نیم اجزاء را با سرکه بسایند تا سیماب کشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر به آب سرد بسایند و آن را در دو دیگ مصعد کنند و نگاهدارند

طریق هشتم در حرف الذال المعجمه

ذرور سنکه

برای قرحه چشم نافع است صفت آن سنکه سوخته شادنج مغسول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند

ذرور صبر

جهت نرف الدم جراحات مفید است صفت آن صبر کندر دم الاخوین افاقیا برابر بکوبند و پاشند

ذرور کافور

برای جوشش دهن حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول گه؟؟؟ کافور زرورد مساوی کوفته بیخته بر زبان پاشند

ذرور کندر

جهت پر کردن جراحات غایره مفیدست صفت آن کندر صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده پاشند

ذرور لسان الثور

برای جوشش دهن بارد

مخازن التعليم، ص: ۲۷۴

نافعست صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته و سیاهی تا به برابر همه را سائیده بر زبان پاشند

طریق نهم در حرف الراء المهمله

روغن بابونه

محلل اورام بارده و مجففست و طلای او برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری گل بابونه و روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بابونه پژمرده شوند بیرون کنند و مکرر همچنین بعمل آرند و همینست ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن یاسمین و نفع

روغن بنفشه و روغن گل و روغن یاسمین

در مفردات مرقومست اما

روغن سوسن

جهت کشودن عروق افواه بواسیر و یک اوقیه مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و آشامیدن او جهت رفع سمیت فطر و قولنج و ایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید است و

روغن نرگس

محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریخی و مفتوح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض عصبست

روغن بادام تلخ

برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفیدست صفت آن مغز بادام تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش زغال گذارد و دست را از آب تر ساخته مغز بادام را بیفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همینست ترکیب بر آوردن روغن بادام شیرین و روغن کدو و این روغن‌ها را بغیر از آتش نیز می‌سازند

روغن بید انجیر

مسهل بلغم بود و اعصاب را از رطوبت پاک کند صفت آن بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشاند و کف همی گیرد در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کف‌ها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید

روغن بیضه

مو برویاند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی از آن گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بیفشارند

روغن ترب

درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و بادی که در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد یک جز

مخازن التعليم، ص: ۲۷۵

و آب ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیماند نیمگرم در گوش چکانند

روغن حنا

عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقیماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند

روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه

فایده می کند صفت آن سیماب تخم دهتوره زهرمیه؟؟؟ از هریک یک درم روغن کنجد بست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود بعد از آن از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند

روغن دیودار [۲۹]

مخازن التعليم؛ ص ۲۷۵

لیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن بگیرند زردچوبه و چوب دیودار اصل السوس دارهدل از هریک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سقف کسی که نخود بریان می کند آمیخته به آب خوب کهرل کنند پس از آن در دیگ با سه صد و ده مثقال آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل آن را بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل برآورده را در پارچه کرده در همان دیگ بیفشارند بعد از آن روغن کنجد دوصد مثقال داخل کرده بآتش ملایم تر از آتش اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای مزمنه اگر پانزده مثقال هوجویه [۳۰] و پنج مثقال قنه اضافه کنند بهتر بود

روغن عاقرقرا

برای تقویت باه از مجربات ست صفت آن عاقرقرا هفت مثقال و نیم بکوبند و در یکرطل آب بپزند تا که آب پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند که آب بسوزد و روغن بماند پس از آن استعمال کنند

روغن عروسک

که اشتیاق در دل مرد و زن پیدا می کند صفت آن عروسک که در هندی بیربھولی؟ گویند و روغن گاو بریان کنند چنانچه بگدازد پس از آن بر قضیب بمالد و مجامعت کند هر دو مشتاق یکدیگر شود

روغن قرع جهت صداع و سهر و صداع بیسی

نافع است و مرطب و منوم و در دوم سرد و ترست صفت آن پوست کدو خراشیده با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب

مخازن التعليم، ص: ۲۷۶

گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند

روغن قسط

برای دوی و طنین مفید صفت آن قسط ده درم نیمکوفته شی در سرکه بخیسانند و در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد بر سر آن بریزند و بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند

روغن کاهو

در منافع مثل روغن قرعست صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام یک حصه باهم بجوشانند که آب برود و روغن بماند

روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بینظیر است

صفت آن پرسیاوشان طباشیر سفید گرد سماق زرورد گلنار مصطکی رومی از هر یک یک جزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله منکل واحد دو جزو پوست بلبله مازوی سبز از هر یک سه جزو آمله منقی پنج جز برگ مورد دوازده جزو ادویه را کوفته یک شبانه روز در آب گذارند و با آتش نرم بپزند تا قوت دوا در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف نمایند اما بنحوی که جرم دارد همراه مانده باشد پس از آن روغن کنجد خالص و روغن گل هر یک پنجاه جزو اضافه نموده در آتش نرم بجوشانند و برهم می زده باشند و در آخر آن جرم بسته می شود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد از آن روغن گرم را خنک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاهدارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد

روغن مصطکی

معدۀ را قوت دهد صفت آن مصطکی یکرطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهتر اینست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا که گداخته شود

روغن مندی برای قوت باه

صفت آن مندی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقیماند خوراک شش مانک؟

طریق دهم در حرف الزاء المعجمه

زروق اطریفل

یعنی ترپهله قرحه و حرقت بول را نفع می کند صفت آن هلیله بلبله آمله هموزن گرفته کوفته شب در آب تر کنند صبح آن را

جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند

زروق شب یمانی برای دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک

معمولست و مفید بود صفت آن

مخازن التعليم، ص: ۲۷۷

شب یمانی یعنی پھکری یک توله نیله تهوته شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار پاؤ بالا آب حلکرده در شیشه انداخته چهار گھری خوب بجنابند که خوب حل شود بعد از ان هر روز پنج شش دفعه پچکاری می نموده باشند و اگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است

طریق یازدهم در حرف السینست

اشاره

گلو برای تپ مرکه بلغمی مفیدست صفت آن گلوی سبز را به آب شیرین بکوبند و بیفشردند و آن را در پیاله سفال نموده دهن ظرف را بسته در سایه نگاهدارند و بعد از دو روز آب بالای آن را دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند

سعوط کایپهل برای نزول آب و تنقیه دماغ

از آشنائی گرفته شد می گفت که از وقتی که استعمال این می کنم نزول زیادتی نکرده ست همین قدر که هست از بست سال دارم صفت آن کایپهل چهار ماشه زعفران دو ماشه مشک خالص بالچهر از هریک یکماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند

سعوط مشک

برای خشم مفیدست صفت آن فلفل شونیز کندش مشک هریک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط کنند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دوا اندرون دهن نرود

سفر جلی مسهل

قولنج را بکشاید و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن به اصفهانی رسیده تازه از پوست و دانه پاک کرده یکرطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد از ان بکوبند و بیفشارند و با دو رطل عسل بقوام آرند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هریک دو درم هیل قافله زعفران هریک سه درم مصطگی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت از ان پنج مثقال

سفوف برگ آگهه

برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفه نافع است صفت آن برگ آگه که زرد شده از درخت افتاده باشد یک آثار بری و نمک از هریک دو نیمدم پخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته خشک نموده در سبوچه گلی نگاهداشته در میان آتش

پاچک دشتی تا یک پاس گذارند تا سوخته شود قدر مناسب بکار برد

سفوف بیخ‌بند

برای جریان منی مفیدست صفت آن بیخ‌بند سیاه تخم هلhel از هریک سه دام گوکهر و

مخازن التعليم، ص: ۲۷۸

تال مکھانه اندر جو شیرین از هریک ششدام لسوره؟ بست و چهار دام کوفته بیخته باهم چندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یک توله به آب سرد بخورند

سفوف تخم فنجنگشت

که بدرور منی و ندی مجرب و آزموده است صفت آن اصل السوس مقشر دو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گل سرخ تخم سداب تخم فنجنگشت از هریک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت سه درم

سفوف چوب‌گز

برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفیدست خصوصا بعد تنقیه و بارها تجربه نموده صفت آن هللیله زرد چهار ماشه هللیله کابلی سی ماشه بلبله چوب‌گز از هریک یازده ماشه آمله بلبله هللیله سیاه از هریک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه راوند چینی پنج ماشه برگ سناءمکی بست ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یک دام

سفوف حجر الیهود

سنگ گرده و مئانه پاک کند و پاره‌پاره کرده بیرون آرد صفت آن کلتھی پانزده درم تخم خرپزه تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هریک چهار درم و نیم سیسالیوس دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هریک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم به آب نخود سیاه

سفوف زردچوبه

در ازاله قرحه کهنه مجاری بول مجرب و آزموده است صفت آن زردچوب آمله مقشر مساوی الوزن کوفته و بیخته با هموزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یک توله همراه آب بخورند

سفوف سنگهاره

ممسک و مولد منی تالیف والد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگهاره خشک گوند از هریک شش ماشه مازو مصطگی از هریک سه ماشه تالمکھانه؟ خصیة الثعلب از هریک چهار ماشه نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه

سفوف سنکاهولی برای قوت باه

تالیف والد شریف صفت آن پوست بیخ سنکاهولی پوست بیخ اونت کتاره؟؟؟ آرد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند هر صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند

سفوف طین

و این را سفوف نشا نیز گویند اسهال مراری مزمن و دموی را نافع باشد صفت آن

مخازن التعليم، ص: ۲۷۹

نشاسته تخم حماض بری بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هریک یک توله کوفته و بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم مرو از هریک یک توله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده دهند مضائقه ندارد

سفوف عشبه

برای آتشک و وجع مفاصل نافع است صفت آن عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد سناءمکی صندل سرخ از هریک یک توله کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه بخورند

سفوف عنبر

مقوی باه صفت آن عنبر اشهب یک توله مصطکی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر هریک چهار توله نبات سفید هموزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یک توله

سفوف غافث

برای استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال می شود صفت آن عصاره غافث غاریقون نرم سفید تربد سفید مجوف خراشیده گل سرخ از هریک یک ماشه ریوند چینی سناءمکی هلیله کابلی از هریک دو ماشه کوفته و بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است

سفوف قلعی کشته

برای اندمال قرحه سوزاک مفید و مجربست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الایچی خورد هریک دو ماشه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک روز اول یک ماشه روز دوم یک نیم ماشه روز سیوم دو ماشه با قدری آب یا ادویه مناسب مزاج دهند

سفوف قلعی کشته دیگر

جریان منی و سوزاک قدیم و جدید را فائده بسیار می بخشد صفت آن ست گلو سلاجیت الایچی خوز پکهان بید ملتهی؟؟؟

تال مکھانه قلعی کشته بنس لوچن از هریک یک دام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز نه ماشه تا یک توله استعمال نمایند

سفوف لاجورد

برای رفع مواد سوداوی مجرب و معمول حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مغفور صفت آن سناء مکی افتیمون از هریک نیم درم غاریقون نرم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هریک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفانج فستقی ریوند چینی از هریک پنج درم اسطوخودوس دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یک توله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم اضافه کرده می شود

سفوف لک

مخازن التعليم، ص: ۲۸۰

جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد مفیدست صفت آن لاکهه دانه زرد مغسول سریالی تج لوده پهبانی مازوی بی سوراخ از هریک چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو میش

سفوف مقلیانا

بواسیر و اسهال کهنه و ترحر و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک بست درم زیره کرمانی مدبر پنج مثقال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از هریک دو مثقال مصطگی یک مثقال سوائ تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم به آب سرد

سفوف ملحم

برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافع است صفت آن تخم خشخاش تخم کتان کاکنج نشاسته گل ارمنی از هریک حسب ضرورت کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با مدرات

سفوف چهاردهاک

برای بند کشاد صفت آن چهاردهاک چهارمولسری چهار گولر گوندسینهل موصله سپنهل محبیه گوند بیول گوندهاک گوند گولر نخود بریان برابر کوفته سفوف سازند شربت پنج درم به آب

سکنجین بزوری

که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای مرکبه دور نماید و بول براند صفت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هریک هفت درم سنبل الطیب بست درم مجموع نیمکوفته در سه رطل آب و بست درم سرکه بخیسانند شبان روزی بعد از ان بجوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند

سکنجبین ساده

صفرا و بلغم دفع نماید و محرور مزاج را موافق بود و تپهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی بنشانند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار سرکه صاف بر آن ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بر سر آن ریخته فروگیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی می‌شود

سکنجبین سفرجلی

معدة و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم کند و حرارت معده و حرقت آن را فرو نشانند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن آب به قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند مخازن التعلیم، ص: ۲۸۱

سکنجبین عنصلی

جهت سختی جگر و سپرز و از برای سدد و قطع اخلاط غلیظ و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل نیم رطل بکارد چوبین خورد خورد قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل مهرا شود پس صاف کنند و فی یکرطل سرکه یک نیم رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند

سنون پوست مغیلان

جهت استحکام دندان متحرک اگرچه قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه و ورم آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت کته پاپر یا سپاری چهالیه از هر یک یک توله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزاء را سرمه سا کرده وزن کنند و باهم آمیخته تیار سازند شب و روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند آب بخورند

سنون حب الغار

برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند

سنون زرد

برای درد و استحکام دندان مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زردچوب سماق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه کوفته بیخته سنون سازند

سنون سپاری چهالیه

تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان مفید بود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطائی

سوخته سماق جو سوخته بیخ نی طباشیر غنچه گل سرخ کزمازج استخوان هلیله زرد سکه رامک برگ مورد دم الاخوین سعد کوفی کندر عدس مقشر از هریک دو ماشه شب یمانی بریان پنج ماشه کوفته و بیخته بر لته بمالند

سنون کرسنه

برای نقصان گوشت لته و تاکل آن مفید است صفت آن کرسنه ده درم کوفته و بشهد خمیر نموده بر خشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندر دم الاخوین از هریک پنج درم ایرسا زراوند مدحرج از هریک دو درم کوفته و بیخته باهم آمیخته سنون سازند

سنون مجلی دندان

و جهت حفر و تغیر رنگ دندان مفید است صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر سائیده بر دندان مالند

سنون نیله تهوته برای تحرک اسنان

مخازن التعليم، ص: ۲۸۲

معمول و مجرب و پر شدن گوشت آن و جلای دندان ببعیدیل است صفت آن نیله تهوته کوه کهته؟؟؟ سفید زیره سفید مصطکی رومی بجردمنتی؟؟ از هریک پاؤ دام نمک لاهوری کسبیس؟ زنجبیل کشنیز خشک از هریک نیمدمام کپور کچری کباب چینی از هریک نیم پاؤ دام نیله تهوته را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیز نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و باقی ادویه کوفته و بیخته مثل مسی سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهری از آب احتیاط کنند

طریق دوازدهم در حرف الشین

شربت آلبالو

اخراج ریگ و سنگ کرده و مئانه کند و ادرار بول نماید صفت آن آلبالو نیم رطل در دو رطل آب بخيسانند و صباح بجوشانند هرگاه آب نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله و زیاده هم توان داد

شربت انار شیرین

جگر و دل و معده را قوت دهد و تشنگی بنشانند و سرفه و آلام سینه را مفید بود صفت آن آب انار بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند

شربت بزوری

برای حمیات و جگر و معده و طحال و غیره امراض را نافع بود صفت آن تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم خرپوزه

خارخسک از هریک یک توله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند

شربت بنفشه

برای زکام و نزله و ذات الجنب و ذات الریه و تپ و سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند صفت آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاؤ آثار بگیرد

شربت دینار

طبع را نرم و رفع حمیات و عفونت کند و سده‌ها را بکشد و سوء القینه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هریک بست درم پوست بیخ کاسنی چهار درم گل نیلوفر گاؤزبان هریک ده درم تخم کثوث در کیسه بسته سی درم آنچه کوفتنی ست نیمکوفته مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود

مخازن التعليم، ص: ۲۸۳

صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و برهمنند تا نیکو مخلوط گردد

شربت سفرجل

دل را قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را به بندد خصوصا شربت سفرجل خام و قی بازدارد و هضم و استمرار را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصا شربت به ترش و برای نشاط و ازاله خفقان مفید لیکن مخشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند و دانه از ان بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند و بجوشانند و با یک من قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید

شربت سیب

مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال را بازدارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است

شربت صندل

دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشانند و شکم هم به بندد صفت آن بعینه صفت خمیره صندل است لکن بقوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیره است و قوام این قوام شربت

شربت لیمو

صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه و جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم را زائل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاؤ آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن ریخته فروگیرند

شربت نیلوفر

صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع باشد صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است

شربت ورد مکرر

برای حمیات صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلثین طبع نیز می کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل به آب دهد پس صافی کنند و چهار من دیگر ورق گل سرخ در آب ریزند و بجوشانند و صافی نمایند پس هریک من آب را با دو من قند

مخازن التعليم، ص: ۲۸۴

سفید بقوام آرند

شیاف ایض

جهت جمیع امراض حاره چشم و تحلیل اورام و ردع آن مفید بود صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشغری صمغ عربی کتیرا از هریک سه درم در لعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند

شیاف جوزبوا

برای عقر معمول اوستاد است صفت آن جوزبوا کزمازج پهنری بریان پوست انار از هریک یک مثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از ظهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند

شیاف زنگار

برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است صفت آن زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز از هریک ده درم کوفته و بیخته در آب سداب قدر ضرور سرشته شیاف سازند

شیاف ظفره

برای ناخنه صفت آن سازج هندی زنگار از هریک یک درم و نیم اقلیما دو درم اشق سکینج دارفلل هر واحد نیم درم اشق و سکینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند

شیاف غرب

برای غرب مفیدست صفت آن صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شب یمانی هریک یک درم زنگار یک نیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب بقدر حاجت سرشته شیاف کنند

شیاف کندر

برای قروح چشم مفیدست صفت آن انزروت نشاسته صمغ عربی کندر سفیده ارزیر مساوی کوفته و بیخته در سفیدی تخم مرغ موافق در کار آمیخته شیاف سازند

شیاف جهت اعانت عمل مسهل

مجر بست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هریک پنج درم صابون خطمی نمک طعام از هریک ده درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند

طریق سیزدهم در حرف الضاد المعجمه**ضماد آرد جو**

برای ورم گرم کرده مفیدست صفت آن آرد جو عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هریک بقدر حاجت همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و آب کشنیز سبز از هریک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند

ضماد اسبغول

برای اورام حاره مفاصل از مجربات است

مخازن التعليم، ص: ۲۸۵

صفت آن اسبغول کوکنار هموزن گرفته کوفته و بیخته در آب بپزند تا مهرا شود روغن گل را بقدر حاجت آمیخته برنهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول ناکوفته داخل کنند

ضماد افسنتین برای یرقان اسود

که بسبب ضعف طحال بود نافع است صفت آن ورق گل سرخ فوفل افسنتین مصطکی حسب در کار گرفته بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند

ضماد افاقیا برای حبس اسهال صراوی معوی

و تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد افاقیا مساوی کوفته و بیخته به آب مورد موافق در کار سرشته ضماد کنند

ضماد اقلیمیا برای بواسیر رحم

نافع است صفت آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ برابر با موم و روغن بزرکتان هر دو بحسب حاجت مرهم سازند و ضماد کنند

ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت

و سیاهی آن مفیدست صفت آن برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گاو یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد نمایند

ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی

نافع است صفت آن پوست کدو صندل گل سرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند

ضماد خبطیانا جهت احتباس طمث

مکرر بتجربه رسیده صفت آن خبطیانا سائیده هموزن آن حنا بیامیزد و در آب سرشته بر کف دست و پا ضماد کند و یک ساعت در آفتاب نشیند

ضماد چوب انگور برای صلابت طحال

مفیدست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب مقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاؤ حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاؤ و سرکه و آب عنب الثعلب سبز موافق در کار گرفته سائیده نیمگرم ضماد کنند

ضماد حب السلاطین برای بواسیر

انف و بواسیر شفت مفیدست صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جز هر دو را خوب سائیده بر موضع بچسپاند

ضماد خطمی برای افتتاح ویله

نافع است

مخازن التعلیم، ص: ۲۸۶

صفت آن لعاب خطمی بزرکتان حله پیه گوزن پیه نر گاو روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند

ضماد زرده تخم مرغ برای درد گرده ریخی مجرب و آزموده است

و به وجع مفصلی که در هندی موچ پا گویند نیز نافع بود صفت آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش

انداخته زردچوب حسب در کار سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب بدسته بمالد تا که یک ذات شود و غلیظ مثل مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه کنده بندند

ضماد زرورد برای بند نمودن اسهال

مفید است صفت آن زرورد صندل سفید هر دو را برابر با قدری سنبل الطیب زعفران حسب حاجت در گلاب موافق در کار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماص کنند

ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر است

صفت آن زعفران صبر از هریک یک یک درم افسنتین سنبل الطیب از هریک یک نیم درم بکوبند و به آب گرم ضماص کند

ضماد سچی برای بواسیر انف

بسیار مفید است صفت آن سچی چگونه هر دو برابر در آب سائیده بر بینی ضماص کنند

ضماد سرطان نهري جهت انجماد خون زیر ناخن

نافع است صفت آن سرطان نهري آرد باقلا زرنیخ حسب ضرورت در آب سائیده ضماص کنند

ضماد سماق برای وجع فواد

نافع است صفت آن سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسبغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده ضماص کنند

ضماد سمسیم برای ورم حار مئانه

ببعدیل است صفت آن کنجد مقشرن؟؟؟ نامیده مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هریک بحسب در کار گرفته سرشته ضماص کنند

ضماد سنبل برای استسقا

مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هریک بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز بقدر ضرورت سائیده ضماص سازند

ضماد شبت برای ورم رخو مفید است

صفت آن نمک خاکستر کربن سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت سائیده ضماص کنند

ضماد شحوم برای زنی که پستان آن بغایت خورد باشد نافع است

صفت

مخازن التعلیم، ص: ۲۸۷

آن پیه گاو میش پیه فیل برابر بگدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند

ضماد شیر میش برای ورم صلب رحم

از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید انجیر از هریک یک آثار هر سه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن زنجبیل نانخواه از هریک یک توله کوفته و بیخته بآن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند

ضماد صابون برای وجع مفاصل نافع است

صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده نیمگرم ضماد سازند

ضماد صبر برای ورم سوداوی معده

بسیار مفیدست صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز حب قرطم مقل چربی مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هریک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند

ضماد صندل برای ذیابیطس مفیدست

صفت آن صندل سفید گلنار اقاچیا گل ارمنی آرد جو از هریک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هریک بقدر ضرورت گرفته سائیده بر کرده ضماد کنند

ضماد طباشیر برای قی صفاوی و حبس اسهال مفیدست

صفت آن سماق صندل زرورد طباشیر مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند

ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن پستان مفیدست

صفت آن قیمولیا عفت سفیده ارزیز بزر البنج برابر با سرکه حسب حاجت سائیده ضماد کنند

ضماد عدس برای کسر استخوان

نافع است صفت آن عدس مغاث گل ارمنی اقاچیا همه برابر جمله را سائیده در آب آس قدر در کار سرشته ضماد کنند

ضماد عود برای قی نافع است

صفت آن عود مصطکی سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کند

ضماد فوفل برای دردی که با ورم گرم و تب بود فایده می‌کند

صفت آن فوفل برگ گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل سفید مساوی کوفته و بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند

ضماد قرع برای حمزه مفیدست

صفت آن قرع برگ خرفه کاهو مساوی بکوبند و با لعاب بزرقطونا حسب در کاف؟؟؟ سرشته ضماد کنند

ضماد قرنفل برای شهوت کلبی که از سوء مزاج بارد باشد

مخازن التعليم، ص: ۲۸۸

نافع است صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوزبوا گل سرخ مساوی در آب سائیده بر فم معده ضماد کند

ضماد قشار کندر برای فتق امعائ مفیدست

صفت آن قشار کندر مصطکی جوز السرو غری السمک انزروت از هریک برابر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گذاخته با دیگر ادویه جمع کرده ضماد کند

ضماد کبریت برای جرب مجربست

صفت آن گندهک آنوله سارنيله تهوتهه مکيله مرداسنگ از هریک یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که سه چهار دام باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از ان حنا و آرد نخود بر بدن مالیده غسل نمایند

ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب است

صفت آن گل ارمنی صندل سفید رسوت عنب الثعلب از هریک برابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرداگرد چشم ضماد سازند

ضماد گل سرخ برای شهوت بقر که از بلغم بود مفید است

صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطکی عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب در کار سرشته بر فم معده ضماد نمایند

ضماد گلنار برای ورم لب نافع است

صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه و گلاب موافق ضرورت سائیده ضماد کنند

ضماد کمپله برای خراش حالبین و اطراف انشین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست

صفت آن کمپله خاکستر برگ حنا حسب در کار سائیده در روغن حنا آمیخته ضماد نمایند

ضماد مخترع احقر برای سهر

شخصی را بعد از تپ سهر عارض شد شانزده روز و شب بیدار ماند هرچند تدبیر خواب می نمودند هیچ فائده نمی کرد چون باحقر رجوع کرد علاجش باین ضماد کردم بعد از ساعتی چهارگهری خواب کرد روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یک پاس خواب نمود روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هریک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران از هریک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند

طریق چهاردهم در حرف الطاء

مخازن التعليم، ص: ۲۸۹

المهمله

طریق چوه مندی برای تقویت باه

و دیگر امراض بارده مفید است صفت آن مندی را در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از ان با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوش بو مندی را از دست بمانند آنقدر که بسیار چرب نشود پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند

طریق خوردن چوب چینی

اشاره

برای امراض مذکوره که استاد مرحوم مغفور استعمال می فرمودند اینست صفت آن بگیرند چوب چینی که دردی و کم گره و غرقی باشد یک مثقال از کا ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسب و گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند بعد از ان بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از ان آهسته آهسته دهن ظرف را واکند پنجم صبح و پنجم وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاؤ و کباب بی نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته و گوشت مرغ بیچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب بود و پیاز به قدری که اصلاح گوشت کند دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگر انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته واکند و این را خرج حوائج ضروریه مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پایجامه را رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در ان اراده خوردن چوب چینی می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند باین طریق روز چهارم یک مثقال و یکماشه

دهد و روز پنجم يك مثقال و دو ماشه ديگر سوائى ماشه روز چهارم افزايد و روز ششم يك مثقال و سه ماشه سوائى سه ماشه سابق افزايد و روز هفتم چهار ماشه سوائى شش ماشه سابق على هذا القياس و آنچه از چوب چينى اول زبون و سياه شده باشد در چوب چينى دوم كه از براى استعمال تيار مى شود افزوده مى شود و سرپوش ديگ را واژون بگذارند و بخمير محكم گيرند كه بخار مخازن التعليم، ص: ۲۹۰

از ديگ بيرون برنمايد و بر آتش نرم بجوشانند و سنگى را بر سرپوش گذارند و طريق معلوم كردن اين كه آب بمقدار مطلوب رسيده است اينست كه هر قدر آب كه بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در ديگ بيندازند و سرپوش بر ديگ گذاشته در سرپوش سوراخ نمايند و چوب باريك از پارچه پيچيده از راه سوراخ اندازند تا هر جا كه تری باشد نشان سازند پس در اثنای طبخ امتحان می کرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند بايد كه طبخ تمام تا وقت صبح شود كه وقت خوردن آب سرد نشود هر روز سر ديگ را بطورى واكنند كه تا بخار خفيف بسر و ديگر اعضا برسد و اگر علت در عضوى ديگر بود آن عضو را بر بخار چوب چينى بگذارند و بعد از سه روز يا پنج روز يا هر هفته تعريق مى نموده باشند و بهتر آنست كه در روز بحران تعريق نمايند و طريق تعريق آنست كه مريض را بر كرسى بيدباف يا بر كرسى چوبين كه سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گيرند به طورى كه راه نفس كشاده باشد و ديگ را زير كرسى در آورده بتدريج بخار مى رسانند پس از ان ديگ را بر آورده يك دو پياله از همين آب بياشامند و عرق را خشك کرده لباس خود بپوشند و بعد از ان فراغ از خوردن چوب چينى عرق چوب چينى يا سفوف چوب چينى شروع نمايند و اگر چوب چينى نو نباشد از چوب چينى كه چهل روز در استعمال در آمده است سياه و بوسيده را دور کرده بكار بايد برد و استاد در چوب چينى قديم پاؤ آثار چوب چينى تازه انداخته ده آثار عرق می کشيدند و نيم پاؤ با گلاب و عرق كيوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چينى می دادند و جرم چوب چينى در سده و ورم احشا نهايت مضرست و بايد كه سفوف و معاجين بادويه مناسبه هر مرض و مزاج تركيب داده استعمال مى نموده باشند و قدر خوراك بيخ چينى در سفوف چند روز اول زياده از دو دانگ و نيم مثقال نباشد و بتدريج اضافه نموده از يك مثقال تجاوز نه نمايند و در مزاج معتدل از چهار دانگ تا يك نيم مثقال رسانند و در امزجه قوی از يك مثقال تا دو مثقال و معجون چوب چينى تاليف والد شريف نيز مفيدست و همچنين مفرح بارد و دواء المسك بارد كه در آن چوب چينى انداخته باشد همراه عرق مذکور نافع بود

طريق سفيد کردن مرداسنگ

صفت آن مرداسنگ و نمك هر دو را برابر گرفته و بالای

مخازن التعليم، ص: ۲۹۱

آن آب اندازند و در آفتاب نهند و چند آب تبديل کنند تا سفيد گردد

طريق گرفتن دخان سندروس

برای حول نافع است صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراکنده فتيله ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس واژگون دارند تا دخان جمع شود از كارد يا پر مرغ گرفته بكار برند

طريق گرفتن دخان كندر

برای ابتدای نزول آب و سيلان رطوبات از مجربات استاد است صفت آن طريق گرفتن او مثل طريق گرفتن دخان سندروس است

طلای آس

برای ضربه و سقطه که بر سر رسد مفید است صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب هر دو حسب حاجت گرفته بجوشانند و باندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند

طلای افیون برای جالق

صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه‌دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند

طلای انار که پستان را محکم سازد

صفت آن برگ و بار و گل و پوست انار بقدر در کار گرفته باریک نموده شبان‌روز در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده صافی نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند قدری بر پستان می‌مالیده باشند

طلای باهیه

برای قوت باه بسیار مفیدست صفت آن فلفل سیاه جندیدستر حلتیت از هریک نیم درم مغز پنبه‌دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته و بیخته با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب بمالند

طلای باهیه دیگر برای جالق

و قوت باه مفیدست صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هریک سه درم کوفته و بیخته با روغن یاسمین بحسب ضرورت سرشته نیم‌گرم بر خصیه و قضیب بمالد

طلای باهیه دیگر برای جالق

و قوت باه مجرب و آزموده است صفت آن گهونگچی سفید مع پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهره‌یهه مغز جمال گوته؟؟؟ از هریک دو دام اول سوای جمال گوته؟؟؟ زهره‌یهه؟ سفوف ساخته نگاهدارند و زهره‌یهه و جمال گوته؟ را در شیر بز که قریب یک آثار باشد

مخازن التعليم، ص: ۲۹۲

پوتلی؟؟؟ در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند و برآرند بعد از آن در سرگین گاومیش دو سه جوش داده برآرند بعد از آن همه ادویه جمع نموده چوه کشند و طلا سازند

طلای باهیه دیگر برای عنی مجربست

صفت آن مستی که عقب سر سانده؟؟؟ می‌باشد بوزن یک نخود قرنفل سه عدد به آب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده طلا

کنند

طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود

صفت آن مومیای موافق ضرورت را در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند

طلای براده عاج برای رویانیدن شعر مجربست

صفت آن براده عاج پیخال مگس هر دو را برابر گرفته بروغن زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند

طلای برگ دفلی برای قمل مفید است

صفت آن برگ دفلی مویزج قط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند

طلای بسباسه برای باریکی عقب ذکر مجلوق نافع است

صفت آن بسباسه جوزبوا اشنه از هریک چهار ماشه چرک گوش آدمی یک دام چربی خصیه خر نیم پاؤ همه را در شراب دو آتسه سائیده چندانکه یک آثار شراب جذب شود بکار برند

طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است

بابت سید جعفر خان صاحب مرحوم صفت آن سهاگه تیلیه گندهک شکر سفید برابر وزن کوفته و بیخته به آب طلا کنند

طلای تنکار

دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سهاگه بریان مازو گندهک چهاچیه کتهه پاپریا از هریک یک توله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوته بریان سه ماشه در عرق لیمو حسب حاجت سائیده خوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند

طلای جرب برای جرب نافع است

صفت آن مرداسنگ ورق حنا شحم حنظل اقلیمای نقره آرد عدس زیبق از هریک حسب در کار باید که اول زیبق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل حسب در کار آمیخته طلا کنند

طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است

صفت آن جدوار غنبل الثعلب صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیده

مخازن التعليم، ص: ۲۹۳

گرداگرد گوش طلا نماید

طلای حکاکه اسرب برای خراش حالین و اطراف اثیین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست

صفت آن حکاکه اسرب سفیده ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن حنا موافق در کار آمیخته طلا کنند

طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفیدست

و مانع زیاده شدنست صفت آن حکاکه سنگ آسیا حکاکه سنگ آهن تیزکن و حکاکه سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار در کار باهم آمیخته طلا کنند

طلای زراوند برای بر آوردن خار و آبگینه نافع است

صفت آن زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علك البطم راتینج مساوی کوفته و بیخته بشهد سفید حسب در کار آمیخته طلا کنند

طلای سداب برای اسقاط حمل

مفیدست صفت آن سداب خشک شحم حنظل قسط از هریک سه درم مر یک درم بکوبد و در آب مخلوط کرده بر ناف و عانه طلا کند

طلای سفیده برای سرطان نافع است

و محافظت از تفرح می کند صفت آن سفیده ارزیز گل ارمنی عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کند

طلای شیخ برای انتشار شعر مفید است

صفت آن شیخ برنجاسف بادام تلخ برابر بادام را بسوزانند و با نوره و زهر گاو حسب حاجت طلا نمایند

طلای صبر برای داء الفیل نافع است

صفت آن صبر سقوطری مر صاف آقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند

طلای علق قضیب را بزرگ کند

صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر هر دو را بکوبند و با روغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند

طلای کافور برای صنان مفید است

صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب دستور سائیده طلا نمایند

طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم مفید است

صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده به آب و سرکه هر دو بحسب حاجت سرشته طلا کند
مخازن التعليم، ص: ۲۹۴

طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید است

صفت آن کندر و دع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته در هر ماه سه بار طلا کنند

طلای گندهک برای داء الثعلب و داء الحیه نافع است

صفت آن گندهک فریون خردل بیخ نی خاکستر پشم بز همه برابر در آب سائیده طلا کنند

طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید

صفت آن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق السر و کزمازج حلبه از هریک پنج درم کوفته به آب مورد بقدر ضرورت گرفته آمیخته
طلا کند

طلای مرداسنگ برای سحوج جلد

صفت آن مرداسنگ گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب و روغن گل هریک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نمایند

طلای مغاث برای خلع دوئی و دهن مفید است

صفت آن مغاث مورد خطمی برابر سحق کنند و با زرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند

طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد

و زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بز سرخ برابر در روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن
را بر قضیب طلا نماید

طلای ممسک

صفت آن مستی غوک کچله سمندر سوکله کف دریا فلفل دراز بیخ کینر سفید برابر کوفته و بیخته در آب کوکنار حسب حاجت
آمیخته طلا کنند

طلای ممسک دیگر مجرب

صفت آن بر پیشانی ضفدع دو فزونی می‌باشد مانند سر پستان کوچک نزدیک ابرو باید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را افشرده مستی که از آن تراود آن را با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند

طلای منزل

انزال منی زن کند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هریک جزوی عسل شش جزو باهم بسایند و بقدر نخود سه حب بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نمایند

طلای مویزج

برای حذر مفید بود صفت آن عاقرقرا مویزج مساوی در سرکه کهنه و آب پودینه حسب حاجت سائیده طلا نماید

طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد

و مبرد و مسکن وجع است و بعد فصد

مخازن التعليم، ص: ۲۹۵

بکار باید کرد صفت آن صندلین مامیثا گل ارمنی رسوت سفیداب بوش دربندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هریک هر قدر که مناسب باشد بگیرند کوفته و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل نرد تیار سازند

طلای نمله برای نمله مفید است

صفت آن مامیثا صندل افاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند

طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطة**عصاره آمله جهت رفتن آب و ابتدای نزول و تقویت بصر**

و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آن را بیفشارند و در ظرف گلی بآتش ملایم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسد نگاهدارند و عند الحاجة قدری از آن استعمال نمایند

طریق شانزدهم در حرف العین المنقوطة**غرغره کوکنار برای نزله نفع دارد**

صفت آن عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق در کار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده غرغره

کنند

غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفیدست

صفت آن گلنار کوکنار عنب الثعلب کرم‌زج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر در کار جوشانیده غرغره سازند

غسول آب چقدرر برای خزاز نافع است

صفت آن آب چقدرر آرد نخود خطمی سبوس گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب در کار ممزوج نموده سر را بشویند

غسول سبوس گندم برای انتفاخ اصابع فائده‌مندست

صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرب عدس مقشر شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند

غسول نوشادر برای بدبوی مو

که از دسومت باشد نافع‌ست صفت آن نوشادر سبوس گندم تخم خرپوزه بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق در کار بجوشانند و صاف نموده سر از آن بشویند

طریق هفتم در حرف الفا**فتیله برای بواسیر انف**

مفیدست

مخازن التعلیم، ص: ۲۹۶

صفت آن زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله سرشته در بینی نهند

فتیله برای بند کشاد نافع‌ست

صفت آن گهونگی قدر حاجت گرفته سائیده در گونددهاک حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته در سوراخ قضیب نهند

فرزجه زعفران برای عقر مفیدست

صفت آن زعفران سنبل الطیب شب یمانی عود سازج هندی انزروت هر یک مساوی با پیه مرغابی و زردی بیضه مرغ حسب حاجت سرشته فرزجه کند

فرزجه نعناع

برای حکه رحم بسیار مفید است صفت آن برگ نعنای پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد

فلفیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست

صفت آن آهک آب نادیده توله زرنیخ سرخ و زرد قلی افاقیا از هریک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب در کار سرشته قرصها سازند و استعمال نمایند

طریق سیزدهم در حرف القاف

قرص ذیابیطس

برای ذیابیطس مفیدست صفت آن طباشیر رب السوس هریک پنج درم تخم خرفه تخم کاهو هریک ده درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هریک سه درم کافور نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یک مثقال

قرص زرشک

ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب از هر واحد یک درم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند

قرص شب بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافعست

صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی کتیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته به آب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند

قرص طباشیر برای ذیابیطس مفیدست

صفت آن تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گلنار طباشیر مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ارزانی درین نسخه تخم کاهو افزوده‌اند

قرص طباشیر قابض

برای خلفه صدیدی و حبس اسهال

مخازن التعليم، ص: ۲۹۷

نافع است صفت آن ورق گل سرخ پنج درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هریک سه درم

بکوبند و بگلاب موافق در کار بسرشند و اقراص سازند شربت یک مثقال

قرص طباشیر ملین

تپهای محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بنشانند صفت آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش از هر واحد یک درم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب در کار سرشته اقراص سازند

قرص عود قی و هیضه باز دارد

صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطکی قرنفل سنبل الطیب هریک دوازده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم.

قرص کافور

برای خفقان حار و شری فائده می کند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید از هریک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند

قرص کافور برای ذیابیطس و دیگر امراض مجربست

صفت آن طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هریک مقدار حاجت گرفته و نرم کوفته در آب اقراص سازند

قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود

صفت آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس از هریک ده درم افیون در می کوفته و بیخته به آب صافی اقراص سازند شربتی یک درم تا یک مثقال

قرص کبر اوجاع طحال و ورم و تقیح سده آن را نافع بود

صفت آن پوست بیخ کبر اشق از هریک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هریک شش درم اشق را در سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند

قرص گل برای تپ مرکبه و تپهای کهنه مفید بود

صفت آن گل سرخ اصل السوس مقشر از هریک چهار درم طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بیخته بگلاب حسب در کار سرشته

مخازن التعليم، ص: ۲۹۸

اقراص سازند خوراک پنج ماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری

قرص گلنار برای نفث الدم و ذیابیطس مفید است

صفت آن گلنار گل ارمنی صمغ عربی از هریک چهار درم گل سرخ اقاچیا از هریک سه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته به آب گلنار حسب در کار سرشته اقراص سازند

قرص کهربا برای نفس الدم مفید است

صفت آن کهربا صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هریک سه درم گلنار اقاچیا از هریک یک درم و نیم کوفته و بیخته با لعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنج ماشه تا دو درم

قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفید است

صفت آن مر مکی افیون بزر البنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هریک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی از هریک دو درم کوفته و بیخته بگلاب و آب کاهو هر دو بقدر ضرورت سرشته اقراص سه پهلو سازند

قرص درد برای سده جگر نافع است

و حمیات بلغمی و صفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ هفتدرم عصاره غاٹ طباشیر رب السوس هریک یک درم کوفته و بیخته به آب سرشته اقراص سازند

قیروطی تخم کتان برای پزائیدن ورم پستان مفید است

صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حسب حاجت باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست

صفت آن عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان از هریک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با موم زرد و روغن گل هریک دو توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند

قیروطی کاسنی برای ورم حار منانه نافع است

صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هریک حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند و استعمال کنند

طریق نوزدهم در حرف الكاف التازی و الفارسی

كحل شب

برای بیاض و سبل و شب‌کوری و دهند و جذب رطوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند

كحل صدف

مخازن التعليم، ص: ۲۹۹

که استاد مرحوم برای تقویت بصر و سبل و دمه و بقایای رمد نیز استعمال می نمودند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه طویای کرمانی بریان مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند

كحل كافور

برای حرقت چشم فائده مند است صفت آن فلفل دارفلفل از هریک یک درم زعفران سنبل الطیب از هریک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یک دانگ بکوبند و باریک سازند و بکار برند

كحل گل كنجد

برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهلوی مفیدست صفت آن گل کنجد کلی گل چنیلی فلفل گرد از هریک چهارصد عدد شب یمانی برشته دو دام پخته باریک نموده استعمال کنند

كحل لاجورد

برای ریختن مژه نافع است صفت آن حجر لاجورد حجر ارمنی خسته تمر هندی سوخته دخان کندر پوست صنوبر سنبل الطیب همه برابر باریک ساخته استعمال کنند

كلکلانج بارد استسقای حار را نافع بود

صفت آن ماذریون که هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده باشند غاریقون پوست هلبله زرد از هریک پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خریوزه رب السوس از هریک دو درم ترنجبین فلوس خیارشبر فانید از هریک پانزده درم این هر سه را در آب نیمگرم حلکرده صاف نموده بقوام آرند و دواهای دیگر کوفته و بیخته بآن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم

كلکلانج حار برای استسقای که بآن حرارت نباشد مفیدست

صفت آن ماذریون مدبر غاریقون پوست هلبله زرد سکینج از هریک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غاٹ سنبل الطیب

انیسون از هریک دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربت‌ی سه درم تا چهار درم گه‌ره برای درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص سه درم شب یمانی ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن افیون داخل کرده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد بعد از آن بهمین دستور آب لیمو داخل کرده باشند

مخازن التعلیم، ص: ۳۰۰

تا که بوجه نیک مخلوط شود و جها بسته نگاهدارند و بوقت حاجت به آب سائیده اندکی گرم کرده گردا گرد چشم طلا کنند یا در چشم اندازند

طریق بستم در حرف اللام

لبوب کبیر

گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز جبه الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الزلم ماهی رویان خولنجان شقاقل بهمین تودرین زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هریک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کباب چینی حب القلقل تخم گذر تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپت تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقربی زرنباد از هریک سه درم جوزبوا بسباسه دواله دارفلقل از هریک دو درم خصیه الثعلب انجیر تازه مغز سر کنجشک خشخاش از هریک ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هریک چهار درم مایه شتر اعرابی زعفران مصطگی از هریک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود تیار سازند

لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفیدست

صفت آن گل نیلوفر و گل ارمنی صندل سفید هریک یک‌ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز آب کدوی سبز هریک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت دهند

لطوخ که نزله‌بند را گویند برای حبس نزلات مفیدست

صفت آن افیون زعفران گوند کتیرا هریک یک‌ماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته کاغذ را مثل رویه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند

لعوق حب القطن

از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب پنبه‌دانه بست مثقال دارچینی تخم ابخره قرنفل کلاه‌دار حب الصنوبر هریک پانزده مثقال شقاقل زنجبیل از هریک ده مثقال دارشیشعان هفت مثقال قط تخم کتان بریان مصطگی از هریک چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید

مخازن التعلیم، ص: ۳۰۱

سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یک مثقال

لعوق سپستان برای نفت مواد سینه و سرفه و نزله مجرب

صفت آن سپستان فربه پنجاه دانه اصل السوس مقشر یک توله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هریک چهار ماشه پوست خشخاش دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند و در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هریک یک توله افزایند و بعد از آن کتیرا صمغ عربی رب السوس سوده از هریک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته لعاب آن فروگیرند

لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجربست

صفت آن گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید از هریک یک درم و پاؤ بالا خشخاش سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم مغز تخم کاهو مقشر یک درم عسل سفید پنجم نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند خوراک شش ماشه

لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه نافع است

صفت آن مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بهدانه کوکنار هریک نیم توله جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده عسل سفید پاؤ آثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از اینجا سیر عالمگیرست

لعوق نزله برای سرفه نزلی یبعدیلست

صفت آن اصل السوس پنج درم تخم خطمی بهدانه از هریک هفت درم شب در دوصد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هریک سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه از هریک پنج درم نرم صلابه کرده بیامیزند قدر شربت شش ماشه

طریق بست و یکم در حرف المیم

ماء الخیار

جهت تب دق و دموی و صفراوی و اخلاط محرقة و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع

مخازن التعليم، ص: ۳۰۲

تشنگی نافع است و ادراک نسبت از ماء القرع زیاده است و مستحیل بصفرا نمی شود و ماده تب را بادراک می برآرد صفت آن بگردد خیار تازه و از چند جا از سر کارد بزند پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرونشسته باشد بدارد تا بریان شود وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده سر آن را بریده بیفشانند و

آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسبه بدهند و تا یکرطل رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد از آن در گل یا جو بگیرند

ماء الشعير

که آن را آش جو گویند منضج اخلاط و مستفرع مواد محترقه و منقی معده و سهل النفود در تمام بدن لذیذ معتدل الغذاء مسکن عطش و باردست و هیجان اخلاط فاسده نمی کند و منتفخ در معده نمی شود و مرخی معده مضر احشای بارد و نفاخست و مصلح وی گلقدست صفت آن جو مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر بجای آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعير ملحم می شود

ماء العسل جهت فالج و لقوه

معمول اطبا است و مقوی معده و باه صفت آن عسل سفید یک حصه آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهد و بعضی در یک جزء شهد شش جزء آب می اندازند چون نصف می ماند صاف کرده می دهند و استاد مغفور هریک جزء شهد هشت جزء آب می انداختند هرگاه سوم حصه می سوخت صاف کرده می دادند

ماء عنب الثعلب الرطب که آن را عنب الثعلب مروق گویند

جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تپهای مرکبه را نافع ترین اشیاء است صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی سبز مروق است

ماء القرع

و آن بمنافع ماء الخیارست صفت آن مثل ساختن ماء الخیارست و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و مستحیل بصفرا می شود پس در امزجه که خوب استحاله باشد حموضات مناسبه بعمل آرند
مخازن التعليم، ص: ۳۰۳
و جایی که سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند

ماء لسان الحمل الرطب

که آن را بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که باسهال باشد نافع است صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق است

ماء الهندباء الرطب که آن کاسنی مروق باشد

جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالك از ماده عفنه و تپهای صفراوی و دموی و مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند

برگ کاسنی سبز و از پارچه مسح کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند

ماء الهندباء الیابس که آن را چکیده کاسنی گویند

برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار می‌نماید و بارها بتجربه رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب تر دارد و از دو گه‌ری شب باقیمانده در صافی گنده که هر چهار گوشه آن را بچهارچوب بسته باشند داخل نموده مثل رینی رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب کرده می‌شود

مربای آملج

مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و در ازدیاد حفظ نافع تر است صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز نهند و آب آن قدر اندازند که آن را بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس آمله‌ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود بعده در دیگ نهند و همان قدر آب که او را بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر مرضوض نیز ضم نمایند و بیزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند به نوعی که پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را با مکنه مختلفه ده جا جوال دوز بزنند پس در ظرف سبز بنهند و عسل صاف بر آن آن قدر اندازند که او را بپوشد و بست روز بگذارند و سر هر هفته عسل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند بعده نشف کرده عسل جید صاف اندازند

مخازن التعليم، ص: ۳۰۴

آن قدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب ترست

مربای اناس

مقوی دل و مفرح و نافع خفقان صفت آن پوست درشت بیرونی و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز در میان را پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا پارچه گداز شود و یا برگ انناس را باستخوان تراشیده اول در ظرف بطریق فرش گذارند و بالای آن پارچه‌های انناس نهاده بدستور سابق بیزند هر گاه گداز شود قوام از قند و نبات درست ساخته و از بیدمشک و گلاب و عنبر و مشک بویا نموده پارچه‌ها در آن گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بدارند و اگر چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و جز آن بیفزایند

مربای تفاح

منافع او در مفردات مذکور است صفت آن سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند

مربای جذر

جهت تقویت دل و تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و دیگر منافع در مفردات مسطور است صفت آن گاجر را پوست و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب در کار بجوشانند تا مهرا شود بعده بیرون آورده در عسل صرف نهند و یک جوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند

مربای زنجبیل

یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است باه زیاده کند معده و روده و گرده و مthane بارد را نافع ست و بول براند و تپهائی بلغمی را سود دارد صفت آن زنجبیل بست روز در آب بخيسانند و انگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از ان تناول می نموده باشند

مربای سفرجل

منافع آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب و بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چهار پاره نمایند و در عسل یک جزو و آب دو جزو بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند و بردارند

مربای هلیله

مخازن التعليم، ص: ۳۰۵

منافع او مانند مربای آمله مگر در ازدیاد حفظ نفع او کمتر است صفت آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک و تر هلیله هم تبار می شود و نیز درین افایه می اندازند هرگاه خواهند در افایه سازند دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا عود مصطکی هریک یک توله مشک نیمدام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خيسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گردیدن عفوصت و بعده طبخ می دهند کما هو المشهور

مرهم اکبر

از مخترعات حکیم ارزانی ست برای استسقای طبلی و تلئین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن مجرب و آزموده است صفت آن حله تخم کتان آرد جو گل خطمی از هریک سه درم کوفته و بیخته در آب شلغم یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب پختن آید مغز فلوس یعنی خیارشنب پنب درم در آب گرم حل کرده اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس از ان روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن بیدانجیر بقدر حاجت بیامیزند

مرهم باسلیقون

برای قرحه رحم مفید است صفت آن زفت راتینج هریک بست مثقال قنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم سازند

مرهم خل

بنسخه شفای برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و اندمال جراحات از مجربات است و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم صلاویه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم سازند

مرهم داخلیون

برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر و صلابات و سلعه و تعقد عصب و ریاح و تخمه نافع است صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسبغول مسلم تخم مرو حله تخم کتان از هریک پنج درم تا هفت درم تخم‌ها را شب در آب تر کنند صباح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود

مخازن التعليم، ص: ۳۰۶

پس از آن که روغن سیاه گردد ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را در آن اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و به تبر برهم زنند

مرهم رال

برای رویانیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه عسر البرء و بقروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور رال کات سفید هریک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را بروغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی گذاخته اول رال ریخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر جوش دهد بعد از آن از آتش فرود آورده بکار برد

مرهم رسوت

جهت اورام حاره مجربست صفت آن رسوت یک درم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هریک چهار درم اول روغن و موم را گذاخته و رسوت را سائیده بیامیزند

مرهم زرد

برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجمود سنگ بصری کات سفید قنبیل نیله تهوته بریان مرداسنگ هریک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن کنجد چهار دام عالمگیری بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند

مرهم زعفران

که بارها در ورم صلب رحم و صلابت آن بتجربه درآمده صفت آن موم روغن گل مغز ساق گاو چربی گرده بز از هریک یک

توله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هریک سه ماشه بدستور مرتب سازند و با شیر عنب الثعلب سبز استعمال نمایند

مرهم زنگار

مجفف قروح عتیقه و آکل گوشت زائد و رافع عفونات و مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیرست صفت آن علك البطم راتینج هریک پنج درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند

مرهم سفید آب کافوری

برای تسکین درد بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفیدست صفت آن موم سفید یک مثقال را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هریک یک مثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ یک عدد
مخازن التعليم، ص: ۳۰۷
کافور دو ماشه بیفزایند

مرهم شحوم

برای شقاق رحم مفیدست صفت آن چربی مرغ چربی بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند

مرهم کوهان شتر

برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن می‌رسد و شقاق مقعد را فائده می‌کند صفت آن کوهان شتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته با روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند

مرهم لسان سگ

برای اندمال قروح بی نظیرست صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کرچه آهنین داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص بندند و در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند

مسوح که موجب هیجان شهوت جماع و نعوظ می‌گردد

مجرّب و آزموده است صفت آن مغز سر کنجشک نر در روغن چنیلی مخلوط نموده بر قضیب و کف پا بمالند

مسوحی که موجب دوستی مرد در دل زن گردد

صفت آن عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالد با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود

مسوحي که مرد فریفته زن شود

صفت آن گوشت مملولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در فرج بمالد و با مرد بخوابد

مسوح حابس برای حبس عرق مفید

صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گل سرخ مرداسنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب اسبغول موافق ضرورت آمیخته بمالد

مسهل بارد برای اخراج ماده حار

صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی از هریک چهار توله شیره بادام پنجدانه در منضج بارد که مذکور می‌شود افزایش مگر وزن گلقتند دو توله دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند اگر عرق بدست نیاید آب را بجوشانند و عنب الثعلب یا کاسنی را در صره بسته بیندازد و همچنین هر عرقی که مطلوب باشد

مخازن التعليم، ص: ۳۰۸

تیار نماید غذا وقت دو پهر آش جو وقت سپهر کهچری مونگ ملایم بخورند

مسهل حار اخراج ماده بارد کند

صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنامکی روغن بید انجیر از هریک یک توله در منضج حار که می‌آید اضافه کند غذا وقت دو پهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سپهر کهچری موه؟؟؟ بدهد وقت تشنگی عرق بادیان بخورد

مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب گرم باشد مفیدست

صفت آن برنگ مقشر در پارچه سالوی سرخ پوتلی؟؟؟ بسته در قدری آب بجوشانند و صاف نموده مضمضه نمایند و پوتلی؟ را در بن دندان گذاشته بخوابند و تکرار عمل نمایند

مضمضه حصرمی برای آکله مفیدست

صفت آن آب غوره سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند

مضمضه ریاس برای ثقل زبان و بطلان ذوق که از حرارت باشد مفید است

صفت آن ریاس گل سرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند

مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفیدست

صفت آن عاقرقرا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند

مضمضه سماق برای سیلان آب دهن نافع است

صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف نموده مضمضه کنند

مضمضه عاقرقرا برای ثقل زبان و بطلان ذوق

مغرب است صفت آن عاقرقرا مویز خردل مساوی بسرکه حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند

مضمضه عاقرقرا دیگر برای تحرک اسنان نافع است

صفت آن عاقرقرا گجراتی پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف نموده مضمضه نمایند

مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد

صفت آن عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک از هریک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه

مخازن التعليم، ص: ۳۰۹

نیمکوفته عدس مسلم یک توله ادویه نیمکوفته در سه پاؤ آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و بزر البنج هم اضافه نموده می آید [۳۱]

مخازن التعليم؛ ص ۳۰۹

مضمضه کافور بجهت جوشی دهن حار مفیدست

صفت آن برگ حنا حسب حاجت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار در آن حل نموده مضمضه کنند

مضمضه لعاب اسبغول

برای همین مرض نافع است صفت آن لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند

مضمضه مازو

برای بخری که بسبب فساد گوشت بن دندان باشد مفیدست صفت آن مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق در کار بجوشانند و بدان مضمضه کنند

مضمضه مامیران

برای جوشش دهن نافع بود صفت آن مامیران عاقرقرحا تخم ترب نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند

مضمضه مغز فلوس

برای همین مرض مفیدست صفت آن مغز فلوس حسب در کار در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حلکرده نیمگرم مضمضه کنند

مضمضه مورد برای خشکی زبان مفیدست

صفت آن مورد گل سرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار بجوشانند و مضمضه کنند

مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن

صفت آن گل سرخ سماق در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند

مطبوخ برگ نیم

مغرب و بارها در تجربه درآمده و اکثر بهمین علاج کرده شد بی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در اثنا نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه خورند صفت آن پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلوی ببول کنای؟؟؟ خورد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه از هریک نیم پاؤ در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند همه هفت شربتست

معجون بزور

در امر باه فعل عجیب دارد صفت آن تخم گذر تخم شلغم تخم پیاز تخم گندنا تخم حرمل تخم هلیون مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز

مخازن التعليم، ص: ۳۱۰

حب الزلم بوزیدان وج شیرین تودرین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمین دارفلفل حلتیت قرفه از هریک یک جزو کوفته و بیخته در عسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه باشند معجون سازند شربت سه درم با شیر گاو

معجون بلادر

برای قوت باه برای کسی که ترکیب داده بودم بسیار فائده کرده بود برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فائده می کند صفت آن پوست پپیل پوست بیخ سنکاهولی ستادرپهلوی ببول پوست بیخ ببول صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پرورده زنجبیل بسته از هریک یک دام مغز بلادر کچله از هریک نیمدام مغز تمر هندی گوکهرد که در شیر گاو سه بار پخته باشند هریک دو دام

زردی تخم مرغ چهار عدد باید که اول کچله را در آب تر نمایند تا پوست از آن جدا شود بیضه مرغ را در آب جوشانیده زردی از آن بگیرند و باقی ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند خوراک نهایت یک توله

معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب است

صفت آن عاقرقرحا خولنجان مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسگندناگوری از هریک سه توله جوزبوا ثعلب مصری شقاقل بهمین تودرین زنجبیل از هریک دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم ابخره تخم کوپخ از هریک یک توله فلفل دراز مصطگی رومی تخم هلیون از هریک یک نیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکله مشک تبتی هریک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کف گرفته یک صد و پنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند خوراک اول دو مثقال بعد از آن شش ماشه صبح و شش ماشه شام

معجون جلالی در امساک بینظیرست و قضیب را محکم کند

و لذت جماع دهد و بغایت مجربست صفت آن مشک دو دانگ عنبر اشهب یک مثقال زعفران کبابه بزر البنج سفید سنبل الطیب عود خام قرفه دارچینی مصطگی دواله از هریک دو مثقال لسان العصافیر جوزبوا از هریک سه مثقال مایه شتر اعرابی خصیه الثعلب از هریک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشد مخازن التعليم، ص: ۳۱۱

پنج مثقال نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهارصد عدد داروها را کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک یک مثقال تا دو مثقال

معجون حجر الیهود

سنگ گرده و مثانه بریزاند صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرپوزه حب کاکنج هریک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم

معجون زرعونی

برای گرم کردن منی نافعست و در آن لذت پیدا می کند صفت آن فلفل دارفلفل زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هریک یک توله تودرین بهمین بوزیدان لسان العصافیر قسط شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال

معجون سپاری برای قوت باه و غیره مفید است

صفت آن سپاری دکهنی پاؤ اثار چهواره نیم آثاری؟؟؟ محبیه نیم پاؤ در ده آثاری شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده نگاهدارند و گوند برشته نشاسته برشته از هریک پاؤ اثار مغز بادام برشته نیم آثاری آرد مونگ نیم پاؤ علی حده نگاهدارند قند سفید سه آثاری روغن زرد یک آثاری را قوام نمایند و نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام و

گوند بیامیزند بعد از ان این ادویه گوکهر و نیم آثار گونددهاک نارجیل از هریک پاؤ آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد زنجبیل از هریک چهار درم جوزبوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری هریک یک دام چهار کچنال چهار کیکر چهار سنکاهولی از هریک شش ماشه کوفته بعد از ان همراه کهوه مذکور بیامیزد و زعفران چهار توله مشک شش ماشه سائیده بیفزایند و دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند

معجون سورنجان

جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب و ممدوح است صفت آن اسارون زنجبیلی زیره کرمانی دارفلفل هریک دو درم سنا مکی پنج درم سورنجان ده درم کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنج ماشه تا دو درم

معجون سیر

مخازن التعليم، ص: ۳۱۲

برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و بواسیر و بهق و برص نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بیفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و به پیران بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار بپزند تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن و روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فروگیرند و این دارو ها را کوفته و بیخته بآن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل مصطگی قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران از هریک پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یک توله

معجون عشب

تالیف والد شریف بجهت آتشک و اخراج مواد سوداویه و بلغمیه و وجع مفاصل مجرب است صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله سیاه کابلی هلیله بلبله شاهتره بسفانج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افیمون از هریک پنج درم آمله مقشر سه درم برگ سنمکی ده درم عشب مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله و گاهی عوض عشب چوب چینی پاؤ آثار درین ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد

معجون عشب دیگر

همین منفعت دارد صفت آن عشب مغربی شش توله بسفانج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از هریک یک دام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنمکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل سفید دوازده دام نبات سفید سه پاو معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یک توله

معجون فلاسفه

هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد کرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و دل را قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن

خوش کند و پیران را موافق بود صفت آن زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرح هندی زراوند مدحرح خصیه الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر واحد ده درم تخم بابونه

مخازن التعليم، ص: ۳۱۳

پنج درم مویز منقی سی درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال

مفرح بارد

در مالیخولیا و دیگر امراض بغایت مجرب است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی هریک یک مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هریک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هریک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هریک بست مثقال نبات سفید یک صد و بست مثقال گلاب بیدمشک از هریک بست و پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند خوراک از یک درم تا یک مثقال

مفرح حار ساده

از حکیم محمد رضا دافع خفقان و نافع ضعف دل و دماغ است صفت آن سعد زرورد قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران از هریک سه مثقال بسباسه قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا از هریک یک نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشد خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین

مقی تخم ترب

برای نقصان شهوت که بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد نافع است صفت آن تخم ترب تخم جرجیر شبت و نمک حسب حاجت گرفته سکنجین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار برند

منضج بارد

که نضج ماده حار کند صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته از هریک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا از هریک پنجدانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلکند دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند

منضج حار

که نضج ماده بارد نماید صفت آن بیخ کاسنی نیم کوفته بیخ بادیان نیمکوفته بیخ کرفس نیمکوفته بیخ اذخر نیم کوفته پرسیاوشان بادیان نیمکوفته اسطوخودوس از هریک هفت ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنجدانه شب در آب گرم تر کنند صباح جوشانیده صاف نموده

مخازن التعليم، ص: ۳۱۴

گل‌قند عسلی چهار توله در آن مالیده صاف نموده بخورند

طریق بست و دوم در حرف النون

نطول بابونه

برای گداختن شیر منجمد مفید است صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی حله برابر در روغن زرد و آب قدر حاجت بجوشانند و صاف نموده نطول کنند

نطول گل میسو

برای اخراج سنگ کرده و مئانه و تسکین درد آنها مفیدست صفت آن گل میسو گل کسنب تخم خرپوزه تخم خیارین خارخسک همه حسب حاجت گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثقل آن را سائیده نیمگرم بریندند

نفوخ سعد

برای کسی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه صفت آن سعد قرنفل سنبل الطیب زرورد مساوی بسایند و در بینی دمند

طریق بست و سوم در حرف الواو

وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع است

صفت آن عود صلیب جدوار از هریک یکماشه در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند

طریق بست و چهارم در حرف الیا

یاقوتی قوی التفریح که بامراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد

دل و جگر را قوت دهد صفت آن مشک نیم درم مروارید ناسفته مرجان کهربای شمعی فرنجمشک گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران کافور از هریک یک درم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل سازج هندی عود قماری ابریشم پوست ترنج از هریک دو درم کوفته و بیخته و جواهر را صلاحیه کرده باقند سفید و عسل سفید هریکی پنجاه درم چنانچه مقررست تیار سازند

مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره

اوقیه

بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و نیم مثقالست

برنج

چهار خردل بود

تَانَكْ؟؟؟

چهار و نیم ماشه باشد

توله

دوازده ماشه است

دَانَقْ

بکسر نون و فتح آن معرب دانگک چهار طسوجست

درهم

بفارسی درمست سه و نیم ماشه

دام

چهارده ماشه است

دام پخته

بست و یک ماشه است

رطل

مراد از مطلق آن رطل بغدادیست که

مخازن التعليم، ص: ۳۱۵

نود مثقال باشد در شهر شاه‌جهان‌آباد نیم سیر مراد دارند

سرخ

که بهندی رقی گویند هشت برنجست

سیر اکبرشاهی [۳۲]

که بالفعل مروجست هفتاد و دو دام است.

سیر اکبری

سی دام پخته است

سیر شاهی

عبارت از دام پخته بود

سیر شاه‌جهانی

چهل دام پخته است

سیر عالمگیری

چهل و چهار دام پخته است

سیر فرخ‌سیری

اشاره

چهل و هشت دام پخته است

شعیر

که جو نیز گویند چهار برنج است

طسوج

دو جو میانه است

قیراط

دو طسوج است

ماشه

هشت سرخ است

مثقال

چهار و نیم ماشه است

من

دو رطل ست فقط.

آشفته نوائی مشتاق مستهام به سپاسگزاری خاتمه و اختتام

سپاس بی‌قیاس بجناب حکیم علی الاطلاق که به ابراز حکمت بالغه خویش آمد و شد انفاس را دعایم ایوان حیات مخلوقات ساخت و در ابدان انسان ضعیف البنیان حرارت غریزی را باعث قیام و جهت ثبات غیر موهومست از رمز نفس غافل مباش. این قدرها جان شیرین می‌کند فرهاد من. هر دردی را دوائی و هر مرضی را شفائی بخشید هر کاری را کاردانی و هر عهده را لقمانی آفرید مصداق این مقال و تفصیل این اجمال بدین منوال که در همین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه وحید عصر یگانه آفاق بقراط دهر سقراط دور بطلمیوس دوران افلاطون زمان حکیم غلام مرتضی خان ابن صادق الحکما حکیم محمد صادق علیخان مینونشین حکیم ابن الحکیم ابن الحکیم است. کریم ابن الکریم ابن الکریم است. حسب ارشاد آن مغفور بترتیب و تکمیل کتاب زاد غریب پرداختند یعنی مسودات کلیات و مفردات جناب مرحوم را که به پیکر بیرنگی صورت خیالی داشتند بحسن سعی بی‌پایان و جاهت تر و حسن پرداز بخشیده انباز مرقعات اعنی معالجات ساختند و احراز مثبتات و نوائد مکونات به اکمل المطابع خویش فرازمان انطباعش دردادند

مخازن التعليم، ص: ۳۱۶

و بنای صحت یک‌یک کاپی را بمقابله شش فرزنانگان برنهادند و بعد انقضای مقابله پنجم حرف حرفش را بملاحظه اقدس درآوردند اغلاط و اسقامی که اندرین نسخه از نوادرات هم در مانده بود بسان خار از انبار گل برآوردند گوئی که نام آن فرزنانگان را که چندین کششی و کوششی بنا بر ناموری شش جهت بر ذمت همت فراگرفتند چرا؟؟؟ نیادردی لهذا دستخط هریکی را در تحت به نمونه مواهیر بزنجره تحریر می‌کشم تا خوانی و مشقت هریکی را دانی که تا کجاست و تاریخ پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب المرجب یوم دوشنبه سنه ۱۲۸۴ هجری چه خوشنماست واحدی را بی‌دستوری خان صاحب ممدوح الصدر سلمه الله تعالی اختیار طبع ساختن این صحیفه ناجائز و نارواست و آشکارا باد که در صورت نافرمانی امر مولف سراسر خطا است آلهی آن همه را که به تالیف و تصحیح و ترقیمش پرداختند بمطالب قلبی و مراتب علوی رساناد و آن را که خواستگار درس و تدریس و سیر و مطالعه‌اش باشد مستفید و فیضیاب گرداناده

حکیم غلام مرتضی خان حکیم غلام رضا خان حکیم آغا جان خان حکیم محمد جان خان حکیم خواجه جان خان حکیم غلام

نبی خان

تمت

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین. اما بعد پوشیده مباد که کتاب عجاب هر صغیر و کبیر را واجب التسلیم مسمی به مخازن التعليم حسب ارشاد فیض بنیاد حاذق زمان ماهر دوران جناب حکیم احمد سعید خان صاحب میونسپل کمشنر دهلی بطرز عجیب و نهج غریب که هزارهزار تفوق بر طبع اول دارد بمه ماه رجب المرجب سنه ۱۳۲۳ هـ در مطبع فاروقی دهلی مطبوع گردید [۳۳]

مخازن التعليم

مخازن التعليم

دیباچه

مقدمه

منزل اول در قواعد

میل در معرفت طب ص : ۶

طب ص : ۶

علمی و عملی ص : ۶

رفیق اول در قواعد جزء علمی ص : ۶

طریق اول در امور طبیعی ص : ۶

فرسخ اول در ارکان ص : ۶

اول نار ص : ۶

دوم هوا ص : ۶

سوم ماء ص : ۷

چهارم ارض ص : ۷

فرسخ دوم در مزاج ص : ۷

یکی معتدل مزاجی ص : ۷

دوم خارج ازین اعتدال ص : ۷

فرسخ سوم در اخلاط ص : ۷

اول در معده ص : ۷

دوم در جگر ص : ۷

سوم در عروق ص : ۸

چهارم در اعضا ص : ۸

کیموس ص : ۸

اول دم ص : ۸

دوم بلغم ص : ۸

سوم صفرا ص : ۸

چهارم سودا ص : ۸

خون طبیعی ص : ۸

یکی آنکه سرخ‌رنگ بود ص : ۸

دویم آنکه بوی متعفن و بوی ترش و مانند آن ندارد ص : ۸

سیوم آنکه معتدل القوام باشد ص : ۸

چهارم آنکه شدید الحلاوت باشد ص : ۸

غیر طبیعی ص : ۸

یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون ص : ۸

دویم آنکه معتدل القوام بود ص : ۸

- غیر طبیعی من جهت طعم چهار است ص : ۸
- حلو ص : ۸
- مالح ص : ۸
- حامض ص : ۸
- عفص ص : ۸
- تفه ص : ۹
- فرسخ چهارم در اعضا ص : ۹
- دو قسم است ۱ مفرد و ۲ مرکب ص : ۹
- اعضاء رئیسه ص : ۱۰
- اول قلب ص : ۱۰
- دویم دماغ ص : ۱۰
- سیوم کبد ص : ۱۰
- فرسخ پنجم در ارواح ص : ۱۰
- فرسخ ششم در قوی ص : ۱۰
- بر سه قسم است طبیعی و نفسانی و حیوانی ص : ۱۰
- طبیعی بر دو قسم است ص : ۱۰
- یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوه القریبه بفعل برای بقاء شخص ص : ۱۰
- دوم آنکه متصرف باشد برای بقاء نوع ص : ۱۰
- اما قوت نفسانی دو قسم است محرکه و مدرکه ص : ۱۱
- و قوت حیوانی ص : ۱۲
- فرسخ هفتم در افعال ص : ۱۲
- یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک ص : ۱۲
- دوم مرکب و او آنست که تمام شود بدو قوت ص : ۱۲
- طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است ص : ۱۲
- صحت ص : ۱۲
- مرض ص : ۱۲
- و ضرر فعل بر سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان ص : ۱۲
- مرض بر دو قسم است ص : ۱۲
- مفرد ص : ۱۳
- ۱ حار ۲ بارد ۳ رطب ۴ یابس ص : ۱۳
- مرکب ص : ۱۳
- ۱ حار رطب ۲ حار یابس ۳ بارد رطب ۴ بارد یابس ص : ۱۳
- امراض ترکیب نیز چهار قسم است ص : ۱۳

۱ امراض خلقت و ۲ امراض مقدار و ۳ امراض حدد و ۴ امراض وضع ص : ۱۳

امراض خلقت نیز چهار قسم است ص : ۱۳

یکی امراض شکل ص : ۱۳

دوم امراض مجاری ص : ۱۳

سوم امراض تجاويف ص : ۱۳

چهارم امراض سطوح ص : ۱۳

امراض مقدار دو قسم است ص : ۱۳

یکی آنکه زياده شود عضو مانند عظم زبان ص : ۱۳

دوم آنکه کم شود مانند هزال مفرط ص : ۱۳

امراض عدد نیز دو قسم است ص : ۱۳

یکی آنکه زياده شود عضو ص : ۱۳

دوم آنکه بنقصان باشد ص : ۱۳

امراض وضع ص : ۱۳

تفرق اتصال ص : ۱۳

خدش ص : ۱۳

جراحت ص : ۱۳

قرحه ص : ۱۳

اما مرض مرکب ص : ۱۳

طريق سوم در اسباب ص : ۱۴

بادی گویند ص : ۱۴

واصله گویند ص : ۱۴

و اسباب بادی صحت ص : ۱۴

و اسباب بادی مرض ص : ۱۴

و اسباب ضروری ص : ۱۴

یکی هوا ص : ۱۴

دوم از سته ضروریه ماکول و مشروبست ص : ۱۵

سوم از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی ص : ۱۶

چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانیست ص : ۱۶

پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است ص : ۱۶

ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباس است ص : ۱۶

اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست مانند اندفان و تمرغ در رمل نافع است استسقاء و ترهل را و مانند مالیدن روغنهای

..... ص : ۱۷

و اما اسباب مضاد مجرای طبعی ص : ۱۷

- و اسبابی که به نسبت اسباب مذکوره جزئی‌اند ص : ۱۷
- بعضی از آن مسخن‌اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج ص : ۱۷
- و بعضی مبرداند و آن کل مسخنت‌اند ص : ۱۷
- و بعضی مرطب‌اند مانند ص : ۱۷
- و بعضی مجفف‌اند مانند استعمال محلات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا از ص : ۱۷
- مفسدات شکل منحصرست در سه قسم ص : ۱۷
- یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسقط ص : ۱۷
- دوم آنکه وقت ولادت بود مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبیعی خارج نشود ص : ۱۷
- سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت غندق ص : ۱۷
- طریق چهارم در دلائل و او آنست که دلیل گرفته شود باو بر حالت بدن انسان بعضی علامات ص : ۱۷
- علامات امزجه ده اجناس‌اند ص : ۱۷
- یکی ماخوذ از ملمس است ص : ۱۷
- دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت ص : ۱۷
- سوم شعرست کثرت و غلظت و جعودت ص : ۱۷
- چهارم لون بدنست ص : ۱۸
- پنجم هیئت اعضا است وسعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت ص : ۱۸
- ششم کیفیت انفعال اعضاست سرعت انفعال از هر کیفیتی که ص : ۱۸
- هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند بر ص : ۱۸
- هشتم نوم و یقظه ص : ۱۸
- نهم فضول مندفعه ص : ۱۸
- دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند و ص : ۱۸
- اما علامت امزجه مرکبه ص : ۱۸
- اما علامات امزجه عارضه ص : ۱۸
- و اما علامات امراض ترکیب ص : ۱۹
- از علامات کلیه ص : ۱۹
- و بول ص : ۱۹
- مبحث نبض ص : ۱۹
- و اجناس ادله نبض نه است ص : ۱۹
- جنس اول ماخوذ است از مقدار عرق و اقسام آن نه است ص : ۱۹
- طویل ص : ۱۹
- قصیر ص : ۱۹
- معتدل ص : ۱۹
- عریض ص : ۲۰

ضیق ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

مشرف ص : ۲۰

منخفض ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف و معتدل ص : ۲۰

قوی ص : ۲۰

ضعیف ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس سوم زمان حرکت ص : ۲۰

سریع ص : ۲۰

بطی ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس چهارم قوام آله بود ص : ۲۰

صلب ص : ۲۰

لین ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس پنجم زمان سکون است ص : ۲۰

متواتر ص : ۲۰

متفاوت ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس ششم ملمس آله ص : ۲۰

حار ص : ۲۰

بارد ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت ص : ۲۰

ممتلی ص : ۲۰

خالی ص : ۲۰

معتدل ص : ۲۰

جنس هشتم استوا در احوال آله ص : ۲۰

مستوی ص : ۲۱

مختلف ص : ۲۱

جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن ص : ۲۱

- جید الوزن ص : ۲۱
- ردی الوزن ص : ۲۱
- یکی مجاوز الوزن ص : ۲۱
- دوم متباین الوزن ص : ۲۱
- سوم خارج الوزن ص : ۲۱
- و از انواع نبض مرکب ص : ۲۱
- یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض شهوق ص : ۲۱
- دوم صغیر و او مقابل عظیم است ص : ۲۱
- سوم معتدل و او متوسط بود ص : ۲۱
- چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد ص : ۲۱
- ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو این ص : ۲۱
- هفتم منشاری است ص : ۲۱
- هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجها است که ص : ۲۱
- نهم وددیست؟ ص : ۲۱
- دهم نملی است و مشابهه دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه ص : ۲۱
- یازدهم ذنب الفار ص : ۲۲
- دوازدهم مسلی ص : ۲۲
- سیزدهم ذو الفتره و او ص : ۲۲
- چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت ص : ۲۲
- اجناس ادله او نزد شیخ بوعلی و سایر متأخرین ص : ۲۲
- جنس اول لونست و آن پنج قسم ص : ۲۲
- قسم اول اصفر ص : ۲۲
- قسم دوم احمر ص : ۲۲
- قسم سوم اخضر ص : ۲۲
- قسم چهارم اسود ص : ۲۳
- قسم پنجم ایض ص : ۲۳
- جنس دوم قوام است ص : ۲۳
- جنس سیوم صفا و کدورت است ص : ۲۳
- جنس چهارم رایحه است ص : ۲۳
- جنس پنجم زبد است ص : ۲۳
- جنس ششم مقدار بول است ص : ۲۳
- جنس هفتم رسوب است ص : ۲۳
- در مبحث براز ص : ۲۴

- استدلال از ان بچند وجه کنند ص : ۲۴
- یکی لونت ص : ۲۴
- طبعی او خفیف الناریه بود ص : ۲۴
- و شدید الناریه ص : ۲۴
- قلیل الناریه ص : ۲۴
- دوم مقدار است ص : ۲۴
- قلت براز ص : ۲۴
- کثرت براز ص : ۲۴
- سوم قوام است ص : ۲۴
- و لزوجت براز ص : ۲۴
- و زبدی ص : ۲۴
- یابس ص : ۲۴
- رفیق دوم در قواعد جزء عملی بقول کلی ص : ۲۵
- طریق اول در علم حفظ صحت ص : ۲۵
- فرسخ اول در تدبیر ماکول ص : ۲۵
- فرسخ دوم در تدبیر مشروب ص : ۲۶
- فرسخ سوم در تدبیر حرکت و سکون بدنین ص : ۲۶
- فرسخ چهارم در تدبیر نوم و یقظه ص : ۲۷
- فرسخ پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد ص : ۲۷
- حمام ص : ۲۸
- جماع ص : ۲۸
- فرسخ ششم در تدبیر فصول اربعه ص : ۲۹
- ربیع ص : ۲۹
- و در صیف ص : ۲۹
- و در خریف ص : ۲۹
- و در شتا ص : ۲۹
- فرسخ هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع و مرضعه ص : ۲۹
- حوامل ص : ۲۹
- اما تدبیر وضع حمل ص : ۳۱
- تدبیر مولود ص : ۳۲
- اما تدبیر رضاع و مرضعه ص : ۳۳
- فرسخ هشتم در بیان امراضی که بصیبان اکثر عارض می‌شوند ص : ۳۵
- عطسه متواتر ص : ۳۶

- عطاش ص : ۳۶
- اجتماع الماء فى الراس ص : ۳۷
- تشنج ص : ۳۸
- كثرت البكا ص : ۳۸
- التفرع فى النوم ص : ۳۹
- زكام و نزله ص : ۳۹
- حول ص : ۳۹
- زرقة ص : ۳۹
- احتباس الشئ فى مجرى الانف ص : ۳۹
- قلاع ص : ۴۰
- صرير الاسنان فى النوم ص : ۴۰
- لذع لثه ص : ۴۰
- استرخاى لهات ص : ۴۰
- سعال ص : ۴۰
- دبه ورم ريه ص : ۴۰
- فواق ص : ۴۱
- قى شديد ص : ۴۱
- اعتقال طبيعت ص : ۴۲
- مغص ص : ۴۲
- تولد دیدان ص : ۴۲
- خروج مقعد ص : ۴۲
- البول فى الفراش ص : ۴۳
- حميات ص : ۴۳
- جدرى و حصبه ص : ۴۳
- حميقا ص : ۴۵
- حمره ص : ۴۵
- سعفه ص : ۴۵
- فرسخ نهم در تدبير مسافران برى و آن مشتمل بر شش محل است ص : ۴۶
- محل اول در تدبيرهاى مسافران بر طريق كلى ص : ۴۶
- محل دوم در تدبير مسافرى كه در گرما سفر كند ص : ۴۷
- محل سوم در تدبير مسافرى كه در سرما سفر كند ص : ۴۹
- محل چهارم در تدبير نگاهداشتن رنگ ص : ۴۹
- محل پنجم در تدبير بازداشتن مضرت آبهاى مختلفه ص : ۵۰

- محل ششم در بیان اشیائی که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است ص : ۵۱
- فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا ص : ۵۲
- زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان ص : ۵۲
- ساحل اول در تدبیر علاجی که مخصوص بایشان است ص : ۵۲
- ساحل دوم در تدبیر غریق الماء ص : ۵۳
- زورق دوم در ذکر زهره‌های حیوانی که مخصوص بدریااند ص : ۵۳
- طریق دوم در علم علاج ص : ۵۴
- فرسخ اول در تدبیر ص : ۵۴
- فرسخ دوم در علاج بالدوا ص : ۵۵
- قاعده اول در کیفیت اختیار دوا ص : ۵۵
- قاعده دوم در اختیار وزن دوا ص : ۵۵
- قاعده سوم قانون وقت است ص : ۵۶
- فائده اول ص : ۵۶
- فائده دوم در بیان قی ص : ۵۸
- فائده سیوم در بیان حقنه ص : ۵۹
- فرسخ سیوم در اعمال ید ص : ۵۹
- بیان اول در فصد ص : ۶۰
- بیان دوم در حجامت ص : ۶۱
- بیان سیوم در بیان علق ص : ۶۲
- منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده
- میل بدانکه نزد اطبا دواى مفرد آن را گویند که ترکیب صنایعی درو نباشد ص : ۶۳
- رفیق اول در احکام ادویه مفرده ص : ۶۳
- طریق اول کلام کلی در ادویه ص : ۶۳
- فرسخ اول در بیان درجه ادویه ص : ۶۳
- فرسخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد ص : ۶۳
- فرسخ سیوم در بیان فعل ادویه ص : ۶۵
- فرسخ چهارم در شناخت قوت ادویه ص : ۶۵
- طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن متضمن بر بست و هفت فرسخ ص : ۶۷
- فرسخ اول در حرف الالف ص : ۶۷
- ابریسم ص : ۶۷
- اترج ص : ۶۷
- اجاص ص : ۶۸
- ارز ص : ۶۹

- اروی ص : ۶۹
- اسطوخودوس ص : ۷۰
- آس ص : ۷۰
- اسارون ص : ۷۰
- اسفناخ ص : ۷۰
- اشنه ص : ۷۱
- افتیمون ص : ۷۱
- افستین ص : ۷۱
- افیون ص : ۷۲
- اقحوان ص : ۷۲
- اکلیل الملک ص : ۷۳
- آملج ص : ۷۳
- انبرباریس ص : ۷۳
- آبنج ص : ۷۴
- انفخه ص : ۷۵
- انجبار ص : ۷۵
- انناس ص : ۷۵
- انیسون ص : ۷۵
- اهلیج اصفر ص : ۷۶
- اهلیج هندی ص : ۷۶
- اهلیج کابلی ص : ۷۶
- فرسخ دوم در حرف الباء ص : ۷۶
- بابونج ص : ۷۷
- بادرنجبویه ص : ۷۷
- بالنگو ص : ۷۷
- پرسیاوشان ص : ۷۷
- بزرقطونا ص : ۷۷
- بسفایج ص : ۷۸
- بسباسه ص : ۷۸
- بسد ص : ۷۸
- بصل ص : ۷۹
- بطیخ ص : ۷۹
- بطیخ هندی ص : ۸۰

- بقله حامضه ص : ۸۰
- بقلة الحمقا ص : ۸۰
- بقله یمانیه ص : ۸۱
- بلیلج ص : ۸۱
- بنفسج ص : ۸۱
- بورق ص : ۸۲
- بوزیدان ص : ۸۲
- بهمن ص : ۸۲
- بهندی ص : ۸۲
- بیض ص : ۸۲
- پادزهر معدنی ص : ۸۳
- پادزهر حیوانی ص : ۸۳
- پیتیا ص : ۸۴
- پهالسه ص : ۸۴
- فرسخ سیوم در حرف التاء ص : ۸۵
- تانبول ص : ۸۵
- تربد ص : ۸۵
- ترنجبین ص : ۸۵
- ترمس ص : ۸۵
- تفاح ص : ۸۶
- تمر هندی ص : ۸۶
- توت ص : ۸۷
- تودری ص : ۸۷
- تورئ ص : ۸۷
- تین ص : ۸۸
- فرسخ چهارم در حرف التاء ص : ۸۸
- ثوم ص : ۸۸
- فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی و الفارسی ص : ۸۸
- جدوار ص : ۸۸
- جرجیر ص : ۸۹
- جزر ص : ۸۹
- جلنار ص : ۸۹
- خبطیانان ص : ۹۰

- جند ص : ۹۰
- جوز ص : ۹۰
- جوزبوا ص : ۹۱
- چای خطائی ص : ۹۱
- چوب چینی ص : ۹۱
- فرسخ ششم در حرف الحاء ص : ۹۲
- حب النيل ص : ۹۲
- حب بلسان ص : ۹۲
- حجر الحیه ص : ۹۲
- حجر اليهود ص : ۹۲
- حسک ص : ۹۳
- حضض ص : ۹۳
- حلبه ص : ۹۳
- حلتیت ص : ۹۴
- حمص ص : ۹۴
- حماض ص : ۹۴
- حنظل ص : ۹۵
- حنا ص : ۹۵
- حنطه ص : ۹۵
- فرسخ هفتم در حرف الخاء ص : ۹۶
- خبازی ص : ۹۶
- خبه ص : ۹۶
- خردل ص : ۹۶
- خروج ص : ۹۷
- خس ص : ۹۷
- خشخاش ص : ۹۷
- خشخاش ص : ۹۸
- خصیه الثعلب ص : ۹۸
- خطمی ص : ۹۸
- خل ص : ۹۹
- خلاف بلخی ص : ۹۹
- خمر ص : ۹۹
- خولنجان ص : ۱۰۰

- خوخ ص : ۱۰۱
- خیارشنبه ص : ۱۰۱
- فرسخ هشتم در حرف الدال ص : ۱۰۱
- دارصینی ص : ۱۰۱
- دارفلفل ص : ۱۰۲
- دجاج ص : ۱۰۲
- دراج ص : ۱۰۲
- درونج ص : ۱۰۳
- دم الاخوين ص : ۱۰۳
- فرسخ نهم در حرف الذال ص : ۱۰۳
- ذهب ص : ۱۰۳
- فرسخ دهم در حرف الراء ص : ۱۰۳
- رازیانج ص : ۱۰۳
- راوند ص : ۱۰۴
- رمان ص : ۱۰۴
- فرسخ یازدهم در حرف الزاء ص : ۱۰۵
- زیب ص : ۱۰۵
- زراوند ص : ۱۰۵
- زرنباد ص : ۱۰۶
- زعفران ص : ۱۰۶
- زنجبیل ص : ۱۰۶
- زوفای یابس ص : ۱۰۷
- فرسخ دوازدهم در حرف السین ص : ۱۰۷
- سپستان ص : ۱۰۷
- سرطان نهري ص : ۱۰۷
- سعد ص : ۱۰۸
- سفرجل ص : ۱۰۸
- سقمونیا ص : ۱۰۹
- سکر ص : ۱۱۰
- سلیخه ص : ۱۱۰
- سلق ص : ۱۱۱
- سماق ص : ۱۱۱
- سمسم ص : ۱۱۱

- سمن ص : ۱۱۱
- سنا ص : ۱۱۲
- سنبل ص : ۱۱۲
- سنگهاره ص : ۱۱۳
- سنگتره ص : ۱۱۳
- سورنجان ص : ۱۱۳
- سوس ص : ۱۱۴
- سیم ص : ۱۱۴
- سینبهل ص : ۱۱۴
- فرسخ سیزدهم در حرف الشین ص : ۱۱۴
- شاهترج ص : ۱۱۴
- شبت ص : ۱۱۵
- شعیر ص : ۱۱۵
- شقاقل ص : ۱۱۵
- شلجم ص : ۱۱۵
- شمع ص : ۱۱۶
- شونیز ص : ۱۱۶
- شیرخشت ص : ۱۱۶
- فرسخ چهاردهم در حرف الصاد ص : ۱۱۶
- صبر ص : ۱۱۶
- صمغ ص : ۱۱۷
- صندل ص : ۱۱۷
- فرسخ پانزدهم در حرف الضاد ص : ۱۱۸
- ضان ص : ۱۱۸
- فرسخ شانزدهم در حرف الطاء ص : ۱۱۸
- طباشیر ص : ۱۱۸
- طین ارمنی ص : ۱۱۸
- طین داغستان ص : ۱۱۸
- طین مختوم ص : ۱۱۸
- طین صوفی حمید ص : ۱۱۹
- فرسخ هفتمدهم در حرف العین ص : ۱۱۹
- عاققرحا ص : ۱۱۹
- عسل ص : ۱۱۹

- عنبر ص : ۱۲۰
- عنب ص : ۱۲۱
- عنب الثعلب ص : ۱۲۱
- عناب ص : ۱۲۱
- عود ص : ۱۲۲
- فرسخ هیزدهم در حرف الغین ص : ۱۲۲
- غاریقون ص : ۱۲۲
- غافث ص : ۱۲۳
- فرسخ نوزدهم در حرف الفا ص : ۱۲۳
- فاوانیا ص : ۱۲۳
- فجل ص : ۱۲۳
- فرقیون ص : ۱۲۴
- فرنجمشک ص : ۱۲۴
- فستق ص : ۱۲۴
- فضه ص : ۱۲۵
- فلفل ص : ۱۲۵
- فودنج ص : ۱۲۶
- فیروزج ص : ۱۲۶
- فرسخ بستم در حرف القاف ص : ۱۲۶
- قاقله ص : ۱۲۶
- قنا ص : ۱۲۷
- قند ص : ۱۲۷
- قرنفل ص : ۱۲۸
- قرفه ص : ۱۲۸
- قرع ص : ۱۲۸
- قسط ص : ۱۲۹
- قصب السكر ص : ۱۲۹
- قصب الذریره ص : ۱۲۹
- فرسخ بست و یکم در حرف الکاف ص : ۱۳۰
- کافور ص : ۱۳۰
- کبریت ص : ۱۳۰
- کتان ص : ۱۳۱
- کثیرا ص : ۱۳۱

- کرفس ص : ۱۳۱
 کراث ص : ۱۳۲
 کزبره ص : ۱۳۲
 کسپرو ص : ۱۳۳
 کثوث ص : ۱۳۳
 کمثری ص : ۱۳۳
 کمون ص : ۱۳۴
 کندر ص : ۱۳۴
 کهربا ص : ۱۳۵
 کهرنی ص : ۱۳۶
 فرسخ بست و دوم در حرف اللام ص : ۱۳۶
 لاجورد ص : ۱۳۶
 لبن ص : ۱۳۶
 لبن البقر ص : ۱۳۶
 لبن الضان ص : ۱۳۷
 لبن المغر ص : ۱۳۷
 لبن النسا ص : ۱۳۷
 لبن اللقاح ص : ۱۳۷
 لبن الاتان ص : ۱۳۷
 لبن الحامض ص : ۱۳۸
 لحوم ص : ۱۳۸
 لسان الحمل ص : ۱۳۸
 لسان الثور ص : ۱۳۹
 نور الحلو ص : ۱۳۹
 لولوء ص : ۱۳۹
 لیمو ص : ۱۴۰
 فرسخ بست و سوم در حرف المیم ص : ۱۴۱
 مامیران ص : ۱۴۱
 ماش ص : ۱۴۱
 ماعز ص : ۱۴۱
 مرزنجوش ص : ۱۴۱
 مرو ص : ۱۴۲
 مرجان ص : ۱۴۲

- مسك ص : ۱۴۲
- مشكطرامشيع ص : ۱۴۳
- مصطگي ص : ۱۴۴
- مقل ص : ۱۴۴
- ملح ص : ۱۴۴
- ملح اندرانی ص : ۱۴۵
- ملح اسود ص : ۱۴۵
- ملح العجين ص : ۱۴۵
- ملح هندی ص : ۱۴۵
- موميا ص : ۱۴۵
- فرسخ بست و چهارم در حرف النون ص : ۱۴۶
- نانخواه ص : ۱۴۶
- نارجيل ص : ۱۴۷
- نارجيل بحری ص : ۱۴۷
- نارنج ص : ۱۴۷
- نشا ص : ۱۴۸
- نيل ص : ۱۴۸
- نيلوفر ص : ۱۴۸
- فرسخ بست و پنجم در حرف الواو ص : ۱۴۹
- ورد احمر ص : ۱۴۹
- فرسخ بست و ششم در حرف الهاء ص : ۱۵۰
- هندبا ص : ۱۵۰
- فرسخ بست و هفتم در حرف الياء ص : ۱۵۱
- ياقوت ص : ۱۵۱
- ياسمين ص : ۱۵۱
- رفيق دوم در بيان لغات مستعمله ص : ۱۵۲
- آبزَن ص : ۱۵۲
- استنشاق ص : ۱۵۲
- اطريفل ص : ۱۵۲
- اکال ص : ۱۵۲
- اكتحال ص : ۱۵۲
- انكباب ص : ۱۵۲
- پادزهر ص : ۱۵۲

- پاشویه ص: ۱۵۲
- بخور ص: ۱۵۲
- برود ص: ۱۵۲
- تدهین ص: ۱۵۲
- تریاق ص: ۱۵۲
- تمریخ ص: ۱۵۲
- جاذب ص: ۱۵۲
- جالی ص: ۱۵۲
- جامد ص: ۱۵۳
- جوارش ص: ۱۵۳
- حقنه ص: ۱۵۳
- حمول ص: ۱۵۳
- خاتم ص: ۱۵۳
- خضاب ص: ۱۵۳
- دهنی ص: ۱۵۳
- ذرور ص: ۱۵۳
- رادع ص: ۱۵۳
- زروق ص: ۱۵۳
- سایل ص: ۱۵۳
- سعوپ ص: ۱۵۳
- سکوب ص: ۱۵۳
- سم ص: ۱۵۳
- سنون ص: ۱۵۳
- شموم ص: ۱۵۳
- شیاف ص: ۱۵۳
- ضماد ص: ۱۵۳
- طبیخ ص: ۱۵۳
- طلا ص: ۱۵۳
- عاصر ص: ۱۵۴
- غرغره ص: ۱۵۴
- غسال ص: ۱۵۴
- فتیله ص: ۱۵۴
- فرزجه ص: ۱۵۴

- قابض ص : ۱۵۴
قاتل ص : ۱۵۴
قاشر ص : ۱۵۴
قطور ص : ۱۵۴
کاوی ص : ۱۵۴
کشیف ص : ۱۵۴
کحل ص : ۱۵۴
کمد ص : ۱۵۴
لاذع ص : ۱۵۴
لخلخه ص : ۱۵۴
لرج ص : ۱۵۴
لطوخ ص : ۱۵۴
لطیف ص : ۱۵۵
لعابی ص : ۱۵۵
مایع ص : ۱۵۵
مبرد ص : ۱۵۵
مبھی ص : ۱۵۵
مجفف ص : ۱۵۵
مجمد ص : ۱۵۵
محلل ص : ۱۵۵
محلل ریاح ص : ۱۵۵
محرق ص : ۱۵۵
محکک ص : ۱۵۵
محمر ص : ۱۵۵
مخدر ص : ۱۵۵
مخشن ص : ۱۵۵
مدر ص : ۱۵۶
مدمل ص : ۱۵۶
مر ص : ۱۵۶
مرخی ص : ۱۵۶
مرطب ص : ۱۵۶
مرقق ص : ۱۵۶
مزلق ص : ۱۵۶

- مزوره ص : ۱۵۶
مسدد ص : ۱۵۶
مسقط ص : ۱۵۶
مسکر ص : ۱۵۶
مسکن ص : ۱۵۶
مسهل ص : ۱۵۶
مشتهی ص : ۱۵۶
مصلب ص : ۱۵۶
مصلح ص : ۱۵۶
مضر ص : ۱۵۶
مطبوخ ص : ۱۵۷
مطفی ص : ۱۵۷
معرق ص : ۱۵۷
معطس ص : ۱۵۷
معطش ص : ۱۵۷
معض ص : ۱۵۷
مغشی ص : ۱۵۷
مغری ص : ۱۵۷
مغلاظ ص : ۱۵۷
مفتت ص : ۱۵۷
مفتح ص : ۱۵۷
مفجج ص : ۱۵۷
مفرح ص : ۱۵۷
مفشی ص : ۱۵۷
مقرح ص : ۱۵۷
مقطع ص : ۱۵۸
مقوی ص : ۱۵۸
مقی ص : ۱۵۸
مکرب ص : ۱۵۸
ملحم ص : ۱۵۸
ملطف ص : ۱۵۸
ملین ص : ۱۵۸
مملس ص : ۱۵۸

- منشف ص : ۱۵۸
- منضج ص : ۱۵۸
- منفخ ص : ۱۵۸
- منفذ ص : ۱۵۸
- منوم ص : ۱۵۸
- موسخ قروح ص : ۱۵۹
- نطول ص : ۱۵۹
- نفوخ ص : ۱۵۹
- نقوع ص : ۱۵۹
- وجور ص : ۱۵۹
- هاضم ص : ۱۵۹
- هش ص : ۱۵۹
- منزل سیوم در معالجات
- رفیق اول در بیان تدبیر امراض ص : ۱۵۹
- طریق اول در امراض دماغ و سر ص : ۱۵۹
- صداع ص : ۱۵۹
- شقیقه ص : ۱۶۰
- سرسام ص : ۱۶۰
- ماشرا ص : ۱۶۰
- عصابه ص : ۱۶۰
- درد سر دموی ص : ۱۶۰
- لقوه ص : ۱۶۱
- فالج ص : ۱۶۲
- استرخاء ص : ۱۶۲
- تمدد ص : ۱۶۲
- اختلاج ص : ۱۶۲
- رعشه ص : ۱۶۲
- خدر ص : ۱۶۲
- سکته ص : ۱۶۲
- تشنج ص : ۱۶۲
- کزاز ص : ۱۶۲
- صداع بارد ص : ۱۶۲
- صرع ص : ۱۶۳

- دوار ص : ۱۶۳
- سدر ص : ۱۶۳
- کابوس ص : ۱۶۳
- لثیرغس ص : ۱۶۳
- سبات ص : ۱۶۳
- جمود ص : ۱۶۳
- نسیان ص : ۱۶۳
- مالیخولیا ص : ۱۶۴
- زکام و نزله ص : ۱۶۶
- طریق دوم در امراض چشم ص : ۱۶۷
- شب کوری ص : ۱۶۷
- بیاض ص : ۱۶۷
- حول ص : ۱۶۷
- خیالات ص : ۱۶۷
- نزول آب ص : ۱۶۷
- قمل اجفان ص : ۱۶۷
- شعر منقلب و شعر زاید ص : ۱۶۷
- قروح چشم ص : ۱۶۸
- جرب ص : ۱۶۸
- دمعه ص : ۱۶۸
- گل چشم ص : ۱۶۸
- شعیره ص : ۱۶۸
- سلاق ص : ۱۶۸
- ظفره ص : ۱۶۸
- غرب ص : ۱۶۸
- طرفه ص : ۱۶۹
- تکدر ص : ۱۶۹
- سبل ص : ۱۶۹
- وردینج ص : ۱۶۹
- روز کوره ص : ۱۶۹
- برده ص : ۱۶۹
- طریق سوم در امراض گوش ص : ۱۷۰
- درد گوش ص : ۱۷۰

- دوی و طنین ص : ۱۷۱
- طریق چهارم در امراض بینی ص : ۱۷۱
- خشم ص : ۱۷۲
- بواسیر انف ص : ۱۷۲
- قروح انف ص : ۱۷۲
- طریق پنجم در امراض دهان و لب و زبان ص : ۱۷۲
- جوشش دهن ص : ۱۷۲
- آکله ص : ۱۷۳
- سیلان لعاب از دهن ص : ۱۷۳
- بخر ص : ۱۷۳
- ورم زبان ص : ۱۷۳
- بطلان ذوق ص : ۱۷۴
- ضفدع ص : ۱۷۴
- خشکی زبان ص : ۱۷۴
- ورم لب ص : ۱۷۴
- قروح و بثور شفت ص : ۱۷۴
- بواسیر شفت ص : ۱۷۴
- طریق ششم در امراض اسنان و لثه ص : ۱۷۵
- درد دندان ص : ۱۷۵
- تحرک اسنان ص : ۱۷۵
- تاکل و تفتت اسنان ص : ۱۷۶
- تغیر رنگ دندان ص : ۱۷۶
- حضر دندان ص : ۱۷۶
- خارش دندان ص : ۱۷۶
- آب رفتن از دندان ص : ۱۷۶
- ضرس ص : ۱۷۶
- ورم لثه ص : ۱۷۷
- طریق هفتم در امراض حلق و لهاة و مری ص : ۱۷۷
- خناق ص : ۱۷۷
- ذبحه ص : ۱۷۸
- زلو ص : ۱۷۸
- و لقمه و خار ص : ۱۷۸
- بحة الصوت ص : ۱۷۹

- عسر البلع ص : ۱۷۹
- اورام مری ص : ۱۷۹
- نفث الدم ص : ۱۷۹
- طریق هشتم در امراض صدر و آلات تنفس ص : ۱۸۰
- ضيق النفس ص : ۱۸۰
- نفس انتصاب ص : ۱۸۰
- سعال ص : ۱۸۰
- ذات الجنب ص : ۱۸۱
- شوصه ص : ۱۸۱
- ذات الریه ص : ۱۸۱
- ذات الصدر ص : ۱۸۱
- ذات العرض ص : ۱۸۱
- سل ص : ۱۸۲
- طریق نهم در امراض قلب ص : ۱۸۲
- خفقان ص : ۱۸۲
- طریق ساختن و دادن ماء الجبن ص : ۱۸۳
- غشی ص : ۱۸۴
- ضعفه قلب ص : ۱۸۴
- تقشر قلب ص : ۱۸۴
- قذف قلب ص : ۱۸۴
- احتواء رطوبت بر قلب ص : ۱۸۴
- طریق دهم در امراض پستان ص : ۱۸۵
- اورام پستان ص : ۱۸۵
- طریق یازدهم در امراض معده ص : ۱۸۵
- وجع معده ص : ۱۸۵
- جشا ص : ۱۸۵
- تناوب ص : ۱۸۵
- تمطی ص : ۱۸۵
- هیضه ص : ۱۸۶
- اورام معده ص : ۱۸۶
- ورم عضلات معده ص : ۱۸۸
- شهوت کلبی ص : ۱۸۸
- شهوت بقری ص : ۱۸۸

- فساد شهوت ص : ۱۸۹
- عطش مفرط ص : ۱۸۹
- قی ص : ۱۸۹
- تهوع ص : ۱۹۰
- غثیان ص : ۱۹۰
- فواق ص : ۱۹۰
- نقصان شهوت ص : ۱۹۱
- ضعف هضم ص : ۱۹۱
- سوء هضم ص : ۱۹۱
- تخمه ص : ۱۹۱
- انقلاب معده ص : ۱۹۲
- کرب و قلق معده ص : ۱۹۲
- اختلاج معده ص : ۱۹۲
- حرقت معده ص : ۱۹۲
- وجع الفواد ص : ۱۹۳
- طریق دوازدهم در امراض جگر ص : ۱۹۳
- ضعف جگر ص : ۱۹۳
- سده جگر ص : ۱۹۳
- نفخه جگر ص : ۱۹۴
- اورام جگر ص : ۱۹۴
- حصاة جگر ص : ۱۹۵
- سوء القنیه ص : ۱۹۵
- استسقا ص : ۱۹۵
- طریق سیزدهم در مرض مراره ص : ۱۹۸
- یرقان اصفر ص : ۱۹۸
- طریق چهاردهم در امراض طحال ص : ۱۹۸
- اورام طحال ص : ۱۹۸
- نفخه طحال و سده آن ص : ۱۹۹
- یرقان اسود ص : ۱۹۹
- طریق پانزدهم در امراض امعا ص : ۲۰۰
- اسهال ص : ۲۰۰
- ذرب و خلفه ص : ۲۰۰
- اسهال دوری ص : ۲۰۱

- ذوسنطاریای کبدی ص : ۲۰۱
- سحج ص : ۲۰۲
- زلق الامعا ص : ۲۰۳
- زحیر ص : ۲۰۴
- مغص ص : ۲۰۵
- قولنج ص : ۲۰۵
- ایلاوس ص : ۲۰۶
- طریق شانزدهم در امراض مقعد ص : ۲۰۶
- بواسیر ص : ۲۰۶
- ریح بواسیر ص : ۲۰۷
- ناصر مقعد ص : ۲۰۸
- اورام مقعد ص : ۲۰۸
- استرخاء مقعد ص : ۲۰۸
- خارش مقعد ص : ۲۰۸
- طریق هفتم در امراض کلیه و مثانه ص : ۲۰۸
- هزال کلیه ص : ۲۰۸
- ضعف کرده ص : ۲۰۸
- وجع کلیه ص : ۲۰۹
- جرب کرده ص : ۲۱۰
- ذیابیطس ص : ۲۱۰
- قروح مثانه ص : ۲۱۱
- جرب مثانه ص : ۲۱۱
- وجع مثانه ص : ۲۱۱
- ورم مثانه ص : ۲۱۲
- جمود دم در مثانه ص : ۲۱۲
- ریح مثانه ص : ۲۱۲
- احتباس بول و عسر آن ص : ۲۱۲
- تقطیر بول ص : ۲۱۳
- حرقت بول ص : ۲۱۳
- سلس بول ص : ۲۱۴
- بول الدم ص : ۲۱۵
- طریق هیجدهم در امراض اعضاء تناسل ص : ۲۱۵
- نقصان باه ص : ۲۱۵

- سرعت انزال ص : ۲۱۷
- درور منی و مذی و ودی ص : ۲۱۷
- کثرت احتلام ص : ۲۱۸
- عذیوط ص : ۲۱۸
- اورام خصیتین ص : ۲۱۸
- درد خصیتین ص : ۲۱۹
- تعظیم خصیتین ص : ۲۱۹
- ارتفاع خصیتین ص : ۲۲۰
- دوالی صفن و صلابت آن ص : ۲۲۰
- استرخای صفن ص : ۲۲۰
- قروح ذکر و خصیه و حوالی آن ص : ۲۲۰
- حکه قضیب ص : ۲۲۰
- اورام قضیب ص : ۲۲۰
- ثالیل قضیب ص : ۲۲۰
- شفاق قضیب ص : ۲۲۰
- سده مجرای قضیب ص : ۲۲۱
- بندکشاد ص : ۲۲۱
- اعوجاج قضیب ص : ۲۲۱
- طریق نوزدهم در امراض زنان ص : ۲۲۱
- ورم رحم ص : ۲۲۱
- کثرت طمث ص : ۲۲۱
- قروح و بثور رحم ص : ۲۲۲
- حکه رحم ص : ۲۲۳
- بواسیر رحم ص : ۲۲۳
- کثرت اسقاط ص : ۲۲۳
- اختناق رحم ص : ۲۲۴
- عقر ص : ۲۲۴
- عسر الحبل ص : ۲۲۴
- رجا ص : ۲۲۶
- طریق بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق ص : ۲۲۶
- فتق ص : ۲۲۶
- قیله ص : ۲۲۶
- فتق الاربیه ص : ۲۲۶

- فتق مراق البطن ص : ۲۲۶
- ادره ص : ۲۲۶
- طریق بست و یکم در امراض پشت و ما يتصل بها ص : ۲۲۶
- تقصع ص : ۲۲۶
- التواء ص : ۲۲۷
- رياح افرسه ص : ۲۲۷
- درد پشت ص : ۲۲۷
- درد خاصره ص : ۲۲۷
- طریق بست و دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النساء ص : ۲۲۸
- دوالی ص : ۲۲۸
- داء الفیل ص : ۲۲۸
- وجع مفاصل ص : ۲۲۸
- نقرس ص : ۲۲۸
- درد ورك ص : ۲۲۹
- عرق النساء ص : ۲۲۹
- رفیق دوم در تدبیر امراضی که مختصه بعضو عضو نباشد ص : ۲۳۰
- طریق اول در حمیات ص : ۲۳۰
- لثقه ص : ۲۳۰
- مواظبه ص : ۲۳۰
- غب دائره ص : ۲۳۰
- محرقة ص : ۲۳۰
- شطر الغب ص : ۲۳۱
- غب غير خالصه ص : ۲۳۱
- سونوخس ص : ۲۳۱
- مطبقه ص : ۲۳۱
- ربع دائره ص : ۲۳۱
- ربع معكوس ص : ۲۳۱
- ربع دائمه ص : ۲۳۱
- لیفوریا ص : ۲۳۲
- انفیالوس ص : ۲۳۲
- حمی غشی ص : ۲۳۲
- حمی لیلی ص : ۲۳۲
- حمی نهاری ص : ۲۳۲

- حمیات مختلفه ص : ۲۳۲
- حمی یوم ص : ۲۳۲
- غمی و همی و قرعی و فکری ص : ۲۳۲
- غضبی و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی ص : ۲۳۲
- زکامی و نزلی ص : ۲۳۲
- تپ دق ص : ۲۳۲
- وبا ص : ۲۳۷
- طریق دوم در اورام ص : ۲۳۷
- ورم ص : ۲۳۷
- فلغمونی ص : ۲۳۷
- حمره ص : ۲۳۸
- ورم رخو ص : ۲۳۸
- سلعه ص : ۲۳۸
- سرطان ص : ۲۳۹
- خنازیر ص : ۲۳۹
- ورم صلب ص : ۲۳۹
- غدد ص : ۲۳۹
- نفخه ص : ۲۳۹
- دیبله ص : ۲۳۹
- دمل ص : ۲۳۹
- شرا ص : ۲۴۰
- نمله ص : ۲۴۰
- داخس ص : ۲۴۰
- نار فارسی ص : ۲۴۱
- عرق مدنی ص : ۲۴۱
- جرب ص : ۲۴۲
- ثالیل ص : ۲۴۳
- قوبا ص : ۲۴۳
- نقاطات ص : ۲۴۳
- جهاجن ص : ۲۴۴
- طریق سوم در امراض جلد ص : ۲۴۴
- جذام ص : ۲۴۴
- داء الاسد ص : ۲۴۴

- برص ص : ۲۴۵
- بهق ایض ص : ۲۴۵
- بهق اسود ص : ۲۴۵
- کلف ص : ۲۴۵
- نمش ص : ۲۴۵
- برش ص : ۲۴۶
- خال ص : ۲۴۶
- سبزی و سیاهی ص : ۲۴۶
- کثرت عرق ص : ۲۴۶
- شقوق اطراف ص : ۲۴۶
- تشقق ص : ۲۴۶
- تقشر پا ص : ۲۴۷
- سحوج جلد ص : ۲۴۷
- طریق چهارم در امراضی که تعلق بمو دارد ص : ۲۴۷
- خراز ص : ۲۴۷
- داء الثعلب و داء الحیه ص : ۲۴۷
- انتشار شعر ص : ۲۴۸
- صلع ص : ۲۴۸
- شیب ص : ۲۴۸
- تعلق بزینت ص : ۲۴۸
- انبات شعر ص : ۲۴۸
- طریق پنجم در قمل ص : ۲۴۹
- صیان ص : ۲۴۹
- طریق ششم در بیماریهای ناخن ص : ۲۴۹
- برص اظفار ص : ۲۴۹
- جذام اظفار ص : ۲۴۹
- قلع اظفار ص : ۲۴۹
- انتفاخ اصابع ص : ۲۵۰
- طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و اریبتن؟ و سوختگی اعضاء ص : ۲۵۰
- طریق هشتم در جراحات ص : ۲۵۰
- قروح ص : ۲۵۱
- تشوک شوک و پیکان و مانند آن ص : ۲۵۱
- ناصر ص : ۲۵۱

- طریق نهم در سقطه و ضربه ص : ۲۵۲
- کسر ص : ۲۵۲
- تعقد و صلابت ص : ۲۵۳
- خلع ص : ۲۵۳
- وئی ص : ۲۵۳
- وهن ص : ۲۵۳
- مقام در تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه ص : ۲۵۳
- محل اول در سموم مشروبه ص : ۲۵۳
- افیون ص : ۲۵۵
- اسپغول ص : ۲۵۵
- سم الفارست ص : ۲۵۵
- شنگرف و زیبق مصعد ص : ۲۵۵
- زنگار ص : ۲۵۵
- نوره و هرتال و صابون ص : ۲۵۵
- حب السلاطین ص : ۲۵۵
- کلمات سیاه ص : ۲۵۶
- شواء مغموسه ص : ۲۵۶
- شیر فاسدست و علاج ص : ۲۵۶
- محل دوم در سموم ملذوعه معروفه ص : ۲۵۶
- عقرب ص : ۲۵۶
- و زنبور ص : ۲۵۷
- مگس غسل و مور پردار و پشه ص : ۲۵۷
- عنکبوت ص : ۲۵۷
- هزارپا ص : ۲۵۷
- شیر و پلنگ و بوزنه ص : ۲۵۷
- گزیدن آدمی ص : ۲۵۷
- گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه ص : ۲۵۷
- گزیدن سگ دیوانه ص : ۲۵۷
- گرگ دیوانه و شغال ص : ۲۵۸
- دیوانه و پلنگ دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن ص : ۲۵۹
- گزیدن راسو علاج آن ص : ۲۵۹
- منزل چهارم در ادویه مرکبه
- میل ص : ۲۵۹

- رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب ص : ۲۵۹
- طریق اول در امور داعیه ترکیب ص : ۲۵۹
- اول آنکه دواء مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس باصلاح ص : ۲۵۹
- دوم آنکه طعم دوا تلخ باشند بجهت اصلاح ص : ۲۵۹
- سیوم آنکه بوی دوا بد باشد ص : ۲۵۹
- چهارم آنکه دوا ضعیف القوه است ص : ۲۵۹
- پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف ص : ۲۵۹
- ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس ص : ۲۵۹
- هفتم آنکه دوا بطی النفوذست ص : ۲۵۹
- هشتم آنکه مرض مرکبست پس دوائی که مقابله مرض مرکب نماید یافته نشود ص : ۲۵۹
- طریق دوم در معرفت مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب ص : ۲۶۰
- فرسخ اول در معرفت مقدار شربت دواى مرکب ص : ۲۶۰
- فرسخ دوم در دانستن درجه دواى مرکب ص : ۲۶۰
- رفیق دوم در مرکبات ص : ۲۶۱
- طریق اول در تراکیب الفیه آبن ص : ۲۶۱
- اطریفل کشنیزی ص : ۲۶۱
- اطریفل صغیرت ص : ۲۶۱
- اطریفل کشمشى ص : ۲۶۲
- انکیاب پوست خشخاش برای درد حار گوش ص : ۲۶۲
- انکیاب شبت ص : ۲۶۲
- انکیاب شونیز برای خشم نافعست ص : ۲۶۲
- طریق دوم در حرف الباء الفارسی و التازی ص : ۲۶۲
- پاشویه ص : ۲۶۲
- برشعشا ص : ۲۶۲
- بر دو حصرم ص : ۲۶۲
- بنادق البزور ص : ۲۶۳
- طریق سوم در حرف التاء ص : ۲۶۳
- تریاق اربعه ص : ۲۶۳
- تریاق گل مختوم ص : ۲۶۳
- تیزاب فاروقی ص : ۲۶۳
- طریق چهارم در حرف الجیم التازی ص : ۲۶۴
- جلنجین ص : ۲۶۴
- جوارش آمله ص : ۲۶۴

- جوارش عود شیرین ص : ۲۶۴
- جوارش کمونی ص : ۲۶۴
- جوارش مصطکی ص : ۲۶۵
- طریق پنجم در حرف الحاء المهمله ص : ۲۶۵
- حب ابن حارس ص : ۲۶۵
- حب ایتیمون ص : ۲۶۵
- حب افیون ص : ۲۶۵
- حب ایارج ص : ۲۶۵
- حب بنفشه ص : ۲۶۶
- حب تخم خشخاش ص : ۲۶۶
- حب دانه تمر هندی ص : ۲۶۶
- حب زیبق ص : ۲۶۶
- حب سندروس ص : ۲۶۶
- حب سورنجان ص : ۲۶۶
- حب شیبیار ص : ۲۶۶
- حب عود ص : ۲۶۷
- حب کافوری ص : ۲۶۷
- حب گل پسته ص : ۲۶۷
- حب گیرو ص : ۲۶۷
- حب مقل ص : ۲۶۷
- حب موصلی ص : ۲۶۷
- حب مومیائی ص : ۲۶۷
- حب هلیله ص : ۲۶۷
- حب هندی ص : ۲۶۸
- حقنه لینه ص : ۲۶۸
- حمول جدوار ص : ۲۶۹
- حمول زعفران ص : ۲۶۹
- حمول عود ص : ۲۶۹
- حمول مازو ص : ۲۶۹
- حمول مازو دیگر ص : ۲۶۹
- حمول میعه سایله ص : ۲۶۹
- طریق ششم در حرف الخاء المعجمه ص : ۲۶۹
- خبز آرد مونگ ص : ۲۶۹

- خیز آرد ماش ص : ۲۶۹
- خضاب ص : ۲۶۹
- خضاب دیگر ص : ۲۷۰
- خضاب دیگر ص : ۲۷۰
- خمیره خشخاش ص : ۲۷۰
- خمیره صندل ص : ۲۷۰
- طریق هفتم در حرف الدال المهمله ص : ۲۷۰
- دید الورد معجون ص : ۲۷۰
- دواء برنگ برای دیدان نافع است ص : ۲۷۰
- دواء البصل ص : ۲۷۱
- دواء الترنجین ص : ۲۷۱
- دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثرست ص : ۲۷۱
- دوای تنکار ص : ۲۷۱
- دواء حابس عرق ص : ۲۷۱
- دواء الحسک در تقویت باه بی نظیرست ص : ۲۷۱
- دواء سفرجل ص : ۲۷۱
- دواء سماق ص : ۲۷۱
- دواء سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر ص : ۲۷۱
- دوای شب افیونی برای رمد مفیدست ص : ۲۷۲
- دواء شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید ص : ۲۷۲
- دواء قرنفل ص : ۲۷۲
- دواء محلقه ص : ۲۷۲
- دواء المسک بارد ص : ۲۷۲
- دواء المسک حار ص : ۲۷۲
- دوای هندی ص : ۲۷۳
- دواء ید الله ص : ۲۷۳
- دیگ بردیگ ص : ۲۷۳
- طریق هشتم در حرف الذال المعجمه ص : ۲۷۳
- ذرور سنکه ص : ۲۷۳
- ذرور صبر ص : ۲۷۳
- ذرور کافور ص : ۲۷۳
- ذرور کندر ص : ۲۷۳
- ذرور لسان الثور ص : ۲۷۳

- طریق نهم در حرف الراء المهمله ص : ۲۷۴
- روغن بابونه ص : ۲۷۴
- روغن بنفشه و روغن گل و روغن یاسمین ص : ۲۷۴
- روغن سوسن ص : ۲۷۴
- روغن نرگس ص : ۲۷۴
- روغن بادام تلخ ص : ۲۷۴
- روغن بید انجیر ص : ۲۷۴
- روغن بیضه ص : ۲۷۴
- روغن ترب ص : ۲۷۴
- روغن حنا ص : ۲۷۵
- روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه ص : ۲۷۵
- روغن دیودار ص : ۲۷۵
- روغن عاقرقرحا ص : ۲۷۵
- روغن عروسک ص : ۲۷۵
- روغن قرع جهت صداع و سهر و صداع بیسی ص : ۲۷۵
- روغن قسط ص : ۲۷۶
- روغن کاهو ص : ۲۷۶
- روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بینظیر ست ص : ۲۷۶
- روغن مصطگی ص : ۲۷۶
- روغن مندی برای قوت باه ص : ۲۷۶
- طریق دهم در حرف الراء المعجمه ص : ۲۷۶
- زروق اطریفل ص : ۲۷۶
- زروق شب یمانی برای دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک ص : ۲۷۶
- طریق یازدهم در حرف السین ست ص : ۲۷۷
- سقوط کاپیهل برای نزول آب و تنقیه دماغ ص : ۲۷۷
- سقوط مشک ص : ۲۷۷
- سفرجلی مسهل ص : ۲۷۷
- سفوف برگ آگهه ص : ۲۷۷
- سفوف بیخ‌بند ص : ۲۷۷
- سفوف تخم فنجنکشت ص : ۲۷۸
- سفوف چوب گز ص : ۲۷۸
- سفوف حجر الیهود ص : ۲۷۸
- سفوف زردچوبه ص : ۲۷۸

- سفوف سنگهاره ص : ۲۷۸
- سفوف سنکاهولی برای قوت باه ص : ۲۷۸
- سفوف طین ص : ۲۷۸
- سفوف عشبه ص : ۲۷۹
- سفوف عنبر ص : ۲۷۹
- سفوف غافث ص : ۲۷۹
- سفوف قلعی کشته ص : ۲۷۹
- سفوف قلعی کشته دیگر ص : ۲۷۹
- سفوف لاجورد ص : ۲۷۹
- سفوف لک ص : ۲۷۹
- سفوف مقلیائا ص : ۲۸۰
- سفوف ملحم ص : ۲۸۰
- سفوف چهاردهاک ص : ۲۸۰
- سکنجین بزوری ص : ۲۸۰
- سکنجین ساده ص : ۲۸۰
- سکنجین سفرجلی ص : ۲۸۰
- سکنجین عنصلی ص : ۲۸۱
- سنون پوست مگیلان ص : ۲۸۱
- سنون حب الغار ص : ۲۸۱
- سنون زرد ص : ۲۸۱
- سنون سپاری چهالیه ص : ۲۸۱
- سنون کرسنه ص : ۲۸۱
- سنون مجلی دندان ص : ۲۸۱
- سنون نیله تهوته برای تحرک اسنان ص : ۲۸۱
- طریق دوازدهم در حرف الشین ص : ۲۸۲
- شربت آلوبالو ص : ۲۸۲
- شربت انار شیرین ص : ۲۸۲
- شربت بزوری ص : ۲۸۲
- شربت بنفشه ص : ۲۸۲
- شربت دینار ص : ۲۸۲
- شربت سفرجل ص : ۲۸۳
- شربت سیب ص : ۲۸۳
- شربت صندل ص : ۲۸۳

- شربت لیمو ص : ۲۸۳
- شربت نیلوفر ص : ۲۸۳
- شربت ورد مکرر ص : ۲۸۳
- شیاف ایض ص : ۲۸۴
- شیاف جوزبوا ص : ۲۸۴
- شیاف زنگار ص : ۲۸۴
- شیاف ظفره ص : ۲۸۴
- شیاف غرب ص : ۲۸۴
- شیاف کندر ص : ۲۸۴
- شیاف جهت اعانت عمل مسهل ص : ۲۸۴
- طریق سیزدهم در حرف الضاد المعجمه ص : ۲۸۴
- ضماد آرد جو ص : ۲۸۴
- ضماد اسبغول ص : ۲۸۴
- ضماد افسستین برای یرقان اسود ص : ۲۸۵
- ضماد اقاچیا برای حبس اسهال صفراوی معوی ص : ۲۸۵
- ضماد اقلیمیا برای بواسیر رحم ص : ۲۸۵
- ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت ص : ۲۸۵
- ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی ص : ۲۸۵
- ضماد خبطیانا جهت احتباس طمث ص : ۲۸۵
- ضماد چوب انگور برای صلابت طحال ص : ۲۸۵
- ضماد حب السلاطین برای بواسیر ص : ۲۸۵
- ضماد خطمی برای انفتاح ویله ص : ۲۸۵
- ضماد زرده تخم مرغ برای درد گرده ریچی مجرب و آزموده است ص : ۲۸۶
- ضماد زرورد برای بند نمودن اسهال ص : ۲۸۶
- ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر است ص : ۲۸۶
- ضماد سجدی برای بواسیر انف ص : ۲۸۶
- ضماد سرطان نهری جهت انجماد خون زیر ناخن ص : ۲۸۶
- ضماد سماق برای وجع فواد ص : ۲۸۶
- ضماد سمس برای ورم حار مثانه ص : ۲۸۶
- ضماد سنبل برای استسقا ص : ۲۸۶
- ضماد شبت برای ورم رخو مفید است ص : ۲۸۶
- ضماد شحوم برای زنی که پستان آن بغایت خورد باشد نافع است ص : ۲۸۶
- ضماد شیر میش برای ورم صلب رحم ص : ۲۸۷

- ضماد صابون برای وجع مفاصل نافع است ص : ۲۸۷
- ضماد صبر برای ورم سوداوی معده ص : ۲۸۷
- ضماد صندل برای ذیابیطس مفیدست ص : ۲۸۷
- ضماد طباشیر برای قی صفاوی و حبس اسهال مفیدست ص : ۲۸۷
- ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن پستان مفیدست ص : ۲۸۷
- ضماد عدس برای کسر استخوان ص : ۲۸۷
- ضماد عود برای قی نافع است ص : ۲۸۷
- ضماد فوفل برای دردی که با ورم گرم و تب بود فایده می کند ص : ۲۸۷
- ضماد قرع برای حمزه مفیدست ص : ۲۸۷
- ضماد قرنفل برای شهوت کلبی که از سوء مزاج بارد باشد ص : ۲۸۷
- ضماد قشار کندر برای فتق امعائ مفیدست ص : ۲۸۸
- ضماد کبریت برای جرب معربست ص : ۲۸۸
- ضماد گل ارمنی برای رمد معربست ص : ۲۸۸
- ضماد گل سرخ برای شهوت بقر که از بلغم بود مفید است ص : ۲۸۸
- ضماد گلنار برای ورم لب نافع است ص : ۲۸۸
- ضماد کمیله برای خراش حالین و اطراف انشین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست ص : ۲۸۸
- ضماد مخترع احقر برای سهر ص : ۲۸۸
- طریق چهاردهم در حرف الطاء ص : ۲۸۸
- طریق چوه مندی برای تقویت باه ص : ۲۸۹
- طریق خوردن چوب چینی ص : ۲۸۹
- طریق سفید کردن مرداسنگ ص : ۲۹۰
- طریق گرفتن دخان سندروس ص : ۲۹۱
- طریق گرفتن دخان کندر ص : ۲۹۱
- طلای آس ص : ۲۹۱
- طلای افیون برای جالق ص : ۲۹۱
- طلای انار که پستان را محکم سازد ص : ۲۹۱
- طلای باهیه ص : ۲۹۱
- طلای باهیه دیگر برای جالق ص : ۲۹۱
- طلای باهیه دیگر برای جالق ص : ۲۹۱
- طلای باهیه دیگر برای عنی معربست ص : ۲۹۲
- طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود ص : ۲۹۲
- طلای براده عاج برای رویانیدن شعر معربست ص : ۲۹۲
- طلای برگ دلفی برای قمل مفید است ص : ۲۹۲

- طلای بسباسه برای باریکی عقب ذکر مجلوق نافع است ص : ۲۹۲
- طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است ص : ۲۹۲
- طلای تنکار ص : ۲۹۲
- طلای جرب برای جرب نافع است ص : ۲۹۲
- طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است ص : ۲۹۲
- طلای حکاکه اسرب برای خراش حالین و اطراف اثین و عانه که بسبب عرق حاد حادث شود مفیدست ص : ۲۹۳
- طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفیدست ص : ۲۹۳
- طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینه نافع است ص : ۲۹۳
- طلای سداب برای اسقاط حمل ص : ۲۹۳
- طلای سفیده برای سرطان نافع است ص : ۲۹۳
- طلای شیخ برای انتشار شعر مفید است ص : ۲۹۳
- طلای صبر برای داء الفیل نافع است ص : ۲۹۳
- طلای علق قضیب را بزرگ کند ص : ۲۹۳
- طلای کافور برای صنان مفید است ص : ۲۹۳
- طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم مفید است ص : ۲۹۳
- طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید است ص : ۲۹۴
- طلای گندهک برای داء الثعلب و داء الحیه نافع است ص : ۲۹۴
- طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید ص : ۲۹۴
- طلای مرداسنگ برای سحوج جلد ص : ۲۹۴
- طلای مغاث برای خلع دوئی و دهن مفید است ص : ۲۹۴
- طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد ص : ۲۹۴
- طلای ممسک ص : ۲۹۴
- طلای ممسک دیگر مجرب ص : ۲۹۴
- طلای منزل ص : ۲۹۴
- طلای مویزج ص : ۲۹۴
- طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد ص : ۲۹۴
- طلای نمله برای نمله مفید است ص : ۲۹۵
- طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه ص : ۲۹۵
- عصاره آمله جهت رفتن آب و ابتدای نزول و تقویت بصر ص : ۲۹۵
- طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه ص : ۲۹۵
- غرغره کوکنار برای نزله نفع دارد ص : ۲۹۵
- غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفیدست ص : ۲۹۵
- غسول آب چقندر برای خزاز نافع است ص : ۲۹۵

غسول سبوس گندم برای انتفاخ اصابع فائده مندست ص : ۲۹۵

غسول نوشادر برای بدبوی مو ص : ۲۹۵

طریق هفتم در حرف الف ص : ۲۹۵

فتیله برای بواسیر انف ص : ۲۹۵

فتیله برای بند کشاد نافع است ص : ۲۹۶

فرزجه زعفران برای عقر مفیدست ص : ۲۹۶

فرزجه نعناع ص : ۲۹۶

فلفلیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست ص : ۲۹۶

طریق سیزدهم در حرف القاف ص : ۲۹۶

قرص ذیابیطس ص : ۲۹۶

قرص زرشک ص : ۲۹۶

قرص شب بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافع است ص : ۲۹۶

قرص طباشیر برای ذیابیطس مفیدست ص : ۲۹۶

قرص طباشیر قابض ص : ۲۹۶

قرص طباشیر ملین ص : ۲۹۷

قرص عود قی و هیضه بازدارد ص : ۲۹۷

قرص کافور ص : ۲۹۷

قرص کافور برای ذیابیطس و دیگر امراض مجریست ص : ۲۹۷

قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود ص : ۲۹۷

قرص کبر اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آن را نافع بود ص : ۲۹۷

قرص گل برای تپ مرکبه و تپهای کهنه مفید بود ص : ۲۹۷

قرص گلنار برای نفت الدم و ذیابیطس مفید است ص : ۲۹۸

قرص کهربا برای نفس الدم مفید است ص : ۲۹۸

قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفید است ص : ۲۹۸

قرص درد برای سده جگر نافع است ص : ۲۹۸

قیروطی تخم کتان برای پزائیدن ورم پستان مفید است ص : ۲۹۸

قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست ص : ۲۹۸

قیروطی کاسنی برای ورم حار مثانه نافع است ص : ۲۹۸

طریق نوزدهم در حرف الکاف التازی و الفارسی ص : ۲۹۸

کحل شب ص : ۲۹۸

کحل صدف ص : ۲۹۸

کحل کافور ص : ۲۹۹

کحل گل کنجد ص : ۲۹۹

- کحل لاجورد ص : ۲۹۹
- کلکلانج بارد استسقای حار را نافع بود ص : ۲۹۹
- کلکلانج حار برای استسقائی که بآن حرارت نباشد مفیدست ص : ۲۹۹
- طریق بستم در حرف اللام ص : ۳۰۰
- لبوب کبیر ص : ۳۰۰
- لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفیدست ص : ۳۰۰
- لطوخ که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفیدست ص : ۳۰۰
- لعوق حب القطن ص : ۳۰۰
- لعوق سپستان برای نفت مواد سینه و سرفه و نزله مجرب ص : ۳۰۱
- لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجربست ص : ۳۰۱
- لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه نافع است ص : ۳۰۱
- لعوق نزله برای سرفه نزلی بیعدیلست ص : ۳۰۱
- طریق بست و یکم در حرف المیم ص : ۳۰۱
- ماء الخیار ص : ۳۰۱
- ماء الشعیر ص : ۳۰۲
- ماء العسل جهت فالج و لقوه ص : ۳۰۲
- ماء عنب الثعلب الرطب که آن را عنب الثعلب مروق گویند ص : ۳۰۲
- ماء القرع ص : ۳۰۲
- ماء لسان الحمل الرطب ص : ۳۰۳
- ماء الهندباء الرطب که آن کاسنی مروق باشد ص : ۳۰۳
- ماء الهندباء الیابس که آن را چکیده کاسنی گویند ص : ۳۰۳
- مربای آملج ص : ۳۰۳
- مربای انناس ص : ۳۰۴
- مربای تفاح ص : ۳۰۴
- مربای جذر ص : ۳۰۴
- مربای زنجبیل ص : ۳۰۴
- مربای سفرجل ص : ۳۰۴
- مربای هلیله ص : ۳۰۴
- مرهم اکبر ص : ۳۰۵
- مرهم باسلیقون ص : ۳۰۵
- مرهم خل ص : ۳۰۵
- مرهم داخلین ص : ۳۰۵
- مرهم رال ص : ۳۰۶

- مرهم رسوت ص : ۳۰۶
- مرهم زرد ص : ۳۰۶
- مرهم زعفران ص : ۳۰۶
- مرهم زنگار ص : ۳۰۶
- مرهم سفید آب کافوری ص : ۳۰۶
- مرهم شحوم ص : ۳۰۷
- مرهم کوهان شتر ص : ۳۰۷
- مرهم لسان سگ ص : ۳۰۷
- مسوح که موجب هیجان شهوت جماع و نعوظ می گردد ص : ۳۰۷
- مسوحی که موجب دوستی مرد در دل زن گردد ص : ۳۰۷
- مسوحی که مرد فریفته زن شود ص : ۳۰۷
- مسوح حابس برای حبس عرق مفید ص : ۳۰۷
- مسهل بارد برای اخراج ماده حار ص : ۳۰۷
- مسهل حار اخراج ماده بارد کند ص : ۳۰۸
- مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد مفیدست ص : ۳۰۸
- مضمضه حصرمی برای آکله مفیدست ص : ۳۰۸
- مضمضه ریاس برای ثقل زبان و بطلان ذوق که از حرارت باشد مفید است ص : ۳۰۸
- مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفیدست ص : ۳۰۸
- مضمضه سماق برای سیلان آب دهن نافع است ص : ۳۰۸
- مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق ص : ۳۰۸
- مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع است ص : ۳۰۸
- مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد ص : ۳۰۸
- مضمضه کافور بجهت جوشش دهن حار مفیدست ص : ۳۰۹
- مضمضه لعاب اسبغول ص : ۳۰۹
- مضمضه مازو ص : ۳۰۹
- مضمضه مامیران ص : ۳۰۹
- مضمضه مغز فلوس ص : ۳۰۹
- مضمضه مورد برای خشکی زبان مفیدست ص : ۳۰۹
- مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن ص : ۳۰۹
- مطبوخ برگ نیم ص : ۳۰۹
- معجون بزور ص : ۳۰۹
- معجون بلادر ص : ۳۱۰
- معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب است ص : ۳۱۰

- معجون جلالی در امساک بینظیرست و قضیب را محکم کند ص : ۳۱۰
- معجون حجر الیهود ص : ۳۱۱
- معجون زرعوئی ص : ۳۱۱
- معجون سپاری برای قوت باه و غیره مفید است ص : ۳۱۱
- معجون سورنجان ص : ۳۱۱
- معجون سیر ص : ۳۱۱
- معجون عشبہ ص : ۳۱۲
- معجون عشبہ دیگر ص : ۳۱۲
- معجون فلاسفہ ص : ۳۱۲
- مفرح بارد ص : ۳۱۳
- مفرح حار ساده ص : ۳۱۳
- مقی تخم ترب ص : ۳۱۳
- منضج بارد ص : ۳۱۳
- منضج حار ص : ۳۱۳
- طریق بست و دوم در حرف النون ص : ۳۱۴
- نطول بابونه ص : ۳۱۴
- نطول گل میسو ص : ۳۱۴
- نفوخ سعد ص : ۳۱۴
- طریق بست و سوم در حرف الواو ص : ۳۱۴
- وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع است ص : ۳۱۴
- طریق بست و چهارم در حرف الیا ص : ۳۱۴
- یاقوتی قوی التفریح که بامراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد ص : ۳۱۴
- مقام در بیان اسامی اوزان مشهوره ص : ۳۱۴
- اوقیه ص : ۳۱۴
- برنج ص : ۳۱۴
- تانک؟؟؟ ص : ۳۱۴
- توله ص : ۳۱۴
- دائق ص : ۳۱۴
- درهم ص : ۳۱۴
- دام ص : ۳۱۴
- دام پخته ص : ۳۱۴
- رطل ص : ۳۱۴
- سرخ ص : ۳۱۵

سیر اکبرشاهی ص : ۳۱۵

سیر اکبری ص : ۳۱۵

سیر شاهی ص : ۳۱۵

سیر شاه‌جهانی ص : ۳۱۵

سیر عالمگیری ص : ۳۱۵

سیر فرخ‌سیری ص : ۳۱۵

شعیر ص : ۳۱۵

طسوج ص : ۳۱۵

قیراط ص : ۳۱۵

ماشه ص : ۳۱۵

مثقال ص : ۳۱۵

من ص : ۳۱۵

آشفته نوائی مشتاق مستهام به سپاسگزاری خاتمه و اختتام

[۱] (۱) بفتح میم و سکون صاد و فتح طای مهمله و فتح بای موحده میخانه و در قاموس نوشته که مصطبه با کسر می‌خانه و با صاد مهمله و ضاد معجمه هر دو آمده ۱۲ غیاث

[۲] (۲) سلحشور کسی که ورزش و استعمال سلاح بسیار کند و این لفظ مرکب است ۱۲ غیاث

[۳] (۳) سعد رامج و سماک رامج که اسامی کوکب اند دیده شده اما سعد رامج بنظر نیامده ۱۲

[۴] (۱) قوله و امثله این اقسام شانزده در سدیدی مذکور است دوازده مثال را صاحب سدیدی نوشته است اول؟؟؟ ساذج مثل صداعی که بحرارت شمس؟؟؟ مرض شود دوم بارد ساذج مثل کسی که از برودت هوا؟؟؟ شود سوم رطب ساذج مثل اول ترهل؟ چه ترهل؟؟؟

مرکب می‌شود و بی‌رودت می‌انجامد چهارم یابس مثل تشنج که بعد اسهال؟؟؟

عارض شود پنجم حار یابس ساذج مثل دق در مرتبه ثانیه و ثالثه ششم حار رطب ساذج مثل کسی که اکثر استنشاق ریح جنوبیه کند هفتم بارد رطب ساذج مثل ترهل مستحکم؟؟؟

بارد یابس ساذج مثل دق الشیخوخته نهم حار یابس مادی مثل غبّ خالص که تب صفراویست دهم حار رطب مادی مثل مطبقه که تب دمویست یازده بارد رطب مادی مثل فالج بلغمی دوازدهم بارد یابس مادی مثل سرطان که ماده‌اش سوداست سیزدهم حار مادی چهاردهم بارد مادی پانزدهم رطب مادی شانزدهم یابس مادی؟ و امثال این هر چهار قسم است مزاج مفرد مادی مشکل است چرا که؟؟؟

ماده را دو کیفیت؟؟؟

و الکلام فی اشاره؟؟؟ المرام لا یخلو؟؟؟

تکلیف و؟؟؟

[۵] (۱)؟؟؟ لا نفيس سه مثال تركيب و سه مثال تفصيل چنين ذكر کرده اول تركيب بعض صور با بعض ديگر مثل تخيل انسان ذی جناحين فائده تخيل را مطابق واقع بودن ضروری نیست دوم تركيب بعض معانی با بعض ديگر مثل تخيل صداقت با عداوت سوم تركيب بعض معانی با بعض صور مثل تخيل صداقه جزئیه برای زید چهارم تفصيل بعض صور از بعض ديگر يعنی خيال کند که بعض از بعض جدا است مثل تخيل انسان بلا راس پنجم تخيل تفصيل بعض معانی از بعض مثل تخيل سلب صداقه جزئیه از عداوت جزئیه ششم تفصيل بعض معانی از بعض صور مثل سلب صداقه؟؟؟

[۶] (۱) يعنی خشک کننده

[۷] (۱) يعنی مرمکی

[۸] (۲) يعنی وقت عطسه دهن و بينی را بند کند

[۹] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۱۰] (۱) مثلاً تورم؟ گرم

[۱۱] (۱) که آن را؟؟؟ گویند

[۱۲] (۱) يعنی بریان کرده او ۱۲

[۱۳] (۱) عبارت از پوست تنگ که میان انار در انتهای انار می باشد ۱۲

[۱۴] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۱۵] (۱) میفختج بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و سکون رابع و فتح خامس و سکون سادس اسم آب مثلث؟؟؟ است. بحر

۱۲

[۱۶] (۱) شامی آن را گویند که تخم ترب را در بوته شلجم کرده غرس نمایند یا برخلاف آن

[۱۷] (۱) و فرق میانه او و راسن؟؟؟

که قسط شامی است عدم عطریه راسن است و عدم گزندگی زبان؟؟؟ آن

[۱۸] (۱) درین دیار بهندی آن را ناشپاتی می گویند و این امرود که اینجاست در ولایت نبت و فارسی ندارد ۱۲

[۱۹] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۲۰] (۱) بزرک بفتح اول و سکون ثانی معجمه و فتح ثالث مهمله لغت فارسی ست و بعربی بزر کتان و در هندی السی نامند

[۲۱] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۲۲] (۱) و شید بمعنی انگور زخم که بهندی کهرندا گویند بر وزن هدهد است یا بر وزن جعفر ۱۲

[۲۳] (۱) ظاهراً مراد از ان پوست کدوی سوخته ست

[۲۴] (۱)؟؟؟ بانات قسمیست از پارچه پشمین ۱۲

[۲۵] (۲) و آن را کاک چنگها نیز گویند سرد است و بعضی گرم نوشته اند کرم شکم و امتلاء و بلغم و زهر دفع کند

[۲۶] (۱) مانند سوم حصه سه دوا را و پنجم حصه پنج دوا را و قس علیها الباقي غلام مرتضی عفی عنه

[۲۷] (۱) و بعضی یک جزء حار و یک جزء بارد از معتدل در حساب محسوب می کند

[۲۸] (۱) سرخس بفتح اول و ثالث در هند؟؟؟

گویند

[۲۹] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۳۰] (۱) ابو خلساست و آن را در هندی رتن جوت نامند ۱۲ ترجمه بحر الجواهر

[۳۱] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

[۳۲] (۱)؟؟؟ چهره دارد

[۳۳] علی خان، محمد صادق، مخازن التعليم، جلد ۱، مطبع فاروقی - دهلی، چاپ: اول، ۱۳۲۳ ه.ق.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 (ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند. انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰
 ۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌زهی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها شدن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».

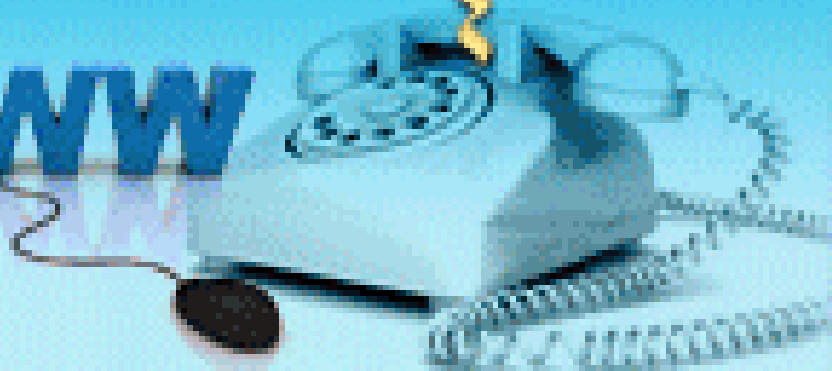


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

